شماره 10

 درج لئالى هدايت جلد 1 ( صفحات 122 تا 126 خالى است)

 مشْتَمل بر يك مفْتاح و چندين گوهر

 (( مفتاح ))

در اين ايام كه آخرين سال قرن اول بهائى است جميع ياران را در اقطار جهان شورى

عجيب درسر و شوقى غريب در دل حاصل گشته تشكيلات امريّه در نهايت نظم و ترتيب و

احبّاى الهى در هر ديار با نفسى مشكبار چون شمع روشنند و ياران رحمانى در جميع

اقاليم مانند گلهاى شكفته از طرف چمن از جمله ياران جانفشان اصفهان كه بخدمت امر

قائمند و در اجراء تعاليم الهيه مواظب و مرتقب محفل مقدس روحانى و ساير لجنات

مربوطه در ابراز وفادارى بعهد و پيمان الهى يد بيضاء نمايند و از بذل مساعى در

سبيل خدمات امريّه كوتاهى و دريغ نكنند شرح اقدامات مهمّه هريك از آنان را دفترى

مخصوص بايد تا بذكر عشرى از اعشار و مشتى از خروار توفيق حاصل شود از جمله

لجنهء جليلهء تبليغ ارض صاد در هر جمعه بامداد پس از اجراى مراسم دُعا و نياز و

استمداداز ملكوت حضرت غيب بى انباز بمشاوره و مذاكره در اطراف وظائف خويش مشغول

شوند و تصميماتى مفيده اتّخاذ نمايند كه از آنجمله تأسيس درس تبليغ براى جوانان

بهائى ( از بنين و بنات ) است محفل مقدس روحانى و لجنه جليلهء تبليغ جوانان

مستعد را براى حضور در جلسات دروس تبليغى و فراگرفتن اطّلاعات لازمه تشويق و

تحريص فرمودند و اين عبد را مأمور نمودند كه رسائلى چند ماهيانه حاوى مطالب

لازمه شامل اصول مهمّه تنظيم و ترتيب دهد حسب الامر با قلّت بضاعت و ضعف

استطاعت متوكّلاً على الله بنگارش اين اوراق اقدام نمود و مطالب مهمّه را از

الواح

ص 3

الهيّه و كتب استدلاليّه اخذ و استخراج كرده با نظمى مخصوص مرتّب ساخت و آن را

به( دُرج لئالى هدايت ) موسوم نمود مشتمل بر چند گوهر كه گزهرى را اشعه تابناك

است مسائل مندرجه در اين اوراق بترتيب از كتاب مستطاب ايقان مأخوذ و چون آغاز

كتاب مبارك مزبور دربارهء احتجابات ملل و اديان و عوامل مهمهء اعراض ناس در هر

دور از مظاهر رحمن ميباشد لذا گوهر اول اين رساله بذكر احتجابات ملل و متفرّعات

آن اختصاص يافت و گوهر هاى ديگر نيز بخواست خدا بر همين منوال تنظيم خواهد يافت

اميد كه منظور نظر احباب و باعث دعاى خير اولو الالباب گردد

اصفهان 4 شهر العظمة سنه 100 تاريخ بديع 29 ارديبهشت ماه سنهء 1322 شمسى

 اشراق خاورى

ص 4

 \*(( گوهر اوّل \_ در احتجابات ملل ))\*

 \*(( مشتمل بر (9) شعاع ))\*

شعاع اوّل \_ در علامات ظُهُور مظاهر الهيّه

احتجابات ملل بسيار است و عوامل اعراض خلق از مظاهر مقدسه بيشمار زيرا هر سرى را

سودائى است و هر قوم و ملتى را فكر مخصوص لكن احتجاجات مهمّه را ميتوان در چند

مسئله مهمّه تحديد كرد كه مشترك بين عموم اديان است و باعث ابتلاى خلق در هر دور

و زمان و اينك فروع اين مطلب در ذيل شمارهء چند شرح و تبيين ميشود ؟

1\_ در ذكر احتجابات مهمه جناب ابوالفضائل در كتاب الفرائد اين موضوع را ببهترى

وجه و شيواترين بيان ذكر فرموده اند قولهُ عَلَيه البهاء ( و چون شخص بصير در

سبب اعراض ملل از انبياء تأمّل نمايد و در اقوال و مستندات ايشان در ردّ

انبياءو مرسلين بدقّت تفحّص كند شبهات اين منكرين و مكذّبين را در سه شبهه محصور

يابد ( شبهه اولى ) كه اعظم شبهات است اين است كه اين ملل و اديان

موجوده اعمّ از بوديّه و هنود و يا زردشتيّه و نصارى و يهود هر يك شارع دين خود

را آخر شارع اديان الهيّه ميدانند و شريعت و كتاب خود را آخرين ورق شارئع و كتب

اوّلين ميشمارند بحديكه ممكن است زوال آسمان و زمين را معقول و متصوّر و ممكن

دانند ولى تغيير حكمى از احكام دين خود را جائز نميدانند و نسخ و تغيير شريعت

خود را از محالات اوّليه ميشمارند و بقاء و ابديّت آن را از بديهيّات و ضروريّات

ثابته دينيّه ميشناسند و اگر نفسى در صدق اين قول شكّ كند اين ملل مذكوره غالباً

در اكثر بالاد بل قرى موجودند و با خلق مختلط و محشور ميتوانند سئوال نمايند و

بر صدق و كذب اين ادّعا آگاه گردند ( شبهه ثانيه ) علامات و اماراتى است كه در

كيفيت ظهور بعد در كتاب قبل وارد شده و تمسّك بظواهر غير معقولهء آن همواره سدّ

طريق ايمان از باب

ص 5

وهم و گمان گشته و اين علامات و امارات غالبا در كتب سماويّه بيك لهجه و يك نوع

نازل و وارد شده است مثلاً چنانكه در قرآن شريف از علائم محتومهء روز قيامت و

قيام قائم و روح الله بانفطار سماء و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و كواكب و قيام

اموات و تجديد سماء و ارض و قوّت و قدرت و غلبه و سلطنت موعود وانخذال و

مقهوريّت و زوال و اضمحلال منكرين و مكذّبين او تعبير شده كذلك در انجيل مقدس

عيناً همين عبارات مذكور و همين علامات مأمور گشته است و همچنين در كتب انبياى

بنى اسرائيل عيناً همين علامات و همين عبارات در حوادث ظهور مسيح موعود وارد و

نازل شده است و هكذا در ساير اديان و ساير كتب و اگر نفسى در اين مسئله شكّ

دارد بكتب ملل مذكوره كه امروز بفضل الله در هرجا ممكن الحصول است رجوع نمايد

( شبههء ثالثه ) اخبار از رجعت بعض از سابقين است كه اين يك نيز در جميع اديان

موجوده مأثور است و در كتب سماويّه هر ملّت مذكور مثلاً امت زردشتيّه منتظرند

كه بعض اكابر ماضيه فرس از قبيل كيخسرو و پشوتن در ظهور موعود رعت نمايند و

حضرتش را در جميع اقطار عالم غالبه نصرت كنند و كذلك امّت برهميّه چنانكه در كتب

ايشان مذكور است معتقدند كه بايد بعض اوتاران ايشان رجعت كنند و باَشخاصِهِم بر

نشر دين الهى قيام فرمايند وَ هكذا يهود منتظرند كه بنصّ صريح خداوند تبارك و

تعالى در اصحاح چهارم كتاب ملاكى ايلياى پيغمبر يعنى الياس كه باعتقاد يهود و

نصارى و مسلمين باسمان صعود نمود قبل از ظهور مسيح از آسمان نازل شود و خلق را

بقرب ظهور آن حضرت بشارت دهد و اين مسئله چندان نزديهود ضرورى و مؤكّد و مسلّم

بود كه چون حضرت عيسى عليه السلام ظهور فرمود از آنحضرت سئوال نمودند كه اگر

تو آن مسيح موعودى پس چرا ايليا اوّل ظهور نفرمود حضرت عيسى عليه السلام جواب كه

بَلى آمد ولى او را نشناختند و باو آنچه خواستند وارد آوردند و مراد او يحيى بن

زكرياء عليه السلام بود و اين فقره در فصل 17 از انجيل متى بصراحت مذكور است و

هم در آيهء 13 از فصل 11 همين انجيل مسطور است كه حضرت عيس در حقّ يحيى فرمود

ص 6

وَ اِنْ اَرَدْتُم اَنْ تَقْبَلوُا فَهذا هُوَ ايلياءُ الْمُزْمِعُ اَنْ

يَأتِىَ مَنْ لَهُ اُذْنانَ لِلسمع فَلْيَسْمَعْ يعنى اگر قبول كنيد

اين همان ايلياى نبى است كه آمدن او ضرورى بود هركس گوش شنوا دارد بشنود ولكن

يهود از اين تأويل چندان استبعاد نمودند و بر حيرت و انزجار افزودند كه جناب

شيخ از تفسير آيهء مباركهء اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقّوُمِ طَعامُ الْأثيِمُ و

آيهء كريمهء ذُقْ اِنَكَ اَنْتَ الْعَزيزُ الْكَريمُ زيرا كه يهود منتظر بودند

كه ايليا بشخصه نازل شود نه اينكه ديگرى متولد گردد و حضرت عيسى ع او را بدون

مناسبت اسمى و صورى و نسبى ايليا خواند وَ اَلى يومِنل هذا يهود بر اين عقيده

باقيند و نزول ايليا را بشخصه منتظر و همچنين امّت نصارى منتظرند كه حضرت عيسى ع

بشخصه از آسمان نازل شود و نظر بتصريحات و تأكيدات آنحضرت در اصحاح 24 انجيل

متى و غير اين موضع هر كس جز آن حضرت بيايد البته باطل و كاذب باشد و لهذا امّت

نصارى اِلى يومِنا هذا در ردّ ديانت اسلاميّه و تكذيب شارع اين دين مبين در

غايت وثوق و اطمينانند و بصدق عقيدهء خود و صحت آن در نهايت اصرار و اذعان وَ

هكذا از امّت اسلام اهل تسنّن منتظرند كه بعد از ظهور مهدى موعود حضرت ع عليه

السلام بشخصه از آسمان نزول فرمايد و بر عالم حكمرانى نافذ القول و سلطانى مسموع

الكلمه گردد ولكن بحكم فقهاى اين ملّت آنحضرت مأذون نيست كه بغير شريعت

اسلاميه حكمى فرمايد و بجز فقه حنفيّه قضاوتى تأسيس نمايد و اهل تشيّع منتظرند

كه حضرت محمد بن الحسن العسكرى ع باسم قائم موعود و حضرت حسين بن على بن ابيطالب

ع باسم ظهور حسينى بشخصهما رجوع فرمايند و اهل عالم را بمذهب تشيّع متّفق و

متّحد گردانند و خلاصة القول اين مسئله رجوع اشخاص معيّنه در جميع اديان ثابت و

وارد است و ابتلاى هر امتى باين نكتهء دقيقه ظاهر و واضح و از آنچه عرض شد ثابت

و مدلّل گشت كه پيوسته حاجب و مانع ملل از تصديق مظاهر امر اللّه همين شبهات

ثلاثه بوده است كه عبارت است از عدم جواز نسخ و تغيير اديان و عدم ظهور

علامات وَ عَدم

ص 7

رجوع موعود بشخصه و چون تمسّك باين شبهات مذكوره موجب تكذيب حق بل منتهى بابطال

جميع اديان حقّه الهيّه ميشد لهذا حق جلّ جلاله در كتاب مستطاب ايقان جزء اعظم

اين كتاب را بحلّ شبهات مذكوره تخصيص فرمود و جزء اخير اين كتاب مبارك را بذكر

ادلّه و براهين مخصوص داشت و از مبحث ادلّه و براهين حقيقت ظهور مبارك تقريباً

بيست صفحهء كتاب را بذكر اعظم ادلّه كه عبارت است از آيات الهيّه و وحى سماوى

مخصوص داشته و حجيّت كتاب اللّه را بر جميع مَن على الارض ثابت و مبرهن فرموده

ص 318 تا ص 323

2\_ در بيان اينكه علامات ظهور هميشه علّت اعتراض ناس و باعث اعراض طوائف و امم

از مظاهر مقدّسه الهيّه بوده \_ جمال مبارك در كتاب مُستطاب ايقان ميفرمايند

قوله تعالى و كليه اعتراض مردم و احتجاب ايشان از عدم ادراك و عرفان حاصل شده

مثلاً بياناتيكه طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند آن بيانات را ادراك

ننمودند و بحقيقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رايات فتنه بر پا

نمودند و اين معلومست كه تأويل كلمات حمامات ازليّه را جز هياكل ازليّه ادراك

ننمايند و نغمات ورقاء معنويّه را جز سامعهء اهل بقاء نشنود هرگز قبطى ظلم از

شراب سبطى عدل نصيب ندارد و فرعون كفر از بيضاى موسى اطّلاع نيابد چنانچه

ميفرمايد وَ ما يَعْلَمُ تَأويلْلَهُ اِلّا اللّه وَ الرّاسِخُونَ فِى

العِلْم مَعَ ذلك تأويل كتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او

اخذ ننمودند مثلاً چون ايّام موسى گذشت و انوار عيسى از فجر روح عالم را احاطه

نمود جميع يهود اعتراض نمودند كه آن نفس كه در تورات موعود است بايد مروّج مكمّل

شرايع تورات باشد و اين جوان ناصرى كه خود را مسيح اللّه مينامد حكم طلاق و سبت

را كه از حكمهاى اعظم موسى است نسخ نموده و ديگر آنكه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده

چنانچه يهود هنوز منتظر

ص 8

آن ظهورند كه در تورات مذكور است چه قدر از مظاهر قدس احديّه و مطالع نور ازليّه

كه بعد از موسى در ابداع ظاهر شده هنوز يهود بحجبات نفسيّه شيطانيّه و ظنونات

افكيّه نفسانيّه محتجب بوده و هستند و منتظرند كه هيكل مجعول با علامات مذكوره

كه خود ادراك نموده اند كى ظاهر خواهد شد كَذلكَ اَخَذهم الله بذنبهِم وَ اَخذ

عنْهُم رُوح الأيمان وَ عَذبَهُم بنار كانَتَ فى هاوِيَة الجَحيْمُ اين

نبود مگر از عدم عرفان يهود عبارت مسطورهء در تورات را كه در علائم ظهور بعد

نوشته شده چون بحقيقت آن پى نبردند و بظاهر هم چنين امور ظاهر نشد لهذا از جمال

عيسوى محروم شدند و بلقاء الله فائز نگشتند وَ كانُوا مِنَ الْمنتظريْنَ و لم

يزل و لايزال جميع امم بهمين جعليات و افكار نالايقه تمسّك جسته و ازعيونهاى

لطيفه رقيقهء جاريه خود را بى بهره و نصيب نمودند ص 14 تا ص 16

 \*( حضرت عبدالبهاء در اين خصوص در خطابات چنين ميفرمايند )\*

ديشب تشخيص ولادت حضرت مسيح بود فى الحقيقه در نهايت اتقان بود ولكن محل عبرت

بود كه اين جمع جميعاً گمان ميكردند كه منتظر حضرت مسيح هستند و آشناى آنحضرتند

امّا حضرت مسيح وقتى آمد غريب و وحيد و فريد ماند زيرا حضرت مسيح آمد و هيچ كس

ملتفت نشد لهذا مردم جستجوى مسيح ميكردند كه بيايد حضرت مسيح آمده بود لكن حضرات

يهود منتظر ظهور مسيح بودند آرزوى ظهور مسيح ميكردند لكن وقتيكه حضرت آمد محروم

شدند بلكه انكار مسيح كردند گفتند اين مسيح مسيح حقيقى نيست بلكه اسنادهائى

دادند كه من از ذكرش حيا ميكنم البتّه انجيل را خوانده ايد و آن لقبى را كه

بحضرت دادند ديده ايد مختصر اين است كه لقب حضرت مسيح را بعل زبول گذاشته بودند

معنى اين لقب يعنى شيطان باين لقب حضرت مسيح را شهرت دادند صد هزار افسوس صد

هزار افسوس كه آن جمال رحمانى را بعل زبول خواندند صد هزار افسوس صد هزار افسوس

كه او را نشناختند صد هزار افسوس صد هزار افسوس كه آن

ص 9

آفتاب حقيقت در ابرهاى اوهام مستور ماند وَ الى الان يهود منتظرند كه مسيح

ميايد حضرت مسيح دوهزار سال است آمده و هنوز يهود منتظرند ملاحظه كنيد غفلت چه

ميكند بنصّ اشعياء منتظر بودند كه مسيح از آسمان بيايد از مكانى غير معلوم بيايد

و وقتى كه مسيح آمد كوه ها از هم بپاشد و زلزلهء عظيم گردد و اينها فى الحقيقه

واقع شد ولكن رمزش را نفهميدند و باين رمز آگاه نشدند كه مقصد از كوه ها كوه هاى

سنگ نبود بلكه نفوسى بودند مثل كوه كه آنها ازهم متلاشى شدند و مقصد از زلزله در

عالم افكار بود نه در عالم خاك جميع آنچه انبياء خبر دادند واقع شد ولكن همه رمز

بود و غرض معنى ظاهرى نبود زيرا كلمات الهى رمز است اسرار است دفينه است دفينه

مستور است معدن جواهرات است معدن هميشه مستور است ص 187 تا ص 188

وَ نيز ميفرمايند

امشب ميخواهم از براى شما سبب احتجاب ناس را از مظاهر مقدسه الهى بيان كنم اين

مسلّم است كه در جميع عهد ها مردم منتظر موعود بودند مثلاً در زمان مسيح يهود

منتظر ظهور مسيح بودند و شب و روز در معابد دعا مينمودند كه خدايا ظهور مسيح را

نزديك كن تا از انوار او استفاضه كنيم و بانچه سبب سعادت ابدى است برسيم بسا

شبها در قدس الاقدس گريه ميكردند و تا صبح جزع و فزع مينمودند كه خدايا مسيح را

بفرست امّا وقتى كه مسيح ظاهر شد جميع اعتراض كردند جميع انكار نمودند بلكه

تكفير كردند و عاقبت بصليب زدند سبب چه بود اسباب بسيار بود امّا سبب بسيار قوى

دو سبب بود كه اين دو سبب هميشه سبب احتجاب ناس بوده و سبب محرومى كل گرديده است

سبب اوّل \_ آنكه شخص موعود را در كتاب مقدس شروطى مذكور كه آن شروط كلام رمزى

است نه مفهوم لفظى و چون بحسب مفهوم لفظى گرفتند لهذا اعراض و استكبار ميكردند

ميگفتند اين موعود

ص 10

آن موعود نيست چنانچه يهود عبارت را گرفته حين ظهور حضرت مسيح علماء يهود گفتند

اين مسيح آن مسيح نيست اين آن موعود نيست بلكه نسبتهاى ديگر دادند كه زبان حيا

كند و تمسّك بشروط ظهور مسيح در كتاب مقدّس تورات نمودند \_ شرط اوّل \_ اينكه در

كتاب مقدس منصوص است كه مسيح از مكان غير معلوم ميايد اين شخص از ناصره آمده ما

او را ميشناسيم \_ شرط ثانى \_ آنكه عصايش از آهن است يعنى بشمشير شبانى ميكند و

اين مسيح شمشير كه سهل است عصاى چوب هم ندارد \_ شرط ثالث \_ آنكه بموجب كتاب

مقدس حضرت موعود بايد بر سرير داود نشيند و تأسيس سلطنت بكند اين مسيح نه

سلطنتى نه لشكرى نه مملكتى نه وزرائى نه وكلائى فريد و وحيد است لهذا اين مسيح

آن مسيح موعود نيست \_ شرط رابع \_ آنكه مسيح شريعت تورات را ترويج كند و اين مسيح

 سبّ را بهم شكست شريعت تورات را نسخ نمود چگونه اين مسيح آن مسيح است \_

شرط خامس \_ آنكه بايد شرق و غرب را فتح كند اين مسيح يك لانه و آشيانه ندارد

چگونه اين مسيح آن مسيح است \_ شرط سادس \_ آنكه بايد حيوانات نيز در زمان مسيح

در نهايت راحت و آسايش باشند و عدالت بدرجهء رسد كه حيوانى نتواند به حيوان ديگر

تعدّى كند گرگ و ميش باهم از يك چشمه آب بنوشند باز و كبك در يك لانه آشيانه

كنند شير و آهو در يك چراگاه بچرند حال در زمان اين مسيح ظلم و عدوان بدرجه

ئيست كه حكومت رومان در فلسطين غلبه كرده يهود را ميكشد ميزند نفى ميكند حبس

مينمايد ظلم و عدوان بى پايان است حتّى خود مسيح را بفتواى علماء يهود بصليب

زدند چگونه اين مسيح آن مسيح است اين بود سبب احتجاب ملّت يهود از ايمان بمسيح

و حال آنكه جميع اين شرايط ظاهر شد جميع اين آثار باهر گشت ولكن كلامى رمزى بود

علماء يهود نفهميدند گمان كردند كه اين شروط بحسب ظاهر و مفهوم لفظى است و حال

آنكه جميع رموز بود ص 178 \_ ص 180

ص 11

مرحوم ابوالفضائل در كتاب بُرهان لامع در تشريح اين مسئله ميفرمايد

پس چون انسان بصير در آنچه عرض شد نظر نمايد در غايت وضوح خواهد يافت كه اعظم

مانع اتّفاق امم همين وعود و بشارات و اشراط و علانات است كه معلوم نبودن معانى

مقصودهء از آن مانع اتّفاق اُمم شده و اگر چه ذكر مثال موجب تطويل مقال ميشود من

اين مسئله را بمثالى واضح مبرهن ميدارم تا موجب انتباه مردم آگاه گردد و مقصود

واضح و مشهود شود \_ مثلاً چنين تصور فرما كه ( مبشّرى مسيحى بيكى از يهود

ميفرمايد ) اى عزيز چرا در خوابى و غافلى مسيح موعود كه همهء انبياء بظهور حضرتش

بشارت داده اند ظهور فرموده و آن يهودى در جواب ميگويد به به بشارتى است نيكو و

خبرى مسرت بخش . ما يهود همهء آمال خود را بظهور مسيح معلّق نموده ايم و هر روزه

بنماز و دعا از درگاه كبريا ظهور آن حضرت را رجا مينمائيم . خوب بفرما ببينم كى

بود اين مسيح موعود كه ظهور فرمود ( مبشّر مسيحى ميفرمايد ) مسيح موعود آن جوان

مظلوم يسوع ناصرى بود كه جان خود را فداى نجات و خلاص عالم فرمود يهودى جواب

ميگويد اى استاد عزيز براى ظهور مسيح موعود علامات صريحه در كتب موجود است كه

هيچيك در ظهور يسوع ناصرى وقوع نيافت . ما يهود دين خودْ را از آب نگرفته ايم كه

بهوا بدهيم تو خود رامعلم و مدرس كتب مقدسه ميدانى ببين در كتاب آسمانى ميفرمايد

. در زمان ظهور مسيح موعود آفتاب تاريك ميشود ماه بخون مبدّل ميگردد آسمان نو و

زمين نو پديد ميايد ستارگان ميريزند مردگان برميخيزند . كى كجا اين وعود در

زمان يسوع ناصرى وقوع يافت وكى آنها را ديد . از اينها همه گذشته بيا تا در

مواضع كثيره بتو بنمايم كه صريح دارد و نازل شده است كه ( چون مسيح موعود ظهور

فرمايد اين پراكنده شدگان يهود را كه در جميع اقطار عالم آواره و متفرق گشته و

در غايت ذلت بلعن و شتم و ظلم مبتلا شده اند نجات ميدهد و در ارض مقدسه ايشان را

با عزّت

ص 12

و سعادت پاينده ساكن و متوطّن ميفرمايد خوب بفرما ببينيم كى يسوع ناصرى چنين كرد

بل بظهور او قضيّه منعكس شد زيرا ما در ارض مقدس ساكن بوديم بظهور يسوع پراكنده

شديم عزيز بوديم ذليل گشتيم جمع بوديم متفرّق شديم مبارك بوديم بلعنت ابتلا

يافتيم و اينهمه ضدّ وعود انبياى بنى اسرائيل و تصديق آن موجب تكذيب آن پيغمبران

جليل است . ق خلاصة القول ( چون سخن باين مقام ميرسد ) آن مبشّر مسيحى از جواب

عاجز ميماند . زيرا خود او معانى حقيقى اين بشارات را نميداند و نميفهمد چگونه

ميتواند بيهود بفهماند و آن بيچارگان را مقنع و مذعن دارد . اين است كه در اين

مدّت مديده پيوسته مبشّرين ديانت مسيحيه از طريق علم و برهان در صدد اسكات و

افهام امّت يهود بر آمده اند و بجاى تقريب آل اسرائيل بمشرب عذب انجيل سبب تبعيد

و انزجار آن قوم گشته اند . و باين سبب در تواريخ كنيسه وارد شده است كه در اين

مدت طويله يعنى از زمان تنصر قسطنطين كبير الى زَماننا هذا چه در ايام شارلمان

بزرگ و چه در حروب صليبيّه و غيرها كراراً خواستند يهود را غصبا بديانت مسيحيّه

داخل كنند و آخر نتوانستند اگر معانى اين بشارات را ميدانستند محتاج به اجبار و

اغتصاب نبودند .

و همچنين است حال مسلم با مسيحى . وقتى ميخواهد مسلم صحت حقيقت رسالت خاتم انبيا

را براى يكى از نصارى ثابت كند و آن مسيحى او را بعلامات وارده در اصحاح 24

انجيل متّى كه ذكر شد محوّل ميدارد آن شخص مسلم چون معانى آنرا نميداند و

نميفهمد ناچار ميشود كه بگويد اين انجيل كه در دست مسيحيانست آن انجيل نيست كه

بر مسيح عليه السّلام نازل شد چنانكه ملاحظه ميفرمائى كه بصراحت ميگويند و

مينويسند و بادلهء چند بزعم خود ثابت ميكنند كه اين انجيل را علماى مسيحى تحريف

نمودند و بحضرت مسيح نسبت دادند در اينصورت آن شخص مسيحى كه حقيقت انجيل بر او

واضح و آشكار است و حبّ اين كتاب مقدس در قلب او

ص 13

راسخ و استوار از اين جواب بعيد از صواب متحيّر ميماند و بدل تقرب و دوستى با

مسلم عدوّ ديانت اسلاميّه و دشمن صميمى اهل اسلام ميشود ص 17 تا ص 20

3 \_ در بيان اينكه علامات ظهور در جميع كتب مقدسه مذكور است .

جناب ابوالفضائل در بُرهان لامع ميفرمايد :

جميع مظاهر امر الله و شارعين اديان كه سابقاً آمده اند علامات اين يوم عظيم را

در كتب خود ذكر فرموده و در بيانات خود مؤكد و منصوص داشته اند ولى هر كس كه

آمد عين همان علامات را كه پيغمبر سابق فرموده بود و عين همان عبارات را مكرّر

نمود مِن غير اينكه متعرّض بيان معانى اين اشراط و علامات شود و مقاصد خود را از

اين الفاظ معلوم نمايد مثلاً ملاحظه فرما كه حضرت موسى و انبياى بنى اسرائيل

عليهم السّلام در مدّت هزار سال ندا فرمودند و بقوم خود بشارت دادند كه حضرت ربّ

الجنود خواهد آمد و جميع را بر عبادت خداى واحد متحد و متفق خواهد فرمود ولكن

علامات يوم ورودش اينستكه 1\_ در آن روز آسمانها پيچيده شود 2\_ و آفتاب مظلم

گردد 3\_ و ماه نور نبخشد 4\_ و ستارگان فرو ريزند 5\_ و مردگان از قبور بر

خيزند 6\_ و حيوانات درنده با چرندگان صلح كنند 7\_ و در چراگاه واحد و مأكولات

واحده مشاركت نمايند 8\_ و كودكان با افاعى و حيّات سامّه مقاومت و مُلاعبت كنند

 9\_ و آل اسرائيل كه در آن روز در ميان امم از مشرق الى مغرب پراكنده و ذليل گشته

اند دوباره ايشان را حضرت ربّ الجُنود بارض موعود جمع فرمايد و عزّت ابديّه و

حكومت پايدار بخشد اين خلاصهء وعودى است كه جميع انبياى بنى اسرائيل قوم را بان

مژده داده و در كتب خود منصوص و مرقوم داشته اند . مِن دون آنكه بيان كنند كه

اين وعود بمعانى ظاهريّه من دون رمز و تأويل نازل و وارد شده است و يا آنكه از

عبارات مرموزهء و كلمات تأويليه است

ص 14

وَ چون حضرت عيسى لَهُ المَجد پس از هزار و پانصد سال تقريباً بعد از حضرت موسى

عليه السلام ظهور فرمود عيناً همين وعود و علامات در كلماتش نزول يافت . نظر

فرما در عدد 10 و 11 از رسالهء ثانيه پطرس رسول تا در غايت وضوح اين وعود و

علامات را مشاهده نمائى . و حضرت مسيح و تلامذهء آنحضرت نيز مانند انبياء بنى

اسرائيل بذكر همين علامات اكتفا فرمودند و ابداً متعرض بيان معانى آنها نشدند .

و لذا علماى مسيحى در تفاسير كتب مقدسه مختلف شدند . بعضى فرمودند كه اين وعود

كلمات صريحهء غير مأوله است و بايست بظاهر واقع شود و بعضى ديگر از مفسّرين

گفتند اين وعود از بيانات رمزيّه و كلمات تأويليه است كه معانى حقيقيهء آن در

آخر پديد گردد يعنى ختم كتاب در يوم اخير گشوده شود و چون تقريباً پس از ششصد

سال بعد از حضرت مسيح نداى خاتم انبياء بلند شد عيناً همين وعود در قرآن نازل

گشت و همين اشراط و علامات بعينها تكرار يافت مِن دون اينكه اشارهء در قرآن

بمعانى مقصوده از اين علائم و اشراط بفرمايد كه آيا مراد چيست ظاهر است يا باطن

رمز است يا صريح ص 16 تا ص 17

و نيز در كتاب فرائد ميفرمايد

 \*( مطلب ثالث )\*

اينكه اين آيات عظيمه كه مكرّراً ذكر شد از قبيل ظلمت شمس و قمر و انفطار سماء و

تزلزل ارض و تجديد سماء و تبديل ارض و سقوط كواكب و غيرها در كتب مقدسه تورات و

انجيل و قرآن بيك نهج و يك عبارت و يكوضع نازل شده است . مثلاً چنانكه در قرآن

مجيد از اين آيات عظيمه در سورهء انفطار بعبارت اذا اسّماءُ انْفَطَرَتْ وَ

اِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ تعبير شده و در سورهء تكوير اِذا الشَّمسُ

كُوِّرَتُ و اِذا النُّجومُ انْكَدَرَتْ و در سورهء انشقاق اِذَا السّماءُ

انشقّت

ص 15

وَ اَذِنَتْ لِربِّها وَ حُقَّتْ و َ اِذَا الاَرْضُ مُدَّتْ و در سورهء زلزال

اَذا زُلزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها و در موضع ديگر اِنَّ زَلْزَلَةَ

السّاعَةِ شَئ عَظيْمٌ و در مقام ديگر از تبديل ارض و سماء بعبارت يَوْمَ

تُبَدّلُ الْاَرْضِ وَ السَّموات و بَرَزوا للّهِ الواحِدِ الْقَهّار و از

ظهور غمام بعبارت يَوْمَ تَأتِِى السَّماءُ بدُخانٍ مُبيْن و از نزول ربّ در

ظلل غمام بعبارت هَل يُنْظُرُوُنَ اِلّا اَنْ يأتِيَهُمُ اللُّ فى ظُلَلٍ

مِنْالْغَمام اِلى كثير من امثالها ممّا هو مَعْلومٌ عِنْدَ اَهْلِ الْعِلمُ

كذلك در انجيل مقدس در اصحاح 24 انجيل متّى چنانكه سابقاً مذكور شد اخبار از

ظلمت شمس و قمر و تيرگى نجوم و انفطار سماء و نزول رب در ظلل غمام وارد شده

است و در رسالهء ثانيهء پطرس رسول در اصحاح ثالث از انعدام سموات و ظهور سماء

جديد و ارض جديد و انحلال عناصر و در اصحاح 21 مكاشفات يوحنا نيز از طى سماء و

تبديل ارض بسماء و ارض جديد اخبار فرموده است و همچنين در كتب عهد قديم يعنى تورات

مقدس و رسائل انبياى بنى اسرائيل در غايت مطابقت از اين آيات عظيمه اخبار وارد

شده است . مثلاً در آيهء 17 از اصحاح 65 سفر اشعياى نبى در اخبار از تجديد سماء

و ارض و خلق اورشليم جديد و انقضاى آلام بنى اسرائيل ميفرمايد لِاَنّى ها

اَنَا خالِقٌ سمواتٍ جَديْدَةً وَ اَرضاً جَديدَةً فَلا تُذْكَروُ الْاُلى

وَ لا تَخْطُرُ عَلى بالٍ . بَلْ افْرَحُوا وَ ابْتَهِجُوا اَلَى الْاَبَدِ

فيما اَنَا خالِقٌلِاَنّى ها اَنَا خالِقٌ اَورشَلَيم بهْجَةٍ رَشَعْبَها

فَرَحاً فَاَبْتَهَجُ بَاَوْرشَليْم وَ اَفْرَحُ بِشَعْبى وَ لا يُسْمَع

فيها بَعْدُ صَوْتَ بُكاءٍ وَ لا صَوْتُ صُراخٍ و همچنين در آيهء 22 از

اصحاح 66 همين كتاب ميفرمايد لِاَنّهُ كَما اِنَّ السّمواتِ الجَديْدَةَ وَ

الْاَرْضَ الْجَديْدَةَ اَلَتى اَنَا صانِعٌ تَثْبُتُ اَمامى يَقُولُ

الرَبُّ هكَذا يَثْبُتُ نَسْلُكُمْ وَ اسْمُكُم

ص 16

 اِنْتهى و كذلك سفر ضفيناى نبى فرموده است قريْبٌ يَوْمُ الرَّبِ الْعَظيْم

قَريْبٌ وَ سَريْعٌ جِدّاً صَوْتُ يَوْم الربِّ يَصْرُخُ حيْنَئِذٍ الجبّارُ

مُرّاً . ذلِكَ الْيَوْمُ يَوْمُ سَخَطٍ يَوْمُ ضيقٍ وَ شِدَّةٍ يَوْمُ

خَرابٍ وَ دِمارٍ يَوْمُ ظَلامٍ وَ قامٍ يَوْمُ سحابٍ وَ ضَنابٍ يعنى

نزديك است يوم ربّ عظيم قريب و شتابنده است نداى يوم الرب در آن هنگام پروردگار

جبّار بتلخى ندا خواهد فرمود آن روز روز سخط است روز تنگى و سختى است روز خراب و

دمار است روز تاريكى و ظلام است روز ابر و مه و غبار است . و كذلك در اصحاح ثانى

از سفر يوئيل وارد شده است قُدّامُهُ تَرْتَعِدُ الْاَرضُ وَ تَرْجُفُ

السَّماءُ و الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ تَظْلُمانِ و النُّجُوْمُ تَحْجُزُ

لَمَعانُها يعنى پيش روى پروردگار در يوم موعود زمين ميلزد و آسمان مضطرب

ميشود شمس و قمر تاريك ميگردند و نجوم از اعطاء نور باز ميمانند . و نيز در همين

اصحاح فرموده است تَتَحَوَّلُ الشَّمْسُ اِلى ظُلْمَةٍ وَ الْقَمَرُ اِلى دَمٍ

و در اصحاح ثالث اين سفر فرموده است الشَّمْسُ و الْقَمَرُ تَظْلُمان وَ

النُّجُوْمُ تَحُجُزُ لَمَعانُها و در اصحاح ثانى اين سفر فرموده است انْفَخُوا

الصُّورَ فى صِيْهُونَ صَوِّتُوا فى جَبَلِ قُدْسى لَيُرتَعِدَ جَميعُ

سُكّانَ الْاَرْضِ لِاَنَّ يَوْمُ الرَّبِ قادِمٌ قَريبٌ يَوْمُ ظُلامٍ وَ

قَتامٍ يَوْم غيمٍ وَ ضَبابٍ يعنى بدميد صور را در صيهون ندا كنيد در جبل قدس

من زيرا كه يوم پروردگار آينده و نزديك است روز تيرگى و تاريكى است روز ابر و مه

و غبار است . و مقصود از جبل قدس در اين آيه جبل مقدس كرمل است كه حيفا و يافا و

اورشليم و مدينهء منوره عكّا در حول آن واقع است . و در اصحاح ثانى از سفر حجى

فرموده است لِاَنَّهُ هكَذا قالَ رَبّ الْجُنُوْد هِىَ مَرَّةٌ بَعْدَ

قَليْلٍ فَاُزَلْزِلُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ الْبَحْرَ وَ الْيابِسَةَ

وَ اُزَلْزِلُ كُلَّ الْاُمَمِ وَ يَأتى

ص 17

مشتَهى كُلِّ الْاُمَمِ فَاَمَلا هذَا الْبَيْتِ مَجْداً يعنى زيرا كه ربّ

الجنود چنين ميفرمايد كه هنوز وقت قليلى است كه من آسمانها و زمين و دريا و خشكى

را متزلزل ميفرمايم و جميع امم را مضطرب مينمايم و مرغوب و مطلوب تمامى امم

خواهد آمد پس اين خانه را پر از مجد و بزرگوارى خواهم نمود انتهى و از اين جمله

كه ذكر شد انسان بصير كه بر مندرجات كتب سماويّه خبير باشد ادراك مينمايد كه

مقصود از اين آيات عظيمه كه حق جل جلاله در جميع كتب اخبار فرموده است اخبار از

حقيقت واحده است كه به تغيير لغات متغيّر نميگردد و به تبديل اديان متبدّل

نميشود و بطول زمان حق جلّ جلاله وفاى باين وعود را فراموش نميفرمايد خاصّةً

اگر نفسى باين نكته ملتفت شود كه قرآن شريف بيان صحف اولى است و حاوى حقائق

تورات و انجيل و كتب سائر انبياء كما قالَ تَبارَكَ وَ تَعالى وَ قالُوا

لَوْلا يَاْتيْنا بِايَةٍ مِنْ رَبِّه اَوْ لَمْ تَأتيْهِم بَيّنَةُ ما

فِى الصُّحُفِ الاْاُولى وَ قالَ فِى سورة الشّعرآء وَ اِنَّهُ لِتَنْزيل

رَبِّ الْعالَميْنَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأمينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ

مِنْ الْمُنْذَريْنَ بِلِسانٍ عَرَبىٍّ مُبيْنٍ وَ انَّهُ لَفى

زُبُرِالْاَوَّليْنَ . و اين معلزم است كه اينكه فرموده است قرآن بيان صحف اولى

است و يا مندرج در كتب انبياء مقصود مناسك و احكام و عبادات اسلاميّه نيست .

زيرا كه اين مناسك و احكام با اين هيأت و خصوصيّات و مشخصات ابداً در شرايع

سابقه نبوده و در كتب سلف ذكر نشده وَ كَذلك مقصود حوادث تاريخيّه نيست . زيرا

كه اطّلاع بر تواريخ سلف از آيات نبويه و معارف و علوم لدنيّه و احاطه قوّه

قدسيّه محسوب نتواند شد چه هرقدر شخص امّى باشد ميتواند حوادث ماضيه را از غير

مسموع دارد و در كلام خود مندرج نمايد . بل مقصود بيان ورود يوم اللّه و موقع

و محل ظهور و كشف از آجال امم و انقراض ملل و رموز حشر و نشر و قيامت و رجعت

و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و كواكب و تجديد

ص 18

ارض و فلك و غيرها است كه از حوادث آتيه است و از آيات صدق دعوت نبويّه كه نه

تنها امّى عامى از معرفت آن محروم و عاجز است بل علماى اعلام و فلاسفه عظام از

بيان آن قبل الوقوع عاجزند و از فهم آن و درج آن در كتب خود قبل از بلوغ اجل و

ورود موعود محروم و قاصر چنانكه پس از اين آيات مذكوره در سورهء شعرا فرموده است

اَوَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ايَةَ اَنْ يَعْلَمه عُلَماء بَنى اسْرآئيل يعنى آيا

براى كفار قريش اين آيتى و نشانهء نيست كه علماى بنى اسرائيل ميدانند كه در قرآن

شريف حقائق و معارفى نازل شده است كه در تورات مقدس نيز سابقاً نازل و وارد گشته

چه علم باين حقايق مكتومه و معارف مكنونه خاصّه براى امّى غير متعلّمى ممكن نيست

جز آنكه نازل از حضرت احديّت باشد و مشرق از شمس حقيقت . و خلاصة القول اگر نفسى

بصيرت او منوّر باشد بانوار تنزيل ببيند كه جميع آنچه در قرآن شريف نازل شده است

از اخبار حقائق آتيه عيناً و بلا تفاوت در انجيل و در تورات نيز نازل شده ولكن

لا يَعلمهُ الّا اولوالْألباب وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ ص 356 تا

ص 362

جناب نعيم در استدلاليه منظوم خود در خصوص اين مطلب يعنى مذكور بودن علامات در

جميع كتب مقدسه چنين فرموده است لا

اشعيا چون بوحى دور انديش داد بهر مسيح مژده ز پيش

كه نهالى ز ريشهء داوود سر برآرد بعقل دور انديش

طفل بازى كند بساغر مار گرگ صحرا چرا كند با ميش

نكند شير سوى گاو آهنگ نزند مار كودكان را نيش

جفت گوساله خرس بى پروا يار بزغاله ببر بى تشويش

ص 19

چشمه ئى زين زمين شود پيدا تا كه بيگانه زان بنوشد و خويش

كاهنان و فريسيان بمسيح همه گفتند ما بمذهب و كيش

با علامات محكم تورات بر نگرديم از عقيدهء خويش

جزو و كل آنچه نصّ تورات است ابدى تا بيوم ميقات است

مضمون ابيات فوق در باب يازدهم كتاب اشعياء نبى آيهء 1 تا 10 مسطور است

و نيز ميفرمايد :

گفت عيسى ظهور ربّ مليك بى گمان آن زمان بود نزديك

كه زمين وسيع گردد تنگ ماه و خورشيد هم شود تاريك

هم نجوم فلك شود ساقط هم قواى زمين شود تفكيك

پس علامت شود عيان زسماء نوحه خوان ترك و ديلم و تاجيك

بينى آنگه سوار ابر مرا با گروه ملك بامر مليك

با جلال عظيم و مجد كبير صوت صافور و نعرهء تبريك

در ظهور محمّدى گفتند هرچه گفتى حقيقت است وليك

بى علامات محكم انجيل صد هزاران دليل لا يكفيك

شود ارض و سماء اگر زائل نشود حكم دين ما باطل

مضمون ابيات فوق در فصل 24 انجيل متّى آيهء 1 تا 32 ذكر شده \_ و نيز ميفرمايد

آن علائم كه در كتااب خداست نصّ قرآن و فتوى علماست

كه دمد در دو نفخه اسرافيل نفخ اولى و نفخهء اخرى است

ص 20

صور اول قيامت صغرى صور ثانى قيامت كبرى است

يوم الاخر همان و يوم الدين باز يوم القيام و يوم لقاست

موعدش انخساف شمس و قمر موقعش انشقاق ارض و سماست

چون بحكم خدا و نصّ كتاب نفخهء اول و دوم برخاست

قوم قرآن بقائم قيوم همه گفتند اين خلاف و خطاست

ابتدا آدم و انتها خاتم بعد از آن حشر و ختم كار خداست

دين اسلام آخرين دين است مصطفى خاتم النبيّين است

نصوص علامات مزبوره در سورهء زمر (؟) آيهء وَ نَفَخَ فِى الصُّور الى آخر نازل

شده ذكر يوم الاخر در سورهء نساء آيهء 43 و بقره آيهء 7 و ذكر يوم الدّين در

سورهء حمد آيهء 3 و سورهء ذاريات آيهء 12 و ذكر يوم القيمة در سورهء قيمة آيهء

6 و يوم الفصل در سورهء صافات آيهء 21 و سورهء حو دخان آيهء 20 و سورهء نباء

آيهء 17 نازل شده لَمّا آياتِ لقاء اللّه در سوره متعدده از قبيل عنكبوت و

انعام و يونس و غيرها نازل و بنصوص آن بعد از اين اشاره خواهد شد )\* \*( و نيز

فرموده است :

در احاديث دارد از افواه در علامات قائم باللّه

كه نبارد بهفت سال سحاب هم نرويد بهفت سال گياه

سر زند آفتاب از مغرب دمد از شرق ذو ذنب چون ماه

قتل نفس زكيّه در كوفه جنگ عباسيان بهم پى چاه

هم بيايد خرى كه هر قدمش قرب يك ميل در نوردد راه

ص 21

آنكه غائب بود به جابلصا ناگهان سر برآورد از چاه

العجل گو بقائم موعود همه گفتند شيعيان با آه

كاين روايات محكم منقول بتواتر رسيده از افواه

چون بما ظاهر اين علائم نيست بيقين اين ظهور قائم نيست

از جمله علامات ظهور كه در احاديث اسلاميه مذكور است قحطى هفت ساله است كه در

كتاب بحار الانوار ترجمهء فارسى طبع سال 1332 هجرى صفحهء 232 سطر 7 و صفحهء

233 و صفحهء 238 مسطور است از جمله طلوع آفتاب از مغرب است كه در جلد

13 بحار صفحهء 218 و 224 و 230 و 260 از همان كتاب مذكور در سابق ذكر شده قتل

نفس زكيّه در مجلّد 13 بحار صفحهء 260 و 346 و مواضع متعددّهء ديگر و اختلاف

بنى العبّاس در صفحهء 228 و 230 و 240 و ساير مواضع از جلد 13 بحار فارسى طبع

سال 1332 هجرى مسطور است .

داستان خر دجّال و صفات مختصه اش در بحار مذكور در فوق صفحهء 224 و 225 بتفصيل

ذكر شده و در استدلاليّه مرحوم افشار نيز كه ببحر العرفان موسوم است ذكر آن

مسطور گرديده مسئله غيبت امام در جابلصا و سرداب سامره در كتاب عين الحيوة

علّامه مجلسى وبحار الانوار جلد 13 و ساير كتب شيعه مسطور و مذكور است .

علاماتى كه راجع بظهور موعود در كتب مقدسهء آسمانى نازل شده بدان اشاره شد

بعينها در كتب مقدسهء هنود و تابعين بودا نيز مذكور گرديده در فصل 14 كتاب

العقائد الوثنيّه فِى الدّيانة النّصرانيّة تأليف محمد طاهر بيروتى در اين خصوص

بيانى مشروح و مفصل موجود

ص 22

و خلاصه آن بفارسى چنين است :

چينيها عقيده دارند كه نجات دهنده و ياور ايشان ( ويشنو ) كه ظاهر در ناسوت باسم

كرشنه گرديد البته در روزهاى آخر بر خواهد گشت و كتب دينى هنود مينويسد هر

زمانيكه ستاره هاى ثوابت برگشتند بمحلى كه ابتداى دورهء آنها از آنجا بود و بر

گردد هر چيز باوّل زمان خود و آن در برج عقرب است ابانماه ويشنو ظاهر ميشود در

ميان مردم بهيئت سوارهء كه آراسته باسلحه باشد و سوار بر اسب اشهبى است كه صاحب

بالهاست و در دست راستش شمشيرى دارد برافروخته مانند ستارهء ذز ذنب مهلكى و هلاك

ميكند بان شمشير اشرار را كه در روى زمين پيوسته اظهار حيات و اقتدار ميكردند و

در دست چپش انگشتر درخشنده كه اشاره است از براى ابتداى باكوس يعنى فرق عظيم و

بامدن او ايام آخرت ميباشد و زمان ظهورش ماه و آفتاب تاريك ميشوند و زمين بلرزه

ميايد و ستاره ها ساقط ميشوند .)\*

بودائيها عقيده دارند كه بودا چندين مرتبه در عالم ظاهر شده و در ايام آخر هم

ظاهر ميشود تا عالم را انتظام دهد

چينيها گويند در ايام آخر خدا بصورت انسان ميايد و عالم را سعادت ميبخشد و كتب

خمسهء دينى ايشان پر است از ذكر يك غصر درخشنده در ايام آخر و زمان آينده )\*

مجوس ميگويد كه ذات مقدس موسوم به كانكودر موجود ميشود و بانتظار امر يزدان

سيروس مينشيند و ظهورش از بلاد ايران است مردم را پس از ظهور مبعوث ميكند و مرده

ها را زنده مينمايد و در آنوقت مرض وبا و جنگها و قحطى در زمين يافت ميشود و آن

وجود مبارك اهل عالم را بجزاى اعمال خود ميرساند و در مدّت سه شبانه روز ايشان

را بتوسط آتشى كه از فلز گداخته است پاك ميگرداند و سلطنت اهريمن زائل ميشود و

حكومت مخصوص يزدان پاك ميگردد )\*

ص 23

اسكانديناويهاى قديم معتقدند كه در آخر الزمان بمردم بلا ها خواهد رسيد و زمين

بلرزه خواهد آمد و ستاره ها از آسمان ساقط خواهد شد و پس از آن مار بزرگ بزنجير

ها مقيّد ميشود و دين حق بدنيا غلبه ميكند انتهى

جناب ابوالفضائل در رسالهء آيات مورّخه صفحهء 55 ميفرمايد :

بزرگترين علامتى كه در كتب فارسيان از براى ظهور موعود وارد شده سقوط انجم است

انتهى

4\_ در بيان اينكه علامات ظهور داراى تأويل و معانى باطنيّه است جناب

ابوالفضائل در كتاب فرائد ميفرمايد :

 \*( مطلب ثانى )\*

اينكه تأويل راجع بجزه مخصوصى از كتب مقدسه است زيرا كه صحف سماويه و كتب مقدسه

الهيّه مشتمل بر سه قسم از مطالب است قسمى در احكام و شرايع و سنن و آداب و

فرائض و اين قسم از كتاب خواه تورات و يا انجيل و يا قرآن بالاتّفاق آيات وارده

در آن محمول بر ظاهر باشد و ابداً مأوّل نگردد و الّا منتهى باختلال ديانت

الهيّه و تزلزل شريعت مقدسه گردد و امر قضا و عبادات كه نظم دنيا و آخرت منوط

باوست فاسد و مختل شود و قسمى ديگر در ذكر حوادث و وقايع ماضيه و قصص انبياء و

رسل در امم خاليه كه من باب انذار و نصح در كتاب الهى وارد شده است و اين قسم

نيز عالباً محمول بر ظاهر است تا فائده نصح و انذار از آن مستفاد گردد و موجب

انتباه ارباب بصارت و استعداد شود . قسم ثالث در ذكر حوادث آتيه از قبيل بشارت

بظهور بعد و ورود قيامت و حشر و نشر و موت و حيوة و ظلمت شمس و قمر و سقوط كواكب

و انفطار سماء و تبديل ارض و امثالها و بالاتفاق آيات مأوله كه محتاج به نزول

تأويل است اين قسم از آيات كتاب است . زيرا نظر بمراتب افتتان و تمحيص كه

باتفاق جميع اديان از سنن حتميّه الهيّه است حق جل جلاله

ص 24

بهمين عبارات خبيث را از طيّب جدا ميفرمايد و فهيم را از غبىّ و مهتدى را از

غوىّ ممتاز مينمايد چنانكه يهود را ببشارات وارده در تورات در ظهور حضرت عيسى

عليه السّلام امتحان فرمود و خبيث را از طيّب و موحّد را از مشرك ممتاز نمود . و

در حقّ قرآن مجيد نيز فرموده است يُضِلُّ به كَثيراً وَ يَهْدى به كَثيراً و

َما يُضِلُّ به اِلّا الفاسِقينَ و قبل از ظهور حضرت خاتم الانبياء حكماى عصر

و رواقيّين مصر و كذلك فلاسفه يونان و روميّه و سوريّه بسعهء علم و فلسفه وتقدّم

و تمدّن معروف بودند و همچنين علماى هند و فلاسفهء برهميّه . و هريك از اين

طبقات بسبب اذعان بتناسخ ارواح در عقائد دينيّه و انحلال و فناى صرف در معتقدات

ماديّه بشارت واردهء در كتاب از قبيل قيامت و حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط

نجوم و امثالها را انكار مينمودند و تجويز وقوع اين حوادث را از قبيل اوهام و

اكاذيب احلام ميشمردند و از دائره امكان و تجويز عقل خارج ميدانستند و اين عقائد

فاسده در ميان عرب وثنيّه بسبب قرب جوار با مصر و يونان و تجارت با هند از

طريق بحر احمر انتشار يافت و در اذهان سكّان جزيرة العرب ثابت و راسخ گشت پس

چون فجر هدايت از افق بطحا طالع شد و حقائق وارده در كتب مقدسه از قبيل قيامت و

حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و تزلزل در ارض در ارض در قرآن شريف نيز

نازل گشت رؤساى عرب كه مانند نو هوسان اين زمان فريفتهء تمدن و معارف يونان و

رومان و هندوستان بودند بر اين غقائد تمسخر و استهزاء نمودند و وقوع آنرا خارج

از امكان و تحقّق دانستند و تجويز آنرا العياذ بالله از قبيل تهويل و تضليل

ميشمردند لذا آيهء مباركهء بَلذ كَذَّبوُا بِما لَمْ يُحِيْطُوا بِعِلْمِه وَ

لَمّا يَأتِهِمْ تَأويلُهُ نزول يافت و اهل درايت و بصارت را بر اين نكته كه

مقاصد حقيقيّه بشارات الهيّه غير از ظواهر لفظيّه است كه جهّال گمان نموده اند

مطّلع درگاه فرمود ص 353 تا ص 356

ص 25

5 \_ در بيان اينكه هر نفسى قادر بر فهم معانى كلمات الهيّه نيست

 در كتاب فرائد چنين مسطور است :

 مطلب اوّل

اينكه در جميع كتب مقدسه تورات و انجيل و قرآن تصريحاتى هست و نصوصى موجود است

كه دالّاست بر اينكه هر نفسى بر فهم كلمات الهيّه قادر نتواند شد و هر قلبى

بادراك معانى مودعهء در آيات كتاب فائز نخواهد گشت و بعبارت اصرح معانى مقصودهء

اصليّه كتاب الهى چندان سهل المأخذ نيست كه هر كسى بفهمد و بادراك آن فائز آيد

مثلاً در اصحاح ششم كتاب اشعياى نبى ميفرمايد كه خداوند فرمود اِذْهَبْ وَ قُلْ

لِهذَا الشَّعْبِ اِسْمَعُوا اسمَعاً وَ لا تفهَمُوا وَ اَبْصُرُوا اِبْصاراً

وَ لا تَعْرِفوُا . غَلِّظْ قَاْبَ هذَا الشَّعْبِ وَ ثَقِّلْ اُذُنَيْهِ وَ

اطْسْ عَيْنَيْهِ لِئَلّا يَبْصُر بِعَيْنَيْهِ وَ يَسْمَعَ بِاُذُنَيْهِ وَ

يَفْهَمَ بِقَلْبِه وَ يَرْجِعَ فَيُفْشى فَقُلْتُ اِلى مَتى اَيُّهَا

السَيِّدُ . فَقالَ اِلى اَنْ تَصيرَ الْمُدُنُ خَربَةً بِلا ساكِنٍ وَ

الْبُيُوتَ بِلا اِنْسانٍ وَ تَخرَبَا الْاَرْضُ وَ تُقْفِرَ وَ يُبْعِدَ

الرَّبُ الاِنسانَ وَ يَكثُرالخَرابُ فى وَسَطِ الاَرْضِ يعنى خداوند فرمود

برو و باين قوم بنى اسرائيل بگو كه گوش ميدهيد امّا نفهميد و ببينيد بچشم خود

امّا ادراك منمائيد دلهاى اين قوم را بغلظت و سختى گذار و گوشهاى ايشان را ثقيل

و گران نما و ابصار ايشان را كور و مطموس فرما تا نبينند و نشنوند و نفهمند

مبادا رجوع نمايند و شفا يابند . گفتم اى خداوند تا بكى و تا بچند فرمود تا

وقتيكه شهر ها غير مسكون و خانه ها بدون انسان و اراضى مقدسه خراب و ويران ماند

و خداوند آدميان را دور نمايد و در ميان زمين اراضى متروكه بسيار گردد انتهى و

اين آيات

ص 26

در وقتى نزول يافت كه بنى اسرائيل در اراضى مقدسه بعزّت ساكن بودند و مانند

مسلمين در اين ايام نعمت ملك و استقلال را براى خود ابدى و بلا زوال ميدانستند و

نصائح ناصحين و انذارات منذرين را تلخ و لغو و بلا ثمر ميشمردند حَتّى قضىَ

اللّهُ عَليْهُمُ الحقهُم بِالْهالكين وَ جَعَلَهُم عبْرَةً وَ ذِكْرى

لِلْاخرينَ وَ كَذلك در اصحاح دوازدهم كتاب دانيال نبى ميفرمايد . وَ اَمّا

اَنْتَ يا دانِيالُ فَاخِّفْ اَلْكَلامِ وَ اخْتِم السّفرَ اِلى وَقْتِ

النِّهايةِ يعنى اى دانيال كلام الهى را مخفى دار و سفر مقدّس را مختوم نما تا

روز انجام و نهايت و اين نكته واضح است كه از صدور اين امر مبرم بدانيال نبى

مقصود اين نبود كه الفاظ و صور آيات كتاب را مخفى دارد بل مقصود اين بود كه

معانى اصليّه و مقصود حقيقى الهى مخفى و مختوم گردد كه تا يوم آخر احدى از آن

قوم بر فهم معانى حقيقيه كتاب فائز نگردد چنانكه باز در همين اصحاح ميفرمايد .

فقال اذْهَبْ يا دانيالُ لِاَنَّ الْكَلِماتِ مَخْفِيّةٌ وَ مَخْتُومَةٌ

اِلى وَقتِ النّهايَةِ كَثيْرُونَ يَتَطَهَّرونَ وَ يُبَضَّوُنَ

وَيَمْحَصّوُنَ اَمَّا الْاَشْرارُ فَيَفْعَلُونَ شَرّاً وَ لا يَفْهَمُ

اَحَدُ الاَشْرارِ لكِنَّ اُلفاهُونَ يَفْهُونَ يعنى فرمود اى دانيال راه

خود پيش گير زيرا كه كلمات تا باخر الزّمان مخفى و محتوم است بسيارى از تمحيص و

امتحان پاك و مطهّر خواهد گشت و شريران بجهت اعمال شريرانه احدى از ايشان بفهم

كلمات فائز نخواهد شد ولكن دانشمندان فهم خواهند نمود انتهى در سنه 1306 هجريّه

كه نگارندهء اوراق از مدينهء كاشان عبور نمود بر حسب ميل بعض مشايخ و افاضل بنى

اسرائيل مجلس بحث و تحقيقى انعقاد يافت و محفل مذكور بوجوه جمعى از اكابر مسلمين

و يهود مزيّن بود از جمله علماى قوم سه نفر كه اشهر علماى بنى اسرائيل بودند

حضور داشتند و در طىّ بحث و مناظرات الفاظ شمس و قمر و مصالحت

ص 27

ذئب و غنم و احياء اموات و سائر بشارات را بر ظاهر حمل مينمودند و در عدم صدق

اين بشارات بر ظهور حضرت عيسى عليه السّلام و ظهورات بعد اصرار بليغ ميكردند .

نگارنده روى بمردخاى كه شيخ قوم و اعلم آن شعب بود نمود و اظهار داشت كه آيا اين

عبارات را كه در يوم ظهور موعود شمس و قمر تاريك گردند و اموات زنده شوند و گرگ

و بره در يك موضع چرا نمايند شما تنها حمل بر معانى ظاهر مينمائيد يا جميع بنى

اسرائيل از عالم و عامى و آسياوى و اوپى چنين ميفهمد گفت جميع بلا اختلاف بر

معانى ظاهره حمل مينمايند و لذا تحقّق آن در ظهور يشوع و محمد نفى و انكار

ميكنند گفتم يا شيخ در صورتيكه دو پيغمبر بزرگ از جانب خداوند يكى مأمور بختم

قلوب و سمع و ابصار شما گردد و ديگرى ماچچچچءمور بختم و اخفاء معانى كتاب و

كلمات شود چگونه عاقل را بر اين فهم اعتماد ماند و بكدام دليل اين تفسيرات شما

مقبول ارباب بصيرت و رشاد آيد . وى در جواب فروماند و كيفيت اين مُناظرات كه

زياده از سه ساعت با رعايت شرايط ادب و محبّت امتداد يافت در مدينهء مزبوره شهرت

گرفت و نزد ارباب فضل و نباهت از اهالى كاشان موقع قبول و استحسان پذيرفت .

و در انجيل مقدّس نيز از اين قبيل تصريحات بسيار است كه حضرت عيسى عليه السّلام

غالباً مطالب را در پردهء رمز و ستر بيان ميفرمود چنانكه در اصحاح 13 متى فرموده

است هذا كُلُّهُ كَلّم بِه يَسُوغُ اْلمَسيحُ بِاَمثال وَ بِدُونِ مَثَلٍ

لَمْ يَكُنْ يُكَلِّمُهُم لِكَى يَتَمّ ما قيلَ بِالنَّبىّ الْقائِل

سَاَفْتَحُ بِالْاَمْثالِ فَمى وَ اَنْطِقُ بِمَكْتوماتٍ مُنذُتأسيسِ ؟

 العالم يعنى عيسى همه اين مطالب را در امثال ميفرمود و بدون مثال هيچ بايشان

تكلّم نمينمود تا كامل گردد آنچه بوساطت پيغمبر گفته شده بود كه ميگفت لب خود را

در مثالها خواهم گشود و باسرارى كه از آغاز بناى عالم مخفى بوده است تكلم خواهم

نمود انتهى و اين عبارت بصراحت غموض و معانى و

ص 28

مقاصد اصليه عبارات نبويّه را ميفهماند و بر اينكه مقصود غير ظواهر است شهادت

ميدهد حتّى بعض بيانات مباركهء حضرت عيسى عليه السّلام را تلاميذ آنحضرت كه

بفتواى امّت و هدات ملّت بودند و در قرآن شريف از ايشان بمرسلين و انصار الله

تعبير شده امت نيز ادراك نمينمودند و از آنحضرت مستدعى بيان و تفسير ميشدند . و

اصرح از كلّ نص صريح شمعون الصّفا ملقّب بپطرس رسول است كه در مكتوب عالم ثانى

خود فرموده است وَ عِنْدَنَا الكَلِمَةُ النَّبويّةُ وَ هِىَ اَثْبَتُ الَّتى

تَفْعَلُونَ خَنَاً(؟) اِن اِنْتَبَهُمْ اِلَيْها كَما اِلى سراجٍ مُنيرٍ

فى مَوْضِعٍ مُظْلمٍ اِلى اَنْ يَنْفَجِرَ النَّهارُ وَ يَطْلَعُ كَوْكَبُ

الصُّبْحِ فِى قُلوُبِكُمْ عالِمينَ هذا اَوَّلاً انَّ كُلَّ نُبُوَّةِ

الْكِتابِ لَيْسَتْ مِنْ تَفْسيرٍ خاصٍ . لِاَنَّهُ لَمْ تَأتِ نُبُوّةٌ

قَطُّ بِمَشيّةِ اِنْسانٍ بَلْ تَكَلَّمَ اُناسُ اللّهِ الْقِدّيسُونَ

مَسُوقينَ مَنَ الرُّحِ الْقُدُسِ . يعنى و نزد ما كلمهءنبويّه در غايت ثبوت

هست و شما نيكو مينمائيد كه باو اعتناء ميكنيد اگر بان متنبّه گرديد كه چون

چراغ در ظلمت ميدرخشد تا هنگاميكه روشنى فجر بدمد و ستارهء صبح در قلوب شما طالع

گردد و اين را نخست بدانيد كه هر نبوّت و خبر كتابى را شرح مخصوصى نيست . زيرا

كه خبرهاى پيشين هرگز بارادهء مردم نشد بلكه مردان خدا بقوّت روح القدس متحرك

گشتند و سخن گفتند انتهى و اين عبارت كه ميفرمايد بشارات كتابى را شرح مخصوصى

نيست و اينكه هرگز اخبار سابقه و نبوتهاى كتاب بر وفق ميل و ارادهء خلق ظاهر نشد

صريح است بر اينكه هر نفسى بر فهم مقاصد انبياء عليهم السّلام قدرت نيابد و

نبوتهاى كتاب محمول بر ظواهرى كه جهّال گمان ميكنند نباشد و در قرآن مجيد اصرح

از كلّ است كه ميفرمايد لا يَعلَمُ تَأويلَهُ اِلَّا اللّهُ و نيز ميفرمايد

بَلْ كَذّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمه وَ لَمّا يَأتِهِمْ تَأويلهُ

يعنى بل تكذيب كردند و افتراء دانستند

ص 29

قرآن مجيد را بسبب آنكه معانى مقصودهء آنرا ندانستند و بر مقاصد اصليهء آن احاطه

نمودند و حال آنكه هنوز تأويل آن براى ايشان نيامده است و اين آيهء مباركه صريح

است بر اينكه

قرآن شريف را معانى و مقاصد اصليّه حقيقيه است غير از ظواهر كه هنوز بيان آن

نازل نشده است و معانى اصليهء آن ظاهر نگشته ص 347 ص 353

جناب ارجمند در كتاب گلشن حقايق فرموده است

 \*( باب سوّم از فصل اوّل )\*

در خصوص اينكه كثيرى از رؤساى اديان پى بمعناى حقيقى علامات و رموز كلمات كتاب

مقدس نبرده اند و اين يكى از حجبات امم و ملل بوده كه چون علامات و بشارات كتاب

الهى را بزعم و گمان خود تعبير و تفسير مينمودند و از اصطلاح انبياء بيخبر و از

اسرار كلمات كتاب بى اطلاع ميماندند و لذا در يوم ظهور موعود اعتراض ميكردند كه

چرا مطابق مفهومات و استنباطات ما ظاهر نشده حال آنكه در جميع كتب الهى مصرّح

است كه رموز بشارات كتب مقدسه را جز نفوسى كه داراى روح قدسى و صاحب ايمان

كاملند هيچكس ملتفت نميشود و اسرار و معانى حقيقيّه او را جز مظهر بعد و مؤمنين

خالصى كه داراى ايمان كامل و راسخ در علمند احدى درك ننمايد چنانچه در فصل 29

تورات مهنّى ميفرمايد آيهء 27 ( سرّ پنهان مال خداست و عيان مال خلق ) و در فصل

55 اشعياء آيهء 8 خداوند ميفرمايد كه ( افكار من از افكار شما نيست و طريقه هاى

من طريقه هاى شما نه چنانكه آسمانها از زمينها رفيع تر است همچنان راه هاى من و

افكار من از افكار شما اعلى است ) و در فصل 13 دانيال آيهء 9 و 10 ميفرمايد ( اى

دانيال راه خويش گير و اين كلمات تا آخر الزمان مخفى و محتوم ساز بسيارى پاك و

سفيد و قال گذارده خواهند شد و شريران شريرانه

ص 30

رفتار خواهند نمود لذا هيچيك از شريران درك نخواهند نمود اما دانشمندان فهم

خواهند كرد ) و در رساله اوّل قرنتيان باب 2 آيهء 7 و 8 ( بلكه حكمت خدا را در

سرّى بيان ميكنيم يعنى آن حمت مكنون را كه خدا پيش از دهر ها براى ما مقرر فرمود

كه احدى از رؤساى اين دهر آنرا ندانست كه اگر ميدانستند خداوند جلال را مصلوب

نميكردند ) و آيهء 11 ( كيست از بشر كه امور بشرى را درك كند مگر روح بشر كه در

وى هست و بهمين وضع امور عميقه خدائى را هيچكس درك نتواند كرد مگر روح خدا ) پس

مبرهن شد كه چون علماى متأخرين هر ملتى اسرار و معانى اخبار و علامات كتاب را

ندانستند و ظهور موعود را برأى و ارادهء خود تطبيق نمودند و مخالف اراده و ميل

خويش يافتند از شناسائى دور و محتجب ماندند و عوام هم بر تقليد آنها برخاسته و

چنان گمان كردند كه علماى دين معصوم و محفوظ از هوى و خطا هستند و آن علماء نيز

بفهم و دانش خود تكيه دارند و معنى وَ لا يَعْلَمُ تَأويْلَهُ اِلَّ اللّهُ

وَ الرّاسِخُوْنَ فى العِلمِ را ندانستند ص 11 و ص 12

6 \_ معنى علامات را مظهر امر اللّه در يوم ظهور خواهد فرمود در كتاب فرائد

ميفرمايد :

 \*( مطلب رابع )\*

آنكه در جميع كتب سماويهء تورات و انجيل و قرآن بل و احاديث اهل بيت طهارت

صريحاً وارد شده است كه معانى اصليّه اين آيات در يوم اللّه و يوم الربّ ظاهر

ميشود وَ بِعِبارَةٍ اَصرَح معانى مقصودهء آن را قائم موعود ظاهر ميفرمايد و

تأويل كتاب در آن يوم مشهود و مكشوف ميگردد و قبل از ظهور موعود معانى اصليه

مقصوده نزد انبياء و ائمه هدى مكنون و مكتوم و كتاب الهى بختم و اختفاى مظاهر

امر الله مخزون و مختوم بوده و آنچه علماى ملل بافهام و اجتهادات خود

ص 31

نوشته اند اوهام مضلّه است و در حقيقت تحريف كلمات الهيّه و در يوم ظهور نيز هر

نفسى از رحيق مختوم بهره نخواهد يافت و بر فهم معارف حضرت قيوم قادر نخواهد شد

بل اخيار و ابرار از آن بهرهور شوند و مكابرين و اشرار از آن كما فى السّابق بى

نصيب و محروم گردند لا يَمَسَّهُ الَّا الْمُطَهَّروْنَ . مثلاً ملاحظه فرما در

اين آيهء كريمه كه در سورهء قيامة فرموده است فَاِذا قَرَأناهُ فَاتّبِعُ

قرانَهُ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ و در اين آيهء مباركه حق جلّ جلاله

بيان قرآن مجيد را بر خود مقرّر داشته است و بر اهل فوآد ظاهر است كه بيان الهى

جز بنزول وحى ممكن نباشد و اين فقره جز در ظهور بعد متحقّق نگردد .

قال شيخ الأشراقين . صاحِبُ الْهَياكِل قَدَّسَ اللّه رُوحْهُ فى آخِرهذَا

الْكِتاب وَ يَحبُ على مستبْصران يَعتقدَ صحّة النّبوّات وَ اَنَّ امثالَهم

بَشيرُ الى الحقايق كما ورَد فِى المصحَف ( وَ تِلْكَ الْاَمْثالُ

نَظْرِبُها لِلنّاس وَ ما يَعْقِلُها اِلَّا الْعالمُونَ ) و كما انذر

بَعض النّبوّات ( انّى اُريد ان اَفتَحَ فَمى بالاَمْثال ) فَالتَّنْزيل مَوكول

الى الأنبياء وَ التّاويل وَ البيان موكول الى المَظهَر الأعظَمى الْأنورى

الاَريحىّ الفارقليط كما انذر المسيح حيثُ قالَ انّى ذاهبٌ الى اَبى و

اَبيكُم ليبعث لَكُم الفارقِليط الذى يَنبَئكُم بالتّأويل ) وَ قالَ (

اِنَّ الفارْ قَليط َ الَّذى يُرْسِلُهُ اَتى بِاسمى يُعَلِّمُكُم كُلَّ

شَئٍ ) وَ قَدْ اُشير ا اِلَيه فى المُصحَفِ ( ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا

بَيانَهُ ) وَ ثمّ للتّراخى وَ لا شَكّ انّ انوار الملكوت نازِلهُ

لاِغاتَة الملهوفين (؟) وَ انّ شعاع القدس ينْبَسط وَ انّ طريقَ الحقّ

ينْفتَحُ كما اخبَرت الحفظة ذات البريق ليلة هبّت الهوجاء كما قال تعالى

هوَ الّذَى يُرْسِل الرّياح بُشراً بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَته انتهى و اين بيان

متين صريح است كه تفسير حقيقى كلمات نبويّه كلّ در يوم ظهور موعود ظاهر خواهد

ص 32

شد و تاويل تنزيل در انقضاى دورهء اسلام و قيام روح اللّه نازل خواهد گشت و اين

نكته مخفى نماند كه نهال وجود اين عالم فاضل صاحب هياكل كه اكنون او را بشيخ

اشراق و سيّد فلاسفه موصوف ميدارند و كتب او را انفس كتب اسلاميّه ميشمارند در

ايّام سلطنت صلاح الدّين ايّوبى از هيجان زوابع تعصب اصحاب فقاهت در عين نضرت و

طراوت فروشكست و شعلهء نورانيهء فضائل و معارفش از هبوب عواصف جهل از باب رياست

چنانكه خود بان اشارت فرموده است در عين شباب فرونشست تا دريافته آيد كه همواره

اعداء علم فقهاى جاهل بوده اند و دشمنان فضل رؤساى باطل سنّةُ اللّه فى

خَلْقه وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنّته تَبْديلاً . و اصرح از آيهء مذكوره اين آيهء

كريمه است كه در سورهء يونس فرموده است بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا

بِعِلْمِه وَ لَمّا يَأتِهِم تَأويلُهُ و اين آيهء مباركه صريح است بر

اينكه سبب تكذيب قرآن اين بود كه معانى مقصودهء آن را ندانستند و باوهام فاسدهء

خود بر ظواهر غير ممكنه حمل نمودند و بانكار و تكذيب مبادرت كردند و حال آنكه

هنوز تأويل آن نازل نشده است و معانى اصليهء مقصوده معلوم نگشته . و اين وعده

صريح است بر اينكه بيان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهيّه واضح و ظاهر خواهد

گشت و مجلسى در باب رجعت از مجلّد غيبت بحار اعين روايت ميفرمايد

اَنَّهُ قالَ تَألْتُ اَبا عَبْدِ اللّه عَلَيه السّلم عَنْ هذِه الأمُورِ

الْعِظام مِنَ الرّجْعَةِ و اَشْباهِها فَقالَ اِنَّ هذَا الّذى

تَسأَلُونَ عَنْهُ لَمْ يحجى اَوانُهُ وَ قَدْ قالَ اللّه عزَّ وَ جَلّ بَلْ

كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيْطُوا بِعِلْمِهِ و َلَمّا يَأتِهِمْ تَأويلُهُ

يعنى از حضرت ابى عبد الله عليه السلام سئوال نمودم از اين امور عظيمهء رجعت و

امثال آن پس آن حضرت فرمود اين را كه شما ميپرسيد و فهم آن را ميطلبيد هنوز وقت

آن نرسيده است و هرآينه خداوند فرموده است كه تكذيب كردند قرآن را بسبب اينكه

معناى آنرا ندانستند و هنوز تاويل آن نازل نشده

ص 33

است و اين حديث صريح است بر اينكه تاويل قرآن و ظهور معانى حقيقيّه آن در ظهور

قائم معلوم و مفهوم خواهد شد نه قبل از ظهور آنحضرت اگرچه آيهء مباركه خود در

غايت صراحت است و بدون احتياج بحديث ظاهره و صريح است در توقف فهم قرآن بظهور

قائم و رجعت وَ اَصرَح از دو آيهء سابقه اين آيهء كريمه است در سورهء اعراف

فرموده است وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلمٍ وَ هُدىٍ

 وَ رَحْمَةً لِقُومٍ يُؤمِنُوْنَ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلّا تَأويْلَهُ يَوْمَ

يَأتى تأويْلُهُ يَقُولُ الَّذينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ

رَبِّنا بِالْحَقّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا اَوْ

نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذى كُنّا نَعْمَلْ قَدْ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ

وَ ضَلَّ عَنْهُم ما كانوا يَفْتَرُونَ . و َ اين آيهء مباركه در غايت صراحت

است بر اينكه تأويل قرآن در يوم موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهيّه در آن يوم

مشهود ظاهر و واضح خواهد گشت و در انجيل مقدس در آيهء 27 از اصحاح سادس انجيل

يوحنّا وارد است كه حضرت عيسى عليه السّلام بقوم فرمود اعْمَلُوا لا لِلطِّعام

الْباقِى الْحيوةِ الاَبَديّةِ الّتى يُعْطيكُمْ ابنُ الْاِنْسانِ لِاَنَّ

اللّهَ الْاَبَ قَدْ خَتَمَهُ . يعنى براى طعام فانى زحمت مكشيد و تصديع مبريد

بل براى ظعام باقى كه حيوة ابديّه و زندگى جاويد است و آن را پسر انسان بشما

خواهد داد زيرا كه پدر آسمانى آنرا مختوم فرموده است . و اين آيه صريحست بر

اينكه معارف الهيّه كه موجب حيات ابديّه است بامر اللّه مختومست تا وقتيكه روح

اللّه الحقّ از آسمان نازل شود و بارباب استعداد و استحقاق از آن مائده سماويّه

مبذول فرمايد و سرّ آيهء كريمهء يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ خِتامُهُ

مسكٌ وَ فى ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ ظاهر و باهر و هويدا گردد

و نيز در آيهء 12 از اصحاح 16 اين انجيل وارد است كه فرمود اِنَّ لى اُمُورٍ

اكثيرَةً ايضاً لِاَقوُلَ لَكُمْ وَلكِن لا تَسْتَطيعُونَ اَنْ تحتَمِلُوا

الْانَ وَ لَمّا ؟

ص 34

مَتى جاءَ ذاكَ رُوحُ الْحَقّ فَهُوَ يُرْشِدْكُمْ اِلى جَميعِ الْحَقِّ .

يعنى بسيار چيزها دارم كه بگويم ولكن شما امروز متحمّل آن نميتوانيد شد اما روزى

كه آن روح الحق بيايد او شما را بجميع حقايق ارشاد فرمايد و اگر انسان را دلى

نورانى و بصرى روشن باشد از اين عبارت حضرت عيسى عليه السّلام تواند اردراك نمود

كه درصورتيكه اصحاب آنحضرت كه نقباى ارض و انوار ظاهره و نجوم زائرهء عالم بودند

قبل از بلوغ وقت و انقضاى اجل مسمّى از ادراك حقائق بيانات الهيّه قاصر باشند

فريفتگان بمناصب و مفتونان بزخارف چگونه بر فهم مقاصد الهيّه قادر گردند و بر

ادراك حقائق مختومه توانا شوند هَيْهات هَيْهات ما للتُّرابِ وَ رَبِّ

الْاَرْباب اَيْنَ الذُّبابُ مِنْ مَطارِ الْعُقابِ .

و امّا در كتب عهد عتيق اگر چه اين نكته در غايت وضوح است لكن منصف بصير را

عبارات اصحاح دوازدهم كتاب دانيال نبى كه سابقا نقل شد كفايت مينمايد زيرا كه در

اينموضع پس از اخبار از ورود يوم موعود و حوادث و علائم و آثار آن در آيهء چهارم

فرموده است اَمّا اَنْتَ يا دانيالُ فَاخِف الْكَلام وَ اُختِمِ السّفر

اِلى وَقْت النَّهايةِ و در آيهء 9 فرموده است اِذْهَبْ يا دانيالُ لِاَنَّ

الكَلِماتِ مَخْفِيّةٌ وَ مَخْتُومَةٌ اِلى وَقْت النّهاية2 . و اين دو آيه

صريح است بر اينكه معانى اسفار الهيّه و حقائق بيانات هويّه تا ورود يوم موعود

از جميع انظار مخفى و مكتوم است و بختم ربّانى و صون يزدانى مصون و مختوم . و در

يوم ظهور موعود نيز چنانكه صريحاً دراين سفر فرموده است ابرار و اخيار بفهم آن

فائز خواهند شد و فجّار و اشرار كما فى السّابق از فهم و ادراك آن محروم خواهند

گشت . زيرا كه طعام فجّار از ضريع و زقّوم است و شراب اخيار از رحيق مختوم ص 362

تا ص 368

ص 35

7 \_ در بيان اينكه مظهر امر اللّه در كتاب ايقان معانى حقيقيّه علامات را ذكر

فرموده است .

جناب ابوالفضائل در كتاب الفرائد ميفرمايد :

چون افئده و قلوب ارباب استعداد بحسب تأثير شرايع و اديان الهيّه بلوغ يافت و

قوّه عالم مقتضى ظهور اعظم شد و ميعاد وفا بوعود الهيّه فرا رسيد و جمال اقدس

ابهى عزّ اسمه الاعلى بر امر اللّه قيام فرمود و مقرّ اقدس بشرحى كه در تواريخ

ثبت است مدينهء دارالسلام گشت و سپس ارادهء الهيّه مقتضى انتقال بصقلاب و از

صقلاب بسوريّه شد در طىّ اين انتقالات و ضمن اين حوادث و تغييرات رؤساى ملل

غالباً بحضور مبارك مشرّف شدند و از معضلات مسائل و غوامض عقائد دينيّه خود

استفسار نمودند و هر يك از رشحات بحلا اعظم سرشار و مستفيض گشتند . از جمله در

مدت اقامت در دارالسلام يكى از اجلّه سادات فارس كه علوّ و سموّ و اصالت و نجابت

و طهارت عائله شريفه اش كالشّمس فى رابعةِ النَّهار براى ايران واضح و ثابت

است براى زيارت مشاهد مشرفه عزيمت عراق فرمودند در بغداد بتوسّط سيّد فاضل عالم

الحاج سيّد جواد الطّباطبائى الْكربلائى بحضور اقدس ابهى مشرف گشت . و پس از

شرفيابى بحضور سوآلاتى چند از علائم ظهور نمود و مستدعى جواب گشت و اگرچه جواب

مسائل او كه عين شبهات ملل اخرى است سابقاً در الواح عربيّه نزول يافته و معانى

طلوع شمس از مغرب و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و سلطنت و غلبهء موعود و غيرها

من الوعود معلوم و مكشوف شده بود مَعَذلك نظر برجاى آن سيّد جليل كه كتاب

مستطاب ايقان نازل شد و بلسان فارسى فصيح غوامض اين مسائل كه التيام و اتّفاق

ملل بحلّ آن منوط و مربوطست

ص 36

واضح و مكشوف گشت . ختم رحيق مختوم بيد قدرت حىّ قيوم گشوده شد و وجوه حوريّات

مستور فى قصور الايات بكشف حجبات اشارات و استعارات و متهلّل گشت . اقوى

مانع ارتباط و اتّحاد ملل و قبائل زوال يافت و اهمّ وسائط ايتلاف و اتّفاق امكان

پذيرفت . زيرا كه ثابت و مدلّل گشت از مطالب مذكورهء سابقه كه مانع يهود از

تصديق حضرت عيسى عليه السلام نشد الّا عدم معرفت همين آيات و كذلك مانع سائر ملل

نگشت از تصديق حضرت رسول الّا عدم فهم همين علامات بل اگر عاقل بصير بدقّت

ملاحظه نمايد ببيند كه اگر اين كتاب مستطاب و ساير الواح مقدسه نازل نميشد و

معانى معقوله و مقاصد اصليهء اين علامات و بشارات واضح و معلوم نميگشت هرگز

شبهات فلاسفه و طبيعييّن بر شرايع و اديان دفع نميشد و انتقادات ايشان بر عدم

امكان تحقق اين وعود و علامات زوال نمييافت . چه هرگز نزد فلاسفه و طبيعييّن

متصوّر و معقول نيست كه اين آفتاب ظاهرى از مغرب طلوع نمايد و يا اين شمس و قمر

بظاهر بى نور گردد و كواكب غير متناهية العدد كه كوچكتر آن از ارض بچندين مرتبه

اكبر است بر روى ارض پراكنده و منتشر گردد و با اين حال عالم كون منتظم يابد

(ماند ) و جنس بشر بقا يابد و عذاب و ثواب خلد تحقق پذيرد . چنانكه همين شبهات

را در كتب باطلهء خود درج نموده و باقبح عبارات ايراد كرده و در اكثر عواصم

اروپا و كسيا مطبوع و منتشر داشته اند العياذ باللّه وعود الهيّه را از قبيل

خرافات دانسته اند و ديانت و اعتقاد بخدا و رسل را غرور و جهالت پنداشته اند و

تمسّك باحكام شرايع و اديان را اقوى مانع تعميم تمدّن و حضارت انگاشته اند . و

اگر ملاحظه اختصار نبودى برخى از مناظراتى را كه فيما بين نگارنده و اكابر

طبيعيّين و ماديّين اتفاق افتاده در اين مقاله مندرج ميداشت تا سبب انكار اين

قوم از شرايع الهيه معلوم گردد و سبب انتباه مردمان

ص 37

آگاه بر مقدار فضل حق جلّ جلاله در تنزيل كتاب مستطاب ايقان و ساير الواح مقدسه

گردد فالحمدُ للّه الَّذى هَدانا لِهذا و ما كنّا لَنهتَدىَ لَوْلااَنْ

هدانَااللّهُ ص 368 تا ص 371

نزول ايقان مطابق تصريح دكتر اسلمنت در كتاب بهاءاللّه و عصر جديد نسخهء

انگليسى ص 36 طبع نيويورك در 1862 ميلادى بوده است كه مطابق با سال 1278 هجرى

است . در كتاب ايقان نيز بسال نزول اشاره شده قوله تعالى :

اين انوار مقدسه هيجده سنه ميگذرد كه بلايا از جميع جهات مثل باران بر آنها

باريد لنتهى چاپ مصر ص 190 از اين آيه بخوبى آشكار است كه نزول ايقان هيجده سال

بعد از ظهور حضرت اعلى يعنى سال 1278 هجرى بوده است در يكى از الواح جمال مبارك

شرح نزول ايقان را بدينگونه بيان فرموده اند قولهُ تعالى يومى از ايام حضرت

مرفوع جناب حاجى سيّد جواد عليه بهاءالله معروف بكربلائى بحضور فائز عرض نمودند

خال حضرت جناب ميرزا سيّد محمد و خال ديگر عليهما بهاءاللّه بزيارت نجف و كربلا

فائز شده اند و حال مراجعت نموده اند و ارادهء رجوع بوطن دارند جمال قدم فرمودند

بايشان چيزى گفته عرض كرد خير فرمودند چرا شما بايد به تبليغ امر اللّه مشغول

باشيد حال برو و از قبل ما سلام برسان و ايشان را بحضور آور كنْ دَليْلهما

اِلى ساحة العزّ وَ الْجَلالِ تشريف برده يوم ديگر مع حضرت خال راجع شدند و

بحضور فائز ولكن جناب خال كبير تشريف آوردند من دون اخوى ديگر بعد از حضور بحر

بيان مقصود عالميان بشانى ظاهر كه احدى قادر بر احصا نبود بالاخره فرمودند ما

دوست نداريم كه شما از سدرهء مباركه كه بين شما روئيده و باثمار حكمت و بيان

مزين محروم مانيد عرض نمود مولاى هزار و دويست سال شنيديم كه حضرت قائم در مدن

معروفهء مشهوره ساكنند آنحضرت هر يك بكمال عزت و عظمت در آن مدن موجود

و هر نفسى كلمهء در تولد آنحضرت

ص \_ 38

 ذكر مينمود فى الحين مينمودند و خونش ميريختند و از اين گذشته حكايت

ناحيهء مقدسه چه شد ذكر بحر و قاليچه كجا رفت و همچنين از علماى حزب شيعه شنيده

ايم كه آنحضرت ميايد و ظاهر ميشود و ديون شيعيانرا اداء ميفرمايد و جميع ارض را

مسخّر مينمايد و همچنين ذكرهائيكه اين عبد از ذكرش عاجز است چه مطلب بطول

ميانجامد بالاخره عرض تمودند مع عظمته و جلاله و ذكر خوارق عادات حال ميگويند

خواهر زادهء شما است اين عبد چگونه قبول نمايد آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن

بمثابهءآفتاب روز روشن و ظاهر تكليف اين عبد چيست نميدانم چه ، لسان عظمت باين

كلمهء عليا ناطق يا خال حال بمحلّ خود عود نمائيد و اخبار و شبهات مذكوره و آنچه

كه سبب توقف شماست درست در آن تفكر كنيد و معيّن نمائيد مَعَ جناب اخوى تشريف

بياوريد لَوْ شاءَ اللّهُ يُبدّل الشُّبهات باياتٍ محكماتٍ انّهُ على كلِّ

شَيئٍ قَديرٌ يوم بعد من غير اخوى تشريف آوردند و يك يك شبهات را ذكر نمودند

و جواب نازل شد مابين عباد برسالهء خال معروف و نظر بحكمت بالغه از بعد اسم خال

را برداشتند و بكتاب ايقان موسوم گشت انتهى .

8\_ در بيان معنى قسمتى از علامات مندرجهء در كتب اسمانى

در كتاب ايقان ميفرمايد :

اين است نغمات عيسى بن مريم كه در رضوان انجيل بالحان جليل در علائم ظهور بعد

جواب فرمود وَ لِلوقتِ مِنْ بَعْدِ ضيق تِلْكَ الاَيّام تَظْلمُ الشَّمْسِ وَ

الْقَمَرُ لا يُعْطى ضَوْئَهُ وَ الْكَواكِبُ تَتَساقِطْ مِنَ السَّماءِ وَ

قُواةُ الْأَرْضِ تَرْتَجُّ حيْنَئِذٍ يَظْهَرُ عَلامات اِبْنَ الْاِنْسان

ص 39

فى السَّماءِ وَ يَنُوحُ كُلُّ قَبائِلِ الْأَرْضِ وَ يَرَوْنَ ابْنَ

الْاِنْسانِ اتياً عَلى السَّحابِ السَّماءِ مَعَ قُواةٍ وَ مَجدٍ كَبيرٍ

وَ يُرْسِلُ مَلئِكَةُ مَعَ صَُوْتِ السّافُور الْعَظيْم انتهى ترجمه آن

بفارسى اينست كه بعد از تنگى و ابتلاء كه همه مردم را احاطه مينمايد شمس از

افاضه ممنوع ميشود يعنى تاريك ميگردد و قمر از اعطاى نور باز ميماند و ستاره هاى

سماء بر ارض نازل ميشوند و اركان ارض متزلزل ميشود در اين وقت ظاهر ميگردد

نشانهاى پسر انسان در آسمان يعنى جمال موعود ساذج وجود بعد از ظهور اين علامات

از عرصهء غيب بعالم شهود ميايد و ميفرمايد در آن حين جميع قبيله ها كه در ارض

ساكنند نوحه و ندبه مينمايند و ميبينند خلايق آن جمال احديّه را كه ميايد از

آسمان در حالتى كه سوار بر اسب با قوّت و بزرگى و بخششى بزرگ و ميفرستد ملئكه

هاى خود را با صداى سافور عظيم انتهى و در اسفار ثلاثه ديگر كه منسوب به لوقا و

مرقس و يوحنّا است همين عبارات مذكور است و چون در الواح عربيّه بتفصيل مذكور شد

ديگر در اين اوراق متعرّض ذكر آنها نشديم و اكتفا بيكى از آنها نموديم و علماى

انجيل چون عارف بمعانى اين بيانات و مقصود مودعه در اين كلمات نشدند و بظاهر آن

متمسّك شدند . لهذا از شريعهء فيض محمّديه و از سحاب فضل احمديه ممنوع گشتند و

جهال آن طايفه هم تمسّك بعلماى خود جسته از زيارت جمال سلطان جلال محروم ماندند

زيرا كه در ظهور شمس احمديّه چنين علامات كه مذكور شد بظهور نيامد اين است كه

قرنها گذشت و عهد ها باخر رسيد و آن جوهر روح بمقر بقاى سلطنت خود راجع شد و

نفخه ديگر از نفس روحانى در صور الهى دميده شد و نفسهاى مرده از قبور غفلت و

ضلالت بارض هدايت و محلّ عنايت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار كه كى اين

علامات ظاهر شود و آن هيكل معهود بوجود آيد تا نصرت نمايند

ص 40

و مالها در رهش انفاق كنند و جانها در سبيلش ايثار .... قوله من بعدِ ضيْق

تِلْكَ الاَيّام يعنى وقتيكه ناس در سختى و تنگى مبتلا شوند و اين در وقتى است

كه آثار شمس حقيقت و اثمار سدرهء علم و حكمت از ميان مردم زائل شود و زمام ناس

بدست جهّال افتد و ابواب توحيد و معرفت كه مقصود اصلى از خلق انسانى است مسدود

شود و علم بظنّ تبديل گردد و هدايت بشقاوت راجع شود ... حال اگر مقصود از اين

ضيق را همچو ادراك نمايند كه عالم ضيق بهم رساند و يا امورات ديگر كه بخيال خود

توهّم نمايند هرگز مشهود نگردد و البتّه گويند كه اين شرط ظهور نيافته چنانچه

گفته اند و ميگويند بارى مقصود از ضيق ضيق از معارف الهيّه و ادراك كلمات

ربانيّه است كه در ايّام غروب شمس و مراياى او عباد در تنگى و سختى افتند و

ندانند بكه توجه نمايند چنانچه مذكور شد ... قولهُ تَظْلُمُ الشَّمْسُ وَ

الْقَمَرُ لا يعْطى ضَوْئَهُ وَ الْكَواكِبِ تَتَساقِطُ مِنَ السَّماءِ

مقصود از شمس و قمر كه در كلمات انبيا مذكور است منحصر باين شمس و قمر ظاهرى

نيست كه ملاحظه ميشود بلكه از شمس و قمر معانى بسيار اراده فرموده اند كه در

مقام بمناسبت آن مقام معينى اراده ميفرمايند مثلا يك معنى از شمس شمسهاى حقيقتند

كه از مشرق قدم طالع ميشوند و بر جميع ممكنات ابلاغ فيض ميفرمايند و اين شموس

حقيقت مظاهر كليه الهى هستند در عوالم صفات و اسماى او و همچنانكه شمس ظاهرى

تربيت اشياء ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواكه و معادن و دون ذلك از آنچه

در عالم ملك مشهود است بامر معبود حقيقى باعانت اوست و همچنين اشجار توحيد و

اثمار تفريد و اوراق تجريد و گلهاى علم و ايقان و رياحين حكمت و بيان از عنايت و

تربيت شمسهاى معنوى ظاهر ميشود ... پس معلوم شد كه مقصود از شمس و قمر و نجوم در

مقام اوليّه انبياء اولياء و اصحاب ايشانند كه از انوار معارفشان

ص 41

عوالم غيب و شهود روشن و منوّر است و در مقام ديگر مقصود از شمس و قمر و نجوم

علماى ظهور قبلند كه در ظهور بعد موجودند و زمام دين مردم در دست ايشان است و

اگر در ظهور بشمس اُخرى بضياى او منوّر گشتند لهذا مقبول و منير و روشن خواهند

بود و الّا حكم ظلمت در حق آنها جارى است اگر چه بظاهر هادى باشند زيرا كه جميع

اين مراتب از كفر و ايمان و هدايت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط

بتصديق آن شمس معنوى الهى است بر هر نفسى از علما حكم ايمان از مبدء عرفان در

يوم تغابن و احسان جارى شد حكم علم و رضا و نور و ايمان در بارهء او صادق است و

الّا خكم جعل و نفى و كفر و ظلم در حقّ او جريان يابد و اين بر هر ذى بصرى مشهود

است كه همچنانكه نور ستاره محو ميشود نزد اشراق شمس ظاهره همين قسم شمس علم و

حكمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقيقت و آفتاب معنوى محو و تاريك ميشود ... و

در مقامى هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم علوم و احكام مرتفعهء در هر

شريعت است مثل صلوة و صوم كه در شريعت فرقان بعد از اخفاى جمال محمّدى از جميع

احكام محكم تر و اعظمتر است چنانچه احاديث و اخبار مشعر بر آن است و بعلّت شهرت

احتياج ذكر نيست ... و در حديث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده چنانچه

ميفرمايد الصُّوم ضياء و الصَّلوةُ نُورٌ .... پس اطلاق شمس و قمر در اين

مراتب بر اين مقامات مذكوره بايات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد اين است

كه مقصود از ذكر تاريكى شمس و قمر و سقوط انجم ، ضلالت علما و نسخ شدن احكام

مرتفعهء در شريعت است كه مظهر آن ظهور باين تلويحات اخبار ميدهد و جز ابرار را

از اين كاس نصيبى نيست و جز اخيار را قسمتى نه اِنَّ الْاَبْرار يَشْرَبُونَ

مِنْ كَأسٍ كانَ مَزاجُها كافوراً ( سورهء دهر ) و اين مسلّم است كه در هر

ظهور بعد شمس علوم و احكام و اوامر و نواهى كه در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن

عصر در ظل آن شمس

ص 42

و قمر معارف و اوامر منور و مهتدى ميشدند تاريك ميشود يعنى حكمش و اثرش تمام

ميگردد و حال ملاحظه فرمائيد كه اگر امّت انجيل مقصود از شمس و قمر را ادراك

مينمودند و يا از مظهر علم الهى مستفسر ميشدند بدون اعتراض و لجاج البته معانى

آن واضح ميگشت و اينگونه در ظلمت نفس و هوى مبتلا و گرفتار نميشدند ... و همچنين

از اين بيانات واضحهء محكمهء متقنهء غير متشابهه تفطّر سماء را كه از علائم ساعت

و قيامت است ادراك نما اين است كه ميفرمايد اِذا السَّماءُ انْفَطَرَتْ مقصود

سماء اديان است كه در هر ظهور مرتفع ميشود و بظهور بعد شكافته ميگردد يعنى باطل

و منسوخ ميشود قسم بخدا كه اگر درست ملاحظه شود تفطّر اين سماء اعظم است از سماء

ظاهرى ، قدرى تأمل فرمائيد دينى كه سالها مرتفع شده باشد و جميع در ظل آن نشو و

نما نموده باشند و باحكام مشرقهء آن مدّتها تربيت يافته و از آباء و اجداد جز

ذكر آن نشنيده بقسمى كه چشمها جز نفوذ امرش را ادراك ننموده و گوشها جز اخكامش

را استماع ننموده ، بعد نفسى ظاهر شود و جميع اينها را بقوّت و قدرت الهى تفريق

نمايد و فصل كند بلكه همه را نفى فرمايد حال فكر نما كه اين اعظم است يا آنچه

اين همج رعاع گمان نموده اند از تفطّر سماء ... وَ قولهُ يُرْسِل مَلئِكَتهُ

الى آخر القول مقصود از اين ملائكه آن نفوسى هستند كه بقوّه روحانيّه صفات

بشريّه را بنار محبّت الهى سوختند و بصفات عالين و كروبين متّصف گشتند ... بارى

چون اين وجودات قدسيّه از عوارض بشريّه پاك و مقدس گشتند و متخلّق باخلاق

روحانيّين و متّصف باوصاف مقدسين شدند لهذا اسم ملائكه بر آن نفوس مقدسه اطلاق

گشته بارى اين است معنى اين كلمات كه هر فقرهء آن بايات واضحه و دليلهاى متقنه

و براهين لائحه اظهار شد و چون امم عيسى باين معانى نرسيدند و اين علامات بر حسب

ظاهر چنانچه خود و علماى ايشان ادراك نموده اند

ص 43

ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسيّه از آن يوم تا بحال اقبال ننمودند و از جميع فيوضات

قدسيّه محروم شدند و از بدايع كلمات صمدانيّه محجوب گشتند .

و نيز در كتاب ايقان راجع بمعنى سلطنت و غلبهء مظهر امر و حضرت موعود چنين

ميفرمايد :

هياكل قدسيّه مراياى اوّليّهء ازليّه هستند كه حكايت نموده اند از غيب الغيوب و

از كلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حكمت و عزت و جود

و كرم و جميع اين صفات از ظهور اين جواهر احديّه ظاهر و هويدا است و اين صفات

مختص ببعضى دون بعضى نبوده و نيست بلكه جميع انبياء مقرّبين و اصفياى مقدّسين

باين صفات موصوف و باين اسماءموسومند نهايت بعضى در بعضى مراتب اشدّ ظهوراً و

اعظم نوراً ظاهر ميشوند چنانچه ميفرمايد تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُم

عَلى بَعْضٍ پس معلوم و محقّق شد كه محل ظهور و بروز جميع اين صفات عاليه و

اسماء غير متناهيه انبياء و اولياى او هستند خواه بعضى از اين صفات در آن هياكل

نوريّه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اين است كه اگر صفتى بر حسب ظاهر از

آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفى آن صفت از آن محال صفات الهيّه و معادن اسماء

ربوبيّه شود لهذا بر همه اين وجودات منيره و طلعات بديعه حكم جميع صفات اللّه از

سلطنت و عظمت و امثال آن جارى است اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غير آن ظاهر

نشوند و اين فقره بر هر ذى بصرى ثابت و محقّق است ديگر احتياج برهان نيست ...

بارى راجع بمطلب ميشويم كه سئوال از آن شده بود كه سلطنت قائم با آنكه در احاديث

مأثوره از انجم مضيئه وارد شده با وجود اين اثرى از سلطنت ظاهر نشد بلكه خلاف

آن تحقّق يافت چنانچه اصحاب و اولياى او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و

ص 44

هستند و در نهايت ذلت و عجز در ملك ظاهرند بلى سلطنتى كه در كتب در حق قائم

مذكور است حقٌّ و لا ريب فيه ليكن آن نه آن سلطنت و حكومتى است كه هر نفسى ادراك

نمايد و ديگر آنكه جميع انبياى قبل كه بشارت داده اند مردم را بظهور بعد همه

آن مظاهر قبل ذكر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در كتب قبل مسطور است و آن

تخصيص بقائم ندارد و در حق جميع آن مظاهر قبل و بعد حكم سلطنت و جميع صفات و

اسماء ثابت و محقّق است زيرا كه مظاهر صفات غيبيّه و مطالع اسرار الهيّه اند

چنانچه مذكور شد و ديگر آنكه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه

ممكنات خواه در عالم ظاهر باستيلاى ظاهرى ظاهر شود يا نشود و اين بسته باراده و

مشيّت خود آنحضرت است وليكن بر آنجناب معلوم بوده كه سلطنت و غنا و حيات و موت و

حشر و نشر كه در كتب قبل مذكور است مقصود اين نيست كه اليوم اين مردم ادراك

؟مينمايند بلكه مراد از سلطنت سلطنتى است كه در ايام ظهور هر يك از شموس حقيقت

بنفسه لنفسه ظاهر ميشود و آن احاطه باطنيّه است كه بان احاطه مينمايند كل من فى

السّموات و الارض را و بعد باستعداد كون و زمان و خلق در عالم ظاهر بظهور ميايد

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در ميان ناس ظاهر و هويداست ... حال امروز مشاهده

نما كه چقدر از سلاطين باسم آنحضرت تعظيم مينمايند و چه قدر از بلاد و اهل آن كه

در ظل او ساكنند و به نسبت بانحضرت لفتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته ها

اين اسم مبارك را بكمال تعظيم و تكريم ذكر مينمايند و سلاطينى هم كه در ظل

آنحضرت داخل نشده اند قميص كفر را تجديد ننموده اند ايشان هم ببزرگى و عظمت آن

شمس عنايت مقرّ و معترفند اين است سلطنت ظاهره كه مشاهده ميكنى و اين لابد است

از براى جميع انبياء كه يا در حيات و يا بعد از عروج ايشان بموطن حقيقى ظاهر و

ثابت ميشود چنانچه اليوم ملاحظه ميگردد وليكن آن سلطنت كه مقصود است

ص 45

لم يزل ز لايزال طائف حول ايشان است و هميشه با ايشان است و آنى انفكاك نيابد و

آن سلطنت باطنيّه است كه احاطه نموده كلّ من فى السّموات و الارض را و از جمله

سلطنت آن است كه از آن شمس احديّه ظاهر شد آيا نشنيدى كه بيك آيه چگونه ميانهء

نور و ظلمت و سعيد و شقى و مومن و كافر فصل فرمود و جميع اشارات و دلالات قيامت

كه شنيدى از حشر و نشر و حساب و كتاب و غيره كل به تنزيل همان يك آيه هويدا شد و

بعرصه شهود آمد .

حضرت عبدالبهاء در ضمن يكى از خطابات مباركه راجع بمعانى علامات مرموزه

ميفرمايند .

مثلا حضرت مسيح ميفرمايد منم نان آسمانى و اين واضح است كه حضرت مسيح نان نبود و

بحسب ظاهر از آسمان نيامد بلكه از رحم مريم آمد امّا مقصد از اين نان نعمت

آسمانى است كمالات رحمانى است شبههء نيست كه حقيقت مسيح از آسمان و آن كمالات از

آسمان بود از عالم لاهوت بود باز ميفرمايد هر كس از اين نان تناول فرمايد حيات

ابدى يابد يعنى هر كس از اين كمالات الهى استفاضه نمايد يقين است زنده گردد ولكن

نفوسى نفهميدند اعتراض كردند كه اين ميگويد من نان آسمانى هستم آيا ميتوانيم ما

او را بخوريم مقصود اين است كه هرچند مسيح از رحم مريم بود ولى فى الحقيقه از

آسمان آمد سبب چه شد كه ملل منتظره انكار كردند زيرا منتظر بودند كه مسيح بحسب

ظاهر از آسمان آيد و چون ديدند چنين نشد انكار كردند و حال آنكه مقصود حقيقت

مسيح بود نه جسم مسيح و هيچ شبههء نيست كه حقيقت مسيح از آسمان آمد ولكن چون

اقوام نفهميدند انكار كردند و الى الان محروم ماندند پس بايد اسرار كتاب مقدس

را فهميد و معنى تورات و انجيل را دريافت زيرا جميع رموز و اسرار است تا انسان

پى باين اسرار نبرد محروم ماند و بحقيقت پى نبرد اميدوارم

ص 46

كه شماها باسرار كتب پى بريد و معنى آنها را درست بفهميد تا آنكه بحقيقت پى بريد

كشف اسار حقيقت كنيد و بهيچ حجباتى محتجب مگرديد ناظر الى اللّه باشيد پيوسته از

خدا طلب تائيد و توفيق كنيد تا از جمال حقيقت محروم نگرديد و استفاضه از انوار

شمس حقيقت كنيد و باسرار الهى واقف شويد تا در ملكوت الهى داخل شويد و در درگاه

كبريا مقبول گرديد و بحيات ابديه موفق شويد اين است آرزوى من اين است نهايت آمال

روحانيان ص 188 و 189 .

و نيز ميفرمايد :

علماء يهود نفهميدند گمان كردند كه اين شروط بحسب ظاهر و مفهوم لفظى است و حال

آنكه جمبيع رموز بود

اوّلاء اينكه از مقامى غير معلوم ميايد روح مسيح از مقام غير معلوم آمد نه جسمش

هرچند جسمش از ناصره بود امّا روح مسيح از ناصره نه از حيفا آمد نه از شرق و غرب

بود روح مسيح از عالم الهى بود از مقامى غير معلوم بود امّا علماى يهود نفهميدند

ثانياء \_ اينكه عصاى او از آهن بود عصا آلت شبانى است آلت شبانى حضرت مسيح لسان

مبارك بود لسان مبارك سيف قاطع بود فصل بين حق و باطل ميكرد .

ثالثاً \_ اينكه بر سرير داود بنشيند و سلطنت نمايد حضرت مسيح سلطنتش سلطنت ابدى

بود نه سلطنت ناپلئون نه سلطنت چنگيز خان نه سلطنت انيبال ، سلطنت مسيح سلطنت

روحانى بود سلطنت ابدى بود سلطنت وجدانى بود ممالك او قلوب بود در قلوب سلطنت

ميكرد نه در خاك و الى الابد سلطنتش باقى است و نهايت ندارد .

رابعاً \_ اينكه ترويج تورات مينمايد يعنى اساسى را كه حضرت موسى گذاشته است آن

را از تقاليد خلاص ميكند آن حقيقت را ترويج ميكنْ هيچ شبههء نيست كه حضرت مسيح

اساس موسى را ترويج كرد

ص 47

از جمله وصاياى عشره را ترويج حقيقت شريعت موسى را ترويج كرد امّا بعضى امور كه

موافق عصر موسى بود و در زمان مسيح موافق نبود از زوائد بود يا از تقاليد

تلموديّه آنها را نسخ كرد اساس اصلى را مجرى داشت و ترويج فرمود .

خامساً \_ اينكه شرق و غرب را فتح ميكند چون حضرت مسيح كلمة اللّه بود بقوهء الهى

شرق و غرب را فتح كرد و فتوحاتش الى الان باقى و بر قرار نهايت ندارد .

سادِساً \_ اينكه در ايام ظهورش گرگ و ميش از يك چشمه آب ميخورند مقصد از اين آن

است كه نفوسى كه مانند گرگ و ميشند آنها بحضرت مسيح مؤمن ميشوند و جميع آنها از

چشمهء انجيل مينوشند مثلاً يك شرقى و يك غربى كه مناسبتى ما بين آنها نبوده

معاشرتى باهم نداشته اند و از هر جهت مخالف بودند و بمنزلهء گرگ و ميش بودند و

اجتماع اينها ممكن نبود چون مؤمن بحضرت مسيح شدند جميع بر چشمهء واحد جمع شدند

اينها كلمات رمزى بود چون علماى يهود نفهميدند و بحقيقت معانى پى نبردند و بصورت

ظاهر نگاه كردند و مطابق نديدند اين بود كه انكار كردند و اعتراض نمودند .

ص 48

9 \_ در بيان آنكه جميع علامات مذكوره در كتب مقدّسه بوقوع پيوسته است

حضرت بهاءاللّه در لوحى ميفرمايند :

 \*( بِسْم اللّهِ الَّرؤُفِ الّرَحيْمِ )\*

ص وَ النَّبِاء الْعَظيم قد اتى الرّحمن بِسُلطانٍ مُبين وَ وضع الميزان و

حشرَ مَنْ على الْاَرْض اجمَعين قد نفخ فى الصُّور اذا سُكّرت الأَبْصار وَ

اضْطَرب من فى السّموات وَ الاَرَضين الّا من اخذته نفحاتُ الايات وَ انقطع

عن العالَمينَ

ص 49

هذا يَوم فيه تحدّث (تحدّثت ) الأرْض بما فيها و المجرمون اَثقالها لو كنتم

من العارفين وَ انشقَّ قمرَ الوهم وَ اتت السّماء بُخانٍ مُبين ترى النّاسَ

صَرْعى من خشيةِ رَبِّكَ المقتَدر القَدير نادَى المناد وَ انقعرَت اعجاز

النّفوس ذلك قهرٌ شديد انّ اصحاب الشّمال فى زفرة وَ شهيق وَ اصحاب اليمين فى

مَقامٍ كريم يشربون خمر الحيوان من ايادى الرّحمن الا انّهم من الفائزينَ قد

رُجّت الأرض وَ مرّتِ الجبال وَ نرىَ الملئكةَ مُردفينَ اَخَذ السّكر اكثر

العِباد نرى فى وجوهْهِم اثار القهر كذلِكَ حَشرنَا الْمُجرمينَ يهُرعُون الى

الطّاغُوت قُل لا علصِمَ اليَوم من امر اللّهِ هذا يومٌ عَظيمٌ نَريهُم

الّذينَ اضَّلاهُم ينظُرونَ اليها و لا يشعرُونَ قد سُكّرت اَبْصارُهم وَ

هُم قومٌ عَمُنَ حجّتهم مُفتريات انفُسهِم وَ انّها داخصة عندَ اللّهِ المهَيمن

القيّوم قد نزع الشّيطان فى صُدُرهم وَ هم اليَوم فى عذاب غير مردود يسرعُون الى

الأشرار بكِتاب الفجّار كذلكَ يَعلمونَ قل طُويت السّماء وَ الارض فى قبضته

وَ المجرمون اُخِذوا بناصيَتهِم وَ لا يفقَهونَ يَشربون الصّديدَ وَ لا

يعرفون قل قد اتت الصيحة وَ خرجَ النّاسُ منَ الاحداث وَ هم قيامٌ ينظروْنَ وَ

منهم مسرعَ اِلى شَطْر الرّحمن وَ منهُم مكّب عَلى وجهه فى النّارِ وَ منهم

متحيّرون قد نزّلت الايات وَ هم عنها مُعْرضُونَ وَ اتىَ البرهان وَ هم عَنه

غافِلُونَ اذارَاوَاوجَه الرّحمن سيّئت وجُوههُم وَ هُم يلغبون يهطعون الى

النّار وَ يحسبون انّها نورٌ فتعالى اللّه عَمّا يظنّونَ قل لو تفرحون او

تميّزون من الغيظ قد شقّت السّماء وَ اتى اللّه بسلطان مُبين كتاب مبين ص 252 و

ص 253

ص 50

و در لوح ديگر ميفرمايند :

قد اتتِ السّاعة وَ هُم يَلعبونَ قد اخذوْا بناصِيَتهمْ وَ لا يعْرفونَ قد

رفعت الواقعة وَ هُم عَنها يفرّونَ وَ جائت الحاقّة وَ هُم عنْها معرضونَ

هذا يَومٌ يهربُ فيه كلّ مرء مِنْ نفسه وَ كَيْفَ من ذوَى القربى لو كنتم

تفقهون قل تاللّه قد نفخ فى الصّور وَ النّاس هُم منصَعِقُونَ وَ صاحَ الصّائح

وَ نادَى المناد اَلْملكُ لِللّهِ المقتدر المهيمن القيّوم هذا يَومٌ فيه

مُنِعَت الابصار وَ فَزَعَ من فى الارض الّا من شاءَ رَبّك العليم الحكيم قد

اسوَدَّتِ الوُجُوهُ الّا من اتَى الرّحمن بقلب مُنير قد سُكّرت الابصار

الّذينهم كَفروا عَنِ النّظر اِلى اللّه العزيز الحميد قل اما قَراتم القران

فَاقرؤا العلّكم تجدونَ الحقّ انّه لصراط مُستقيمٌ هذا صراط اللّهِ لمن فى

السّمواتِ وَ الارضينَ كتاب مبين ص 249 و 250

و در لوح ديگر :

نفخ فى الصّور وَ صَعِق مَن فى السّمواتِ وَ الارض اذا ً مرّت الجبال من سطوة

الأمر وَ اضطربَت الاكوان قل السّموات مطويّات بيمينه وَ الأرض فى قبضة

رَبِّكم العزيز الجبّار قد نُصِبَ الصِّراط وَ وَضِعَ الميزان و المُلكُ اللّهِ

الواحِدِ المقتدر العزيز القهّار رَبّ العرش و الثّرى لا اله الّا هُو

الغنىُّ المتعال قل اَتى الجبّار عَلى ظلل اسمه المختار اذا ً اقشعرّت الجلُود

وَ زلّت الاقدام ص 281 و 282

و نيز ميفرمايند : \*( الاكرم الأبهى )\*

ص 51

هَل الايات نزّلتَ قل اى و رَبِّ السّموات هَل اتت السّاعة بَل مَضَت و مُظهر

البيّنات قد جائت الحاقة و اتى الحقّ بالحجّة وَ البرهان قد بُرزَتِ

السّاهرة وَ البريّة فى وَجَل وَ اضْطِراب قد اتت الزّلازل وَ ناحت القبائل من

خشية اللّه المقتدر الجبّار قل الصّاخة صاحَتْ وَ اليَوم لِللّه الواحِد

المختار هَل الطّامة تمّت قل اى و رَبِّ الْأرباب هَل القيمة قامَت بَل

القيّومُ بمَلكُوتِ الايات هَل ترى النّاس صَرْعى بَلى و رَبّى العَلىّ

الأب هى هَل انقعرت الاعجاز بل نسفتِ الجبال وَ مالك الصّفاتِ قال اين

الجنّة وَ النّار قل الأولى لقائى وَ الأخرى نَفسكَ يا ايّهَا المشرك

المُرتاب قالَ انّا ما نرَى الميزان قل اى وَ رَبّى الرّحمن لا يريه الّا

اُلو الابصار هَل سُقطت النّجوم قل اى اذكانَ القيّوم فى ارض السّر فَاعتبروا

يا اولى الأنظارِ قَد ظَهَرتِ العلامات كلّها اذا خرجنا يَد القدرة مِن جيب

العظمة وَ الاِقتدار ص 288 و 289

در ضمن اين لوح جمال مبارك علامت ريختن ستاره ها را ذكر نموده ميفرمايند وقتيكه

هيكل مبارك در ادرنه بودند اين علامت بظاهر واقع شد تاريخ وقوع اين علامت بقرار

ذيل است در كتاب بحر العرفان كه باستدلاليه افشار معروف است راجع باين قضيه چنين

مينويسد قوله لا

سقوط نجوم در ليلهء چهارشنبه ششم رجب سنهء 1283 هجرى مطابق 29 ابان ماه جلالى و

23 خرداد ماه قديم سال 1236 شمسى در اكثر بلاد يك ساعت از طلوع فجر بشدّت واقع

انتهى ص 223 .

و نيز جناب ابوالفضائل در كتاب ايات مورّخه صفحهء 55 ميفرمايند :

ص 52

بزرگتر علامتى كه در كتب فارسيان از براى ظهور موعود وارد شده سقوط انجم است كه

در شب چهارشنبهء ششم رجب سنه 1283 هجريّه مطابق 23 خرداد ماه از سنه 1236

يزدگردى اتّفاق افتاد و موجب بشاشت و اهتزازى بزرگ در اين گروه گرديد انتهى

جناب حاج ميرزا حيدر على اصفهانى در كتاب بهجت الصّدور صفحه 203 ميفرمايند .

شجاع الدوله و حاضرين شهادت داده اند كه ديديم ستاره ها از آسمان فوج فوج بقدر

دو ساعت بقسمى ميريخت كه زمين روشن شد و بسيارى بخصوص مسافرين و زارعين و

بيدارها ديدند و شجاع الدّوله فرمود با حضرت و الا حسام السلطنه بوديم با سوار و

عساكر بسيار و بعضى خوابيده بوديم و بيدار كردند و نشستيم و جمع شديم و تماشا

كرديم و تعجّب و تحيّر نموديم و بعد از زوّار كربلاى معلّى و مكّهء معظّمه هم

سئوال نموديم و از دول خارجه هم پرسيديم كل اظهار رؤيت نمودند و در كتاب

( ) ص 4 تا 10 وقوع علامات را جميعا ذكر كرده و در خصوص سقوط

نجوم چنين ميگويد وَ فى تشرينَ الثّانى ( نوفمبر ) سنهء 833 تساقطت النّجوم وَ

الُوف من الّذين شاهدوا ذلك المنظر لم يزالوا اَحياء وَ الأستاذاولمستد ؟

الفلكى المشهور مِن كليّة يال قال ( انّ الّذينَ اناحَ لهم الخطّ اَن يشاهدوا

مَنظر انقصناض الكواكب ( النيارك ) فى صَباح 13 تشرين الثّانى سنه 1833 قَد

شاهدوا اَعظم مَنظر العاب ناريّة سماويّة لم يحصل نظيره مُنذخلق العالم ) و

كانَ سقُوط النّجوم هذا غريباً حتّى دوّن فى كتب الجغرافيا وَ الفلسفة

الطّبيعة وَ الفلك كَاَعظم حادثة عرفت و كان سقوط النّجوم بُسرعة عظيمة و كثرة

مُدهشة كند فات الثّلج فى الشّتاء القاسى و كان يَرى كان السّماء تمطر كرات

من النّار وَ هذا هُو عين ما تنأت عنه النّبوّات ؟

ص 53

وَ الربّ قال عِندَ ما ترون هذه الأشياء فَاعلموا انّ المنتهى ( قريب على؟

 الابواب ) اين كتاب از نشريات مسيحيان است كه بعربى نيز ترجمه شده و باسم آيا

قيامت نزديك است موسوم گرديده ترجمهء آنچه از نسخهء عربى آن نقل شد بفارسى چنين

است در ماه تشرين ثانى مطابق نوامبر سال 1833 ستارگان از آسمان ريختند نفوسى كه

آن واقعه را بچشم خود ديدند هنوز زنده اند اولستر منجّم معروف چنين ميگويد

آنهائيكه فرصت يافته اند و منظرهء ريزش ستارگان را در بامداد 13 ماه تشرين دوّم

از سال 1833 ميلادى مشاهده كردند ميتوان گفت بزرگترين منظره هاى زيباى آتشبازى

آسمان را بچشم خود ديده اند چنين منظرهء از ابتداى آفرينش دنيا وجود نداشته ريزش

ستارگان باندازهء غريب و موجب دهشت بود كه در كتب جغرافى و علوم طبيعى و كتب

نجوم در ضمن بزرگترين حوادث مذكور شده است ستارگان در آن وقت با سرعتى عجيب و

كثرتى مدهش مانند قطعات برف در زمستان شديد ميباريدند چنين بنظر ميايد كه از

آسمان آتش ميبارد اين يكى از علائميست كه مسيح بما خبر داده و فرموده است هر وقت

اين علامات را ديديد و ساير علامات نيز بوقوع پيوست بدانيد كه ظهور موعود نزديك

است و در كتاب وَ جاء العالم ص 38 چنين ميگويد :

 \*( سُقُوط النُّجوم )\*

امّا اليَوم المظلم فلم يَكن العَلامة الوَحيدة الّتى تدُلّ عَلى قرب ظهور

المسيح بَل تبعها عَلامة اخرى وَ هىَ كما قال المسيح : ( و النّجوم تَسقط منَ

السّماء ) متى 24 : 29 وَ هذه العَلامة قد حدثت فى 23 تشرين ثانى سنه 1833

عِندَ ما تساقطت النُّجوم تساقطاً مُذْهلاً وَ للتّثبيت نردف ما قلناه

بالشّهادتين

ص 54

 لا ؟ وَهىَ ( انّ المنظر كان مُدْهشاً فى نياغُر اولا ابالغ ان قلت انّه

 مشهده لم ينظره انان بعد مَنْذ الخليفة فان الدّرارىّ كانت تسقط و تَهْبط

هبُوطاً سَريعاً ممّا جُعل المشهد مريعاً ) مأخوذ من امريكان اسكلوبيديا طبعة

1881 بعنوان ( الشهّب ) وَ الثّانية هى ( انّ مُنطقة او دائرة سُقوط الشّهب

كانت واسعةً وَ لا شكّ انّ النّجوم قد سقطت عِلى اكثر من نِصف الدّآئرة

او الكرة الارضيّة فمن نصُف الاتلانتيكىّ من الشّرق حَتّى الباسفيكىّ من الغرب وَ

مِنَ الشّواطئ الشّماليّة مِنْ امْريكَا الجنوبيّة حتّى اخر المستعمرات

الانگليزيّة فى الشّمال كانّ السّقوط مستمرّاً وَ مَرعباً ) الأستاذ وَ الفلكى

المشهور ( اولستاد ) فى كلية يال العظيمة .

اين كتاب نيز از نشريات مسيحيان است اسم انگليسى آن و ترجمهء

بياناتى كه از نسخهء عربى نقل شده بفارسى چنين است .

فرا رسيدن روز تاريك تنها علامت ظهور و رجعت مسيح نيست بلكه علامت ديگر نيز

موجود و آن بفرموده حضرت مسيح كه در انجيل متّى فصل 24 آيهء 29 ذكر شده ريختن

ستارگان از آسمان است اين علامت در 23 تشرين ثانى سال 1833 ميلادى بوقوع پيوست و

ستارگان بطور مهيبى ريختند براى اثبات اين مطلب دو گفتار ذيل از منابع موثّقه

نقل مينمائيم .

در دائرة المعارف امريكا كه در سال 1881 بطبع رسيده در ذيل عنوان ستارگان جهنده

 سقوط نجوم مذكور است و خلاصهء آن اين است كه منظرهء ريزش ستارگان در نياگارا بى

اندازه مدهش بود و ميتوان گفت از آغاز خلقت آدم چنين امرى وقوع نيافته زيرا

ستارگان ميريختند و با سرعت هول انگيزى بزمين فرود ميامدند

دوم اولمستر منجّم معروف ميگويد دايره و منطقهء ريزش ستارگان بسيار وسيع بود و

بطور قطع نصف

ص 55

كرهء زمين را فرا گرفته بود از طرف مشرق تا نيمهء اتلانتيك ز از طرف مغرب تا

پاسيفيك و از سواحل شمالى امريكاى جنوبى را تا آخر مستعمرات انگليس در شمال

احاطه كرده و سقوط نجوم در جميع اين نقاط بنحو مستمر و ترس آورى امتداد داشت

در كتاب گلشن حقايق راجع بوقوع برخى از علامات چنين مسطور است

 \*(باب ششم \_ از فصل سوّم )\*

در خصوص سلطنت آن موعود و جزا دادنش جميع را

سؤال مسيحى \_ در خصوص سلطنت مسيح موعود و پاداش و سزا دادنش جميع را در يوم

ظهورش و نبايد مظلوم دولت و ملت واقع شود كه در انجيل متّى باب 25 آيهء 31

ميفرمايد چون فرزند انسان در جلال خود خواهد آمد با جميع ملائكه مقدسهء خود بر

كرسى بزرگى قرار خواهد يافت 32 عمگى قبائل بزودى جمع خواهند شد و آنها را از

همديگر جدا خواهند نمود چنانكه شبان ميشها را از بزها جدا نمايد 46 و آنها يعنى

شريران در عذاب ابدى خواهند رفت و عادلان در حيات ابدى و در نامهء دوم

تسلونيقيان فصل اوّل از آيهء 9 ايشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص و

هلاك ابدى خواهند رسيد .

جواب بهائى \_ ملّت كليم نيز وقوع و ظهور همين مطالب را در ظهور اوّل مسيح

منتظرند چنانچه شما در رجعت ثانيش منتظريد در يرميا فصل 33 آيهء 7 ميفرمايد و

اسير شدگان يهودا و اسير شدگان اسرائيل را پس خواهم آورد و ايشان را مثل اوّل

بنا خواهم نهاد 15 در آن ايّام و در آن زمان از براى داود شاخهء عدالت تنبيت

مينمائيم كه انصاف و عدالت را در زمين جارى خواهم ساخت 16 در آن ايّام يهودا

نجات خواهد يافت و اورشليم بامنيّت مسكون خواهد شد و اسمى كه بان خوانده خواهد

شد يهوه صدّقينو است 17 زيرا كه خداوند ميفرمايد از براى داود

ص 56

مرديكه بر تخت خاندان اسرائيل بنشيند گم نخواهد شد و در فصل 5 ميكاى نبى آيهء 2

و تو اى بيت اللّحم افراثا اگرچه در ميان هزارهاى يهود كوچكى ليكن از برايم شخصى

كه در اسرائيل سلطنت خواهد نمود كه خروجهايش از قديم و ايّام پيشين بوده است از

تو بيرون خواهد آمد و در اشعيا فصل 66 آيهء 16 چونكه خداوند باتش و شمشير خود

با تمامى بشر محاكمه خواهد نمود و مقتولان خدا بسيار خواهند بود و ملاكى فصل 3

آيهء 17 خداوند ميفرمايد روزيكه خواصان مرا جمع مينمايم از ان من خواهند نمود و

ايشان را مرحمت خواهم نمود آنگاه برگشته ميان صادق و شرير و عابد و غير عابد فرق

را خواهيد ديد ملاكى 3 آيهء 1 الى 4 بشارت ظهور يحيى تعميد دهنده و مسيح است كه

ميفرمايد بناگهان بهيكلش خواهد آمد خداوند لشكرها ميفرمايد كه اينك خواهد آمد و

كيست كه روز آمدنش و ورودش را متحمّل شود و حين ظهورش و كيست كه بايستد زيرا كه

او مثل آتش قالگر و صابون گازران است و پسران لوىّ را مصفّى خواهد كرد تا آنكه

بصداقت هديه را بخداوند تقريب نمايد و مثل سالهاى قبل مقبول خواهد افتاد و

يوحنّا تصديق آيات ملاكى را در ظهور اوّل مينمايد در باب سوّم انجيل متّى آيهء

11 من شما را از بهر توبه باب غسل ميدهم امّا آنكه پس از من ميايد از من

تواناتر است چنانكه من لايق برداشتن نعلين او نيستم او شما را بروح القدس و آتش

غسل خواهد داد 12 او است آنكه طبقى در دست خود ميدارد و خرمن گاه خود را پاك

خواهد نمود و گندم خود را در انبار جمع خواهد نمود و كاه را در آتشى كه اطفا

پذير نيست خواهد سوزانيد اگر خداى تعالى خلق را بصرف قهر دلالت فرمايد ديگر ذكر

جنّت و نار و امتياز مؤمن و معرض برداشته ميشود پس مقصود از اين اذكار در يوم

ظهور جزا و سزاى معنوى و حيات و ممات باطنى است چنانچه مسيح بظاهر نه طبقى در

دست داشت و نه بظاهر كسى را باتش انداخت

ص 57

پس مقصود از آتش انكار و بُعد از خدا است چنانچه يوحنّا در فصل 3 آيهء 17

ميفرمايد زيرا خدا پسر خود را نفرستاد كه بر جهان داورى كند بلكه تا بوساطت او

جهان نجات يابد آنكه باو ايمان آورد بر او حكم نشود امّا هركه ايمان نياورد

الان حكم بر او شده است بجهت اينكه باسم پسر يگانهء خدا ايمان نياورده است ( و

اگر بگوئيد كه جزا و سزا دادن مسيح منوط و محوّل برجعت ثانى او است ) جواب اين

است كه از آيهء اوّل باب 3 كتاب ملاكى ثابت ميشود كه در ظهور اوّل بايد تحقّق

يابد چنانچه ميگويد روز ورودش را و حين ظهورش كيست كه بايستد پس باين دليل

نميتوان راجع بظهور ثانى نمود باب 3 آيهء 1 الى 3 اينك رسول خود را خواهم فرستاد

و او در برابرم راه را آماده خواهد ساخت و خداونديكه متفحّصيد يعنى رسول عهديكه

از او متبهجيد بناگهان بهيكلش خواهد آمد خداوند لشگرها ميفرمايد كه اينك ميايد

2 و كيست كه روز ورودش را متحمل تواند شد و حين ظهورش كيست كه بايستد زيرا كه او

مثل آتش قالگر و صابون گازران است 3 و مثل قالگر و مصفّا كننده نقره نشسته و

پسران لاوى را مصفّى خواهد كرد و ايشان را مانند طلا و نقره خالص خواهد نمود تا

آنكه بصداقت هديه را بخداوند تقريب نمايند بارى اسرائيليان مدعى برآنند كه

حضرت مسيح در وقت مراجعت بنى اسرائيل از اسيرى بر تخت سلطنت داود ننشست و با

جلال هم ظاهر نشد كاهنان در نزد وى بطوريكه در هيكل او معمول بود قربانى سوختنى

تقديم ننمودند و وقتيكه آنحضرت ظاهر شد از اسيرى رها شده بودند و از خود مسيح

سوآل نمودند كه ما منتظر موعود ولد داود هستيم كه باين نحو از سلطنت ظاهر شود

سلطنت تو كو و كجاست در انجيل يوحنّا فصل 18 آيهء 33 مذكور است پيلاطس در

ديوانخانه آمد و عيسى را خواند و باو گفت آيا تو پادشاه يهود هستى 36 عيسى جواب

داد كه اگر پادشاهى من از اين جهان ميبود خادمان من ستيزه ميكردند تا من بيهود

تسليم نشوم حالا

ص 58

پادشاهى من از اين طرف نيست و اينكه سئوال فرموديد كه در باب 11 آيهء 15 مكاشفات

يوحنّا ميفرمايد فرشتهء هفتم صور دميد و صداها در آسمان بلند شد كه ممالك دنيا

از خداوند و مسيحش شده است و تا ابد الاباد سلطنت خواهد نمود جواب اين است كه

سلطنت مسيح و خداوند اين سلطنت ظاهرى نيست و مخصوص حين ظهور نه بلكه مراد از

سلطنت ظهور قدرت و غلبهء امر است كه بتدريج در عالم مُلك باسباب غيبى ملكوتى

ظاهر ميشود بشأنيكه اين سلطنت ملكى در ظلّ او است و سلاطين روى زمين بكلمهء او

خلق ميشوند چنانچه حضرت مسيح در ظهور اوّل نيز اظهار اين قدرت و سلطنت معنوى را

فرمودند با آنكه بر حسب ظاهر ذليل و مظلوم بودند چنانچه در انجيل متّى باب 28

آيهء 18 ميگويد پس عيسى پيش آمده بايشان خطاب كرد كه تمامى قدرت در آسمان و زمين

بمن عطا شده است ايضاً باب 11 آيهء 27 همه چيزها از پدر بمن تسليم شده است و

غير از پدر هيچ كس پسر را نميشناسد و غير از پسر پدر را نمييابد مگر آنكه پسر

خواهد بوى مكشوف گرداند پس مقصود اين نيست كه حضرت مسيح در ظهور اوّل داراى

سلطنت نبود و در ظهور ثانى سلطنت را دارا ميشود بلكه سلطنت معنوى او از اوّل

ظهورش تا كنون روز بروز در نفوذ و جريان است ص 132 تا ص 137 .

و نيز ميفرمايد \*( باب دهم از فصل سوّم )\*

در خصوص ظهور قحط و طاعون و سقوط نجوم \_

سئوال مسيحى \_ در خصوص قحطى و طاعون و زلزله و سقوط نجوم كه از علائم ظهور ثانى

مسيح است و در انجيل متّى فصل 24 آيهء 7 ميفرمايد طائفهء بر طائفهء و ملكى بر

ملكى خواهد برخاست و در بعضى جايها قحطيها و طاعونها و زلزله ها پديد خواهد آمد

و بعد ميفرمايد چون برق كه از مشرق

ص 59

بيرون ميايد و تا مغرب ظاهر ميگردد آمدن فرزند انسان نيز چنين خواهد بود تا

آنكه ميفرمايد ستارگان از فلك خواهند افتاد اين علامات ظاهر نشده .

جواب بهائى \_ اوّلاً جدال طوائف و ملوك و بروز قحطى و طاعون و زلزله و سقوط

نجوم از حوادث كونيّه كثير الوقوع است كه از اغلب سالها مستمراً در هر نقطهء از

نقاط زمين واقع ميشود وليكن آنچه مقصود انبياء و اولياء است كه از بيانات و

كلمات خود آنها استنباط ميشود قحطى معارف و اغذيهء روحانى ملكوتى است چنانچه

حضرت مسيح فرمود در متى فصل 13 آئ 1 كه در مثلها مقصود را ميرسانم زانرو كه

اسرار ملكوت بانها كه داده شده اند ميفهمند و آنها كه ندارند ميشنوند و درك

نميكنند و مثلى را در اينخصوص بيان ميفرمايد كه آن امير كريم جميع اعيان و

اشراف و اعاظم را بخوان احسان خويش صلا زد و دعوت فرمود و چون مدعوّين حاضر

نشدند و هر يك بعذرى متعذّر گشته لابد بفقراء و ضعفاء صلا خواهد زد وَ نُريدُ

اَنْ نَمُن عَلَى الّذينَ اسْتضْعِفُوا فِى الأرض و نَجعَلَهُمُ الْوارِثينَ

خواهد فرمود يعنى موعود خدا را بمثابهء امير كبيرى بيان فرموده كه خوان نعماء

معارف و اغذيهء كمالات را بگسترد و چون رؤسا و اكابر طوائف را بر آن خوان الهى

و مائده آسمانى دعوت و دلالت فرمود هريك بواسطهء هوس و هوائى و رياست و ابتلائى

از آن منبع احسان و معدن فيض يزدان محجوب و ممنوع گشتند و در قحطى نعمت معرفت و

گرسنگى مائده عنايت ماندند حق بر ضعفاء فقراء منت گذارد كه از خوان مكرمت مرزوق

و از نعمت عرفان متنعم گرديدند چنانچه در تورات مثنى باب 8 آيهء 3 انسان نه تنها

به نان زنده ميماند بلكه بهر كلمهء كه از زبان خداوند صادر ميگردد انسان زنده

خواهد ماند اين است كه در انجيل يوحنّا باب 6 آيهء 35 حضرت

ص 60

عيسى ميفرمايد منم نان حيات آنكسى كه بنزد من ميايد هرگز گرسنه نخواهد شد و آن

كس كه بر من ايمان آورد گاهى تشنه نخواهد گرديد و همچنين در فصل 8 عاموص آيهء 11

خداوند خدا ميفرمايد كه اينك روزها ميايد كه قحطى را به زمين خواهم فرستاد نه

از قحطى نان و نه از عطش آب بلكه از شنيدن كلام خداوند امّا از زلزله و طاعون و

سقوط نجوم مراد اشخاصى هستند كه اركان دين و ستارگان آسمان شريعت و آئين بوده

اند و خود را مقتبس از شمس حقيقت و هادى اهل ديانت ميشمردند در يوم ظهور بخود

پرستى و خودبينى مشغول و مشعوف بودند بجزاى اعمال بظلمت غفلت و تاريكى نادانى

مبتلا شدند از آسمان دين فرود آمدند و از سپهر مهر و آئين ساقط گشتند لذا نورشان

بظلمت و علمشان بجهل مبدّل شد شاهد بر اينكه سقوط نجوم مقصد علماء و بزرگان

ملتند دو نامهء يهوداى حوارى آيهء 12 و 13 و شبانانيكه خويشتن را بى خوف

ميپرورند و ابرهاى بى آب از بادها رانده شده آيهء 13 و امواج جوشيدهء دريا كه

رسوائى خود را مثل كف بر مياورند و ستارگان آواره هستند كه براى ايشان تاريكى و

ظلمت جاودانى مقرّ= است اين است كه حضرت مسيح بر سبيل نصيحت و وعظ ميفرمايد كه

در وقت ظهور با حذر باشيد كه مبادا دلهاى شما به پرخورى و مى پرستى و افكار

معشيت گران گردد و ناگاه دريابد آن روز شما را وقتى كه نور ظهور بمثابهء برق بر

شرق و غرب تابيد و جنوب و شمال را فرا گرفت اينگونه تن پرستان كه خويش را سبب

روشنائى عالم ميدانستند در ظلمت غفلت و نادانى ماندند و از سماء دانائى ساقط

شدند در اين خصوص بيان شيرينى از قلم اعلى در اين ظهور اعظم ابهى خطاب بعلماء

انجيل جارى شده در كتاب هيكل صفحهء 168 يا مَلَأ الْأساقِف اَنْتُم اَنْجُمُ

سماءِ عِلْمى فَضْلى لا يُحِبُّ اَنْ تَتَساقَطُوا عَلى وَجْهِ الْأرْضِ

وَلكِنْ

ص 61

عَدْلى يَقُولْ هذا ما قُضِىَ مِنْ لَدَى الاِبْنِ وَ لا يَتَغَيَّرُ ما

خَرَجَ مِنْ فَمِهِ الطّاهِر الصّادِقِ الْأَمينْ ص 144 تا 147.

10 \_ در بيان اينكه علامات ظهور مذكوره در احاديث و اخبار جميعاً ظاهر و آشكار

گرديده \_ جناب نعيم در استدلاليّه خويش ميفرمايد :

بدانكه احاديث لاتعدّ و لاتحصى از صحيح و سقيم در خصوص علائم ظهور حضرت قائم و

سلطنت حسينى سلام اللّه عليهما در كتب مذكور و مسطور است كه اكثر آنها در

ظاهر ظاهر بوقوع پيوسته و بعضى هم بتأويل خود ائمه اطهار عليهم السّلام كه ما

آنها را منقسم به نه قسم نموده بنوع اختصار ذكر مينمائيم

قسم اوّل \_ از علائم ظهور قائم و سلطنت حسينى علامات آفاقى است از قبيل طلوع

شمس از مغرب و ظهور كنوز ارض و صيحهء آسمانى و عَدَم نزول امطار و كسوف و خسوف

غير موقع و خروج دجّال و سفيانى و اجتماع شمس و قمر و ظاهر شدن صورت امير

المؤمنين بر روى شمس و غيره و غيره اوّلاً بايد دانست كه مرحوم مجلسى در بحار

الانوار ميفرمايد علامت ظهور بمرور ايّام واقع شده و ميشود و بعضى در ايّام خود

آنحضرت و بعضى هم ممكن است بدا شود و صاحب عقائد الشّيعة ميگويد اكثر علائم ظهور

ظاهر شده قتل هشتاد نفر از صلحاء در كوفه در فتنهء وهّابى و نجيم پاشا واقع شد

اختلاف بنى عبّاس در ملك واقع شد و منقرض دند خروج شخص يمنى در مصر محمّد على

پاشا بود جارى شدن شط كوفه در كوفه الان موجود است خراب شدن ديوار مسجد كوفه و

منشعب شدن فرات بشعبات و خبر بسته شدن در بغداد از سمت كرخ و وقوع زلزله در

بغداد و فرو رفتن بعضى در بصره و خونريزى در دو طائفه عجم و جارى شدن آسيا در

نجف و دريا شدن ( يك سطر پاك شده است )

ص 62

شده و بر طرف شدن علم و بسيار شدن قتل و كم شدن علماء حقيقى و بسيار شدن علماء

سوء تشبّه زن بمرد و مرد بزن ضايع شدن امانت و شايع شدن خيانت و گرويدن امراء

فجره و وزراء ظلمه و عرفاء خونه و قراء فسقه اظهر من الشّمس و ابين من الامس

است ص 104 و 105

تبصره \_ در ضمن بيانات مذكوره ذكر فتنهء وهابى شده براى تبيين اين مطلب بهتر آن

ديد كه تاريخ اين طايفه را با جمال در اين مقام ذكر كند .

جناب ابوالفضائل در فرائد ميفرمايد :

در قرون اخيره مذهب وهّابىّ حادث شد و اين مذهب نيز در قرن سابق شهرتى عظيم

يافت و اجمالاً كيفيّت آن اين بود كه محمّد بن عبد الوهّاب كه از نبها و

فضلاى علماى اسلام محسوب ميشد و بر مذهب ابى خليفه نعمان بن ثابت مدتى در بلاد

شام و غيرها تلمّذ و تحصيل مينمود چون محبت اهالى هر يك از مذاهب مذكورهء سابقه

را نسبت برؤسا و ائمه آن مذهب بحد غلو و مبالغه يافت بتشكيل مذهبى جديد قيام

نمود و اساس آن اين بود كه عبادت غير اللّه تعالى و رجاى نفع و مدد از ايشان

شركت است و انبياء و رسل و ائمه جميعاً عباد حق تعالى بودند و ابداً قادر بر

ايصال خيرى يا دفع ضرّى نيستند لهذا در مواقع رجاء و غيره گفتن يا رسول اللّه وَ

يا شيخ عبد القادر و يا على و يا حسين و امثالها شركت است و تعظيم قبور و مشاهد

ايشان نيز شركت و در حدّ عبادت اوثان است و محاربهء با مشرك اهمّ فرائض اسلاميّه

است تا حق تعالى وحده عبادت كرده شود و بالجمله چون اين مذهب را كه باعتقاد او

اسلام خالى از شوائب بود تأسيس نمود قبائل عرب را بان دعوت كرد و امير نجد ابن

سعود كه بشهامت و شجاعت و كرم نفس موصوف بود دعوتش را بپذيرفت و سبب او اين مذهب

در بلاد نجد در سنه 1171

ص 63

هجريّه انتشار بليغى يافت و قبائل احسا و بحرين و قطيف در حوزه اتباعش در

آمدند و بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبد العزيز كه وى نيز مانند پدر شجاع و كريم

النّفس بود در نشر اين مذهب قيامى وافى نمود و در اندك زمان بحرمين شريفين و

بلاد يمن و عراق عرب استيلا يافت و چون بر وفق عقيدهء خود احترام كنندگان مشاهده

مشرّفه را مشرك ميدانست لهذا در فتح مكّه و مدينه و كربلا و نجف و غيرها من

المشاهد نسبت بقبور ائمه هدى و خدمه و زوارشان امور نالايق مرتكب شد و مبناى

فتوحات خود را بر قساوت قلب و شدّت و صرامت نهاد و بر نفسى رحم ننمود و اخيراً

شعله فتوحاتش به شجاعت ابراهيم پاشا خديو مصر منطفى شد و بامارت نجد اكتفا نمود

و الى حين اهالى درعيّه و ساير بلاد نجد باين مذهب باقيند و در عداد اصول مذهب

محسوب ص 217 تا ص 219 بعد از ذكر اين مطلب باتمام موضوع سابق مراجعه ميشود .

حاج ميرزا حيدر على اصفهانى در كتاب بهجت الصّدور ميفرمايد قولهُ و علامات ظهور

هم همه ظاهر شده از قبيل زلزله كه لازمهء هر ظهوريست كه مؤمنين از عواصف رزايا

و قواصف بلايا مضطرب و متزلزلند وَ زَلْزَلُوا حَتّى يَقُولَ الرَّسُول

و الَّذينَ امَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللّهِ مضطرب و متزلزل شدند تا آنكه

رسول و مؤمنين باو گفتند چه وقت است نصرت خدا وَ كَذلك هيچ عاقلى هم در ايمانش

باسلام ثابت و مستقيم نبود وَ طُرّاً متزلزل و مضطرب بودند چه اعمال و افعال كلّ

مخصوص رؤساى روحانى غير اقوال بود و در ظاهر هم زلزله شد كه اكثر بيوت و عمارات

خراب شد و از علامات هفت سال نباريدن باران و قحطى ارزاق است رزق نازل در قرآن و

باران را مَنْ نَزَلَ فِى بيُوتهِم القران بعلم و حكمت و ايمان و ايقان تعبير و

تفسير فرموده اند و بشأنى قحطى علم و يقين شد كه ظن و گمان را حجّت دانستند و

ص 64

از قبيل اكل بر مضطر حلال كردند و حجيّت مظنّه نوشتند و از علامات ظهور

ظهور سفيانى و دجّال است اَللّهُمَّ الَعْن اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حقّ مُحَمّدٍ

وَ اال مُحَمَّدٍ وَ اخِرَ تابعٍ لَهُ عَلى ذلك اوّليها معلوم است و آخريها

سفيانى است و حديث رويا و تفسير آيهء مباركهء وَ الشَّجَرة المَلْغُ؟نَةِ فِى

الْقُرآن معروف است آن شجره ايست كه از اصل جحيم روئيده است و دجّال با آن صفت

و سمتى كه مشهور است غير متصوّر و غير معقول است چه خرى كه گامش ربع فرسخى را

طىّ كند ناچار پنج فرسخ طول و عرض و ارتفاع و حجم شكم او است و البته در اين حال

ظلمت احاطه مينمايد و بقوّه لامسه دانستند ستون بسيار بلند حجيمى اينجا است از

كجا بدانند كه آن ظلمت از از بطن خر است و اين ستون پاى خر است و دجّال بر آن

سوار است وانگهى اگر چنين خرى آب بيندازد جميع دجاجله را غرق مينمايد پس بايد

تأويل نمود از امام معصوم امير المؤمنين روح العالم فداه است عُلَماءَ

السُّوء دَجاجلة الْقَوم و در اخبار و آثار بسيار است كه علماء هر امّتى علّت

احتجاب آن ملّت شده اند از ايمان بجمال موعود منتظرشان و آيات قرآنيه هم كه صريح

باين مطلب است بسيار است يا اَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُلاُوْنَ بايات اللّهِ

اَتأمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرّ وَ تَنْسَونَ اَنْفُسُكُمْ وَ انْتُم تَتْلُونَ

الْكِتابَ فَوَيْلٌ لِلَّذيْنَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِاَيْديْهِمْ ثُمَّ

يَقُولونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّه يا اَهْلَ الْكِتابَ لِمَ تَلْبِسُونَ

الحقَّ بِالْباطِل وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ يا اَهْلَ الْكِتابِ لِمَ

تَصُدُّونَ عَنْ سَبيْل اللّه من امَنَ تَبْغُونَها عوجاً و از علامات ظهور و

نداى جبرئيل است اَلَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اَسْتَقامُوا

تَتَنَزَّلُ عَلَيْهُمُ الْمَلئِكَة3 كسانيكه گفتند خدا خداى ماست و استقامت

كرده اند بقسمى كه چشم و گوشى نمانده و نشنيده بود و رقص كنان بقربانگاه شتافتند

؟؟؟؟

ص 65

كبراى لا مثل لها جان رايگان دادند و ميفرمايد وَ لَوْ نَزّلْناهُ مَلَكاً

لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لِلْبَسَنا عَلَيْهِ ما يَلْبِسونَ اگر نازل فرمائيم

ملك را هرآينه قرار ميدهيم او را مردى و كدام ندا با اين ندا مقابلى مينمايد كه

ارض را بحركت و جنبش آورد در شهادت حضرت امير المؤمنين روحى فداه بجبرئيل ما

بين زمين و آسمان ندا فرمود اَلا اَلا قد قُتِلَ امير المؤمنين آگاه باشيد

آگاه باشيد بتحقيق كشته شد امير المؤمنين و كسى نشنيد غير از حسنين عليهما

السّلام حال هم اذن داعيه شنيدند وَ لَبَّيكَ اللّهُمَّ رَبَّنا لَبَّيك عرض

كردند و بخونشان شهادت دادند و از علامات طلوع شمس است از مغرب مولاى متّقيان

ميفرمايد اِنَّ الَّذى يُصَلّى خَلْفَهُ عيسى هُوَ الشّمس الْطالِعَةُ مِنْ

مَغْرِبها كسى كه حضرت عيسى خلفش نماز ميگذارد آن شمسى است كه از مغرب خود

طالع شده است و آفتاب رسالت در اسلام غروب نمود و از اسلام و نسل طيّبه طاهره

طلوع نمود و از علامات اتّصال اخبار و نزديك شدن بلاد و چارى شدن سفائن نار است

تلگراف و راه آهن و كشتيها مشهود است ص 12 و ص 13 .

مرحوم ناطق نيستانى در كتاب مناظر الديّنيّه راجع بعلامات ظهور فرموده است قولهُ

كليّه علامتهاى ظهور در لسان اخبار بر دوقسم است يعنى بدو قسم تقسيم شده اوّل

محتوم دوّم غير محتوم علامات محتومه پنج است اوّل سفيانى دوّم صيحهء آسمانى

سوّم دجّال چهارم يمانى پنجم طلوع شمس از مغرب غير از اينها تمام غير محتوم است

امّا علامات غير محتوم با وجود آنكه اغلب آنها بر حسب ظاهر آشكار شده باز نبايد

حتمى الوقوع دانست زيرا كه خود ائمه فرموده اند غير محتوم است و امّا محتومات

اوّلاً در باره آنها نيز خبرى رسيده كه ممكن است در آنها بدا حاصل شود چنانچه در

بخار الانوار جلد سيزده است ص 167 عن داود بن ابى القاسم

ص 66

قال كُنّا عِنْدَ اَبى جَعْفَر محمّد بن علىَ الرّضا فجرى ذكر السفيانى وَ ما

جاء فى الرّواية من انّ امره مِن المحتوم فقلت لَابى جَعْفر هَل يبدو للّهِ

فى المحتُوم قالَ نِعَمْ قلت له فيجانان يبدو اللّهِ فى القائم مِنَ الْميعاد

يعنى از داود بن اب القاسم روايت شده كه گفت خدمت حضرت امام محمّد تقى مشرّف

بودم و ذكر سفيانى شد كه از علامات محتومه است عرض كردم ممكن است كه از براى خدا

در امر محتوم بدا حاصل شود فرمودند بلى عرض كردم پس جائز است كه در آمدن قائم

بدا حاصل شود فرمودند قائم از ميعاد است كه تخلّف ندارد اِنَّ اللّه لا

يُخْلِفُ الْمِيعاد و بعد از آنكه خود امام ميفرمايد ممكن است بدا حاصل شود

يعنى در تقدير الهى تغيير حاصل شود و اين امور واقع نشود چگونه ميشود حتماً

منتظر وقوع آن بود ص 96 و 97 .

نعيم در استدلاليّه منظومه خود در بارهء وقوع علامات كتب آسمانى راجع بظهور

موعود و وقوع ان علامات و اشاره بتاويل و معنى حقيقى ان چنين فرموده است

در كتاب آنچه سرّ مستتر است همه ذكر ظهور منتظر است

همه آثار حشر و نشر پديد همه اخبار ارض منتشر است

كوه احكام دين قبل روان فلك شرع پيش منفطر است

يوم فصل است و يوم لا انساب كه پدر در گريز از پسر است

منفجر بحر و منكدر كوكب منكسف شمس و منخسف قمر است

همه اعمال خلق سنجيدند كفّهء زير و كفّهء زبر است

جمله امروز بارز است و عيان آنچه اندر ضمير مستتر است

ص 67

ايُّها الْقَوْم حَق بوعدهء فرض انطرُوا اليوم كَيف يحيى الْأرض

 ايضاً ميفرمايد

منكرى گفت حق نگشته عيان گفتم اينك دليل و اين برهان

گفت بر من دليل و برهان چيست گفتم اينك حديث و اين قرآن

گفت از او حديث و قرآن كو گفتم اينك بيان و اين تبيان

گفت بايد بسلطنت آيد گفتم اينك رعيت اين سلطان

گفت كو آن قيامت قائم گفتم اينك صراط و اين ميزان

گفت برگو صراط و ميزان چيست گفتم اينك شريعت و ايمان

گفت آن جنّت و جحيم كجاست گفتم آن قرب و بعد از يزدان

گفت آن قرب و بعد از حق چيست گفتم انكار قائم و اذعان

قالَ اَينَ الْحِمارُ وَ الدَّجّال قُلتُ مَنْ يَمْنَعُ عَنِ الْأقْبال

11 \_ در بيان اينكه علامات ظهور موعود فرقهء معروف به علىّ اللّهى كه در ايران

بسيارند جميعاً واقع شد .

قبل از ورود بذكر علامات و كتب آنها مختصرى از تاريخ اين طايفه را در اينمقام

ذكر مينمائيم بعد باصل مقصود بر ميگرديم . اين طايفه معروف به نُصيرى و علىّ

اللّهى و اهل حق و طايفهء يارستان ميباشند و تاريخ بزرگان و رؤساى اين طائفه در

بيانات ذيل مندرجست .

مطالب ذيل از رسالهء كه يكنفر از مطّلعين در اين خصوص نگاشته نقل ميشود

 \*( هُو الْعَزيزُ الْمَحْبُوب )\*

ص 68

طائفهء اهل حق چون گرفتار چنگ اسلاميان بودند فقها فتوى بقتل جمعى از عرفاى

ايشان دادند و ايشان را مقتول نمودند باين سبب اين طائفه اعتقادات خود را مستور

نموده سينه بسينه بيكديگر سپردند و اين مرحله باعث شد كه اختلاف بسيار بين طائفه

حقّه نمودار گشت و مخصوصاً از مقنّن اوّليّه كه حضرت سلطان اسحق باشد نصّ دارند

كه عقيده خود را ستر نمايند تا ظهور خاوند گار (؟) بارى حضرت سلطان در زمانى

كه در ايران ملوك طوايف بود ظهور فرمودند و خود ايشان هم يكى از سلاطين بودند و

پاى تخت مباركشان در هويزهء عربستان بود سكّه هم داشتند كه كنون طائفهء اهل حق

در وقت سر سپردن بايد سكّه سلطان اسحق حاضر داشته باشند كه جوز بشكنند و قيمت آن

سكّه را هم بسيّد مرشد ميدهند خود حضرت سلطان مريد اقا سيّد محمّد مشعشع بود كه

اين سيد بزرگوار زمان ارتحال مقام و مرتبهء خود را تفويض حضرت سلطان ميفرمايد و

چون حضرت سلطان نورانيّت و صفاى باطنشان بلا نهايت بود از براى ايشان كشف حقيقت

ميشود . و اظهار امر حقيقت را ميفرمايند جمعى بحضرت سلطان ايمان مياورند و

برادرهاى چندى داشتند كه عداوت ملكى و حسادت دنيوى از سلطان در قلوب ايشان مكنون

و مستور بود همينكه حضرت سلطان امر حقيقت را اظهار فرمود برادرها با خبر شدند و

دست آويز پيدا نمودند و خلق را بر حضرت سلطان شوراندند ، حضرت سلطان هم با حضرات

مؤمنين از تاج و تخت و سلطنت چشم پوشيده بجانب كرند و گوران و قلعه زنجير

مسافرت نمودند دشمنان حضرت را تعاقب كردند تا بدره شش رسيدند پير بنيامين كه يكى

از چهار ملك بود ديد دشمن ميرسد خدمت حضرت سلطان امان كشيد و راه چاره طلبيد

حضرت سلطان فرمانداد كه بكوه بالا روند و در قلهء كوه شب را بسر

ص 69

برند لشكر دشمن در پاى كوه فرود آمدند كه شب بگذرد و سلطان و همراهان را مقتول

نمايند بامر سلطان پير بنيامين يا پير داور كه او هم يكى از چهار ملك بود

باختلاف قولى كه دارند بعضى نسبت باولى ميدهند بعضى بثانى ، مشتى از خاك

برداشتند بجانب لشكر دشمن پاشيدند هوا منقلب شد رعد و برق باد برخاست و چند نفر

از كسان سلطان بر لشكر شبيخون زدند و لشكر از يكديگر كشتند چون روز شد از دشمنان

نمانده بودند مگر جمع قليلى ايشان هم فرار بر قرار اختيار نموده از پى كار خود

رفتند پير بنيامين از حضور حضرت سلطان رجا نمود كه در حقّ مقتولين از مؤمنين

عنايتى شود و حضرت سلطان فرمان داد كه يارستان سه روز بعشق ياران ( مَرنو ) روزه

بگيرند و اين يك فقره روزه است كه حضرات اكراد ميگيرند و ايّام و موعد اين سه

روزه در ماهى است كه آنماه در برج قوس واقع شده باشد .

در دوازدهم انماه اوّل صوم ايشان ميباشد كه يوم پانزدهم ماه عيدشان ميشود .

و باز يك طايفه در ميان اكراد هست كه در وقت صوم با يكديگر اختلاف دارند و آنها

را اختيارى ميگويند و آنها عقيده شان اين است وقتى كه واقعهء دره شش واقع شد و

امر بروزه شد ايّامى بود كه ستارهء پروين با ماه مقابل بوده اين گروه هر شبى كه

ستارهء پروين با ماه مقابل ميشود فرداى او اوّل روزه شان ميباشد و بعضى از سالها

بموجب علامت پروين روزه شان در نهم ماهى كه در برج قوس واقع است ميشود و بعضى از

سال در همان دوازدهم ماه واقع ميشود كه همه متفقا صائم ميشوند و طائفهء اكراد

غير از طائفه خان آتش كه در اين اواخر پيدا شده اند با عقيدهء تمام متفقند مگر

همين اختلاف در روزه آن هم در موعد اختلاف ميكنند .

ص 70

بارى حضرت سلطان بعد از واقعهء دره شش با اصحاب خود از پشت كوه بطرف كرند و قلعه

زنجير جائى است كه پير داور است و آن محل و مكانى است كه حضرت سلطان در آنجا

مقرّ گزيده و بهمين سبب به پير داور خوانده شد و آن محل در نزد اهل حقّ بمنزله

كعبه است و يكى از شرائط زيارت پير داور آن است كه هر كسيكه بانجا ميرود بايد

از هر چيزى قطع علاقه كند و مجرّد و منقطع شود اين است كمتر كسى بزيارت آن محل

ميرود و در آنجا دو كوهى است كه باصطلاح اهل حقيقت يكى را كوه دالاهو و ديگرى را

كوه بالانبو ميگويند كه همان كوه سليمانيّه باشد كه جمال مبارك جلّ ثنائه از

بغداد بكوه سليمانيّه تشريف فرما شدند . درويش صدق علىّ خادم پير داور بيك نظر

جمال قدم جلّ كبرياؤه را شناخته بعلاماتى كه در دستش بود ايمان آورده .

عيد ليلة القدس كه يكى از اعياد اهل بهاء است متعلّق بهمين درويش صدق على است و

تفرّجگاه حضرت سلطان در كوه دالاهو و بالانبو بوده است و بالاى اين دو كوه هر

وقت كه تشريف مياوردند اهل حق را وعده ميدادند كه صاحب كار باينجا تشريف

مياورد و حساب خلايق را ميكشد و كلامهاى كردى و تركى هم در اين خصوص دارند .

و يك آبادى در اطراف هست كه اهل آن دو قسمت شده اند يك قسمتشان در يك روز سوار

ميشوند ميروند در سر راه ميايستند كه حق هر وقت ظاهر شد و آمد كه بكوه دالاهو

برود استقبال كرده باشند و در جوار حق بان كوه بروند و قسمت ديگر كه بكار رعيتى

مشغول و در آبادى ساكن فرداى آن روز سوار شده باستقبال ميروند گويا مدتى باين

خيال باقى و مشغول بوده اند و حال تاركند (؟) و حضرت سلطان مواسات را در ميان

طائفه اهل حق امر فرمود اين است كه قربانى و ديكجوش و نذر و نيازى كه دارند

بتكيه ميبرند غنى و فقير بر فراخور اهل و عيال متساوى قسمت ميكنند و دعائى پيش

ص 71

از قسمت ميخوانند و دعاء اين است 0

شرط بنيامين رضاى داود قلم زرّين موسى خدمت زربا و حكم عزيز خداوندگار . اوّل و

آخر آنچه دعا ميدهند همين است و حكم نجاست و مردودى با غير مذهب ندارند بلكه

مامورند بامر حضرت سلطان با كلّ ملل بمحبّت و وفا و صفا حركت و با جميع صلح كلّ

باشند و ديگر در جميع مقامات روحانى چه طالب و چه مطلوب حقّ مفاخرت و برترى

نداشته و ندارند چنانچه معروف است كه روزى را حضرت سلطان بجهت تفرّج بكوه و صحرا

تشريف برده بودند . بنفشه ها سر كشيده و گل كرده بود بعضى بنفشه ها بلند و برخى

پست تر بودند حضرت سلطان با عصائى كه در دست داشتند بنفشه هاى سر بلند را پست

ميكردند و ميخوابانيدند كه با يكديگر يكسان و مقابل باشند بعد فرمودند كه

يارستان هم بايد در مقام يارى اين نوع باشند و نفسى بر ديگرى تفاخر و بلندى نكند

و در اين عقايد تمام دوازده سلسلهء حقيقت متّفقند و اختلافى ندارند و از حضرت

سلطان اسحق هفت پسر باقى ماند كه معروف به هفت گانه ميباشد .

اوّل سيّد محمّد دوّم مير سيّم مصطفى چهارم عابدين پنجم سيد بوالوفا ششم

سلطان بابوس هفتم خواموسى و شاه ابراهيم پسر سيّد محمد است كه نوهء حضرت سلطان

باشد و بعد از اينها پنج نفر ديگر آمدند كه اطلاق كلمهء حق بر آنها جارى شد و او

اين است .

اوّل شاه اياز كه شهياس هم ميگويند دوّم زرّين سيّم عالى چهارم قلندر پنجم

خان آتش كه بعد از شاه ابراهيم و هفت گانه اين پنج نفر آمده اند كه اهل حق اينها

را جامهء حق ميدانند ولى نه بمنزلهء حضرت سلطان حضرت سلطان را ذات قرص ميدانند و

سايرين را ذات مهمان يعنى حضرت سلطان بمنزلهء شمس است و بالاصاله ميباشد و

سايرين بمنزلهء قمر كه كسب نور از شمس

ص 72

مينمايد و معنى ذات قرص بمنزلهء صاحب خانه است و اين دوازده جامه كه بعد از او

ظاهر شده است خودشان صاحب قانون نبوده اند اينها مروّج و مبيّن بوده اند و اينكه

بعضى ندانسته ميگويند كه طائفهء اهل حق هفت دونند .

دون اوّل خداوندگار دون دوّم مرتضى على دون سيّم شاه خوشين دون چهارم سلطان

اسحق دون پنجم قرمزى دون ششم محمّد بيك دون هفتم خان آتش و از براى هر يك

چهار ملك قائلند كلّ اينها خطا است زيرا كه اوّل مقنّن قانون حضرت سلطان اسحق

بوده و او هم معاصر او بوده است با امير تيمور گرگانى و جامهء خداوندگارى موعود

حضرت سلطان است كه بايد در كوه سليمانيّه و بغداد ظاهر شود چنانچه ظهور فرمود .

آنچه صحيح است اين است كه در زمان حضرت سلطان هفت خانوار بيشتر ايمان نياورده

بودند و بعد از سلطان هفت اولاد ايشان بترويج امر برخاستند بكلمهء واحده مردم را

بشريعت حضرت سلطان دعوت نمودند هر كس كه بيكى از اولاد حضرت سلطان هدايت يافت

منسوب بهمان است و بهمان خانواده سر ميسپارند و نياز ميدهند از اين جهت هفت

فرقه شمرده ميشوند ولى در تمام عقائد باهم يكسانند مگر صوم ، جهتش اين است كه

حضرت شاه ابراهيم كه فرزند حضرت سيّد محمّد است در بغداد مقرّ گزيد صيت جلالت و

كرامات او باطراف منتشر شد در تبريز سلطان يا حاكمى بوده است كه شاه جهان نام

داشته شخصى را غوشچى خود نموده بود و آن غوشچى پسرى داشته است مريض كه حكماء از

معالجه اش عاجز ميشوند و كرامات شاه ابراهيم هم انتشار عام پيدا ميكند آن عوشچى

اولاد خود را بر ميدارد بدربار حضرت شاه ابراهيم مياورد مورد عنايت ميشود از

مرض نجات مييابد و نطق فصيحى باو ميبخشد كه كنون دفتر غوشچى اغلى در ميانهء

طوائف اهل حق معتبر و معروف است كه

ص 73

خبر ظهور نقطهء اولى و حكايت زنجان و واقعهء شهادت ربّ اعلى در آذربايجان و طلوع

جمال اقدس ابهى جلّ اسمه الاعلى در دارالسلام و مقرّ سلطنت و انتشار امر ايشان

در ارض اقدس عكّا تماماً در آن دفتر باشعار تركى مذكور است و تا زمانى كه غوشچى

بدربار شاه ابراهيم نيامده بود امر سلطان اسحق از بين اكراد تجاوز نكرده بود از

آن زمان تركها هم رفته رفته ايمان بحقّ آوردند و شريعت سلطان در ميانهء تركها

نفوذ تامّ پيدا نمود .

هفت نفر بعشق شاه ابراهيم حركت نمودند ساز زنان پاكوبان كلام گويان طىّ مسافرت

ميكردند چون اذن و اجازه از شاه ابراهيم نداشتند در بين راه برف ايشان را فرو

گرفته پناه بمُغاره بردند آنقدر برف آمد كه نتوانستند بيرون بيايند در همانجا از

دنيا رحلت نمودند پير بنيامين در محضر شاه ابراهيم التجاء آورد كه احسانى در حقّ

ايشان شود .

حضرت شاه ابراهيم فرمان داد كه هفت شبانه روز يارستان بجهت ايشان روزه بگيرند

پير بنيامين التماس كرد كه هفت شبانه روز روزه اسباب هلاكت يارستان خواهد شد

فرمان داد شبها را بخورند رجا نموده كه بين اغيار هفت شبانه روز صوم دشوار است

فرمود سه روز صائم شوند اين است كه جماعت تركان اهل حق هر سال سه روزه بعشق

ياران قورطاس كه در غار بسبب برف هلاك شدند ميگيرند و اكراد اين روزه را بعشق

ياران مرّنو كه در دره شش شهيد شدند ميگيرند و در ميانهء تركها طائفه هستند كه

كردها آنها را كليمه كول ميگويند و تركها طائفهء داود قلى ميخوانند ايشان شش روز

روزه ميگيرند سه روز روزهء خود را مقدم ميدارند كه روز عيد هر دو طايفه يكى

ميشود و قصّهء هم دارند كه موهوم صرف است از اين جهت ذكر نشد و طائفهء هستند كه

روزه چار روز را ميگيرند و تمام اين روزه در ميان دو چلّه است .

ص 74

و همچنين از جمله زيارتگاه اهل حق مقام و محل بابا يادگار است كه نزديك مقام

پير داور است هر سال جمعى از طائفهء اهل حقّ بزيارت آنجا ميروند دو روز توقّف

ميكنند و گوسفند ها ميكشند و امّا خان آتش كه آخرين سلسله است در زمان نادر

بوده و روزه را بر اهل حق حرام فرموده و خبر داد كه زمان ظهور نزديك رسيده است

بشادى اين ظهور اعظم استقبال كنيد و شادى نمائيد و عيد بگيريد و افطار نمائيد و

اين حكم مطابق فرمان سلطان اسحق و شاه ابراهيم بود كه فرموده بودند تا زمان ظهور

خداوندگار شما بايد روزه بگيريد و بعد از ظهور امر امر ديگر است .

و جناب خان آتش قبل از ظهور مژده باهل حق داد كه زمان ظهور نزديك است خلاصه

حضرات يك روز قبل از ايام صوم بحمّام ميروند و خود را تنظيف ميكنند و غسل

مينمايند و نيّتى مخصوص دارند و بهترين لباسهاى خود را ميپوشند مانند حاجيان كه

محرم ميشوند بيست و چهار (24 ) چيز در ايّام احرام بر آنها حرام است اهل يارستان

هم از آن بيست و چهار چيز در ايّام صوم دورى ميجويند و بر خود حرام ميدانند لباس

بايد بپوشند با زن ملاقات نكنند سورمه نكشند ناخن نگيرند مو نزنند بدن نخارند سر

و ريش شانه نزنند بنا محرم نگاه نكنند غيبت نكنند و دروغ نگويند و صيد نكنند

بارى از اين قبيل احتياطها بايد بكنند و در اين سه روز شخص سالم يا مريض يا

مسافر يا مجاور كلّاً بايد صائم شوند هرگاه صائم نشود عوض ندارد و كفّاره هم

ندارد و نيّت صوم همگى اين است :

پادشاهوم اروجى من دوتارام پيرامونى سن كله ايله كه معنى فارسى او اين است كه

اى پادشاه حقيقى روزه را من ميگيرم عيدش را تو بكن بعد از خان آتش ديگر ادعاى

جامهء حق كسى نكرده است تا بحال و طائفهء خان آتش بيش از طوائف ديگرند و در ميان

اكراد طائفهء خان آتش را ولفام ميگويند از قالبى بقالب ديگر انتقال مييابد

بمقتضاى عمل خوش عمل است قالب خوب بد عمل است قالب بد

ص 75

همان حكايت تناسخ است و استدلال حضرات باين شعر تركى است .

مردان نترسند زين سياستان تسليم جانان چون غوطهء بطان

هر كس بدانويورت جامه ويش زكوچ رد رو ندارد انديش ؟

يعنى مردان حق از سياست مردن و قالب تهى كردن هيچ ترس و بيمى ندارند قالب تهى

كردن مردان حق مثل غوطه خوردن مرغ آبى در آب است كه از اينطرف فرو ميرود و از آن

طرف بيرون ميايد و هركس از مردان حقّ جا و مكان خود را بداند كه بچه مقام فائز

ميشود از رفتن و كوچ كردن از اين قالب هيچ انديشه و واهمه ندارد و در بيانات

حضرت غوشچى اوغلى هم شعرى دارند كه ميفرمايد :

ار نلره اولور نظر اوزى دون بدون گذر بازار كاندسالور بازاز بو بغداده بو

بغداده

حاصل مطلب ميفرمايد حقّ خود را از پس جامهاى متعدّد مينمايد و جامه بجامه گردش

ميكند نظير اين را نيز فرموده سيريدن سيرانده دورِادون اِوه اوّل پادشاه اوزى

دو درگاه كور و نورگاه پير زمان پنهان اولان ميفرمايد پادشاه حقيقى هميشه اوقات

از اينخانه بانخانه در سير است سير مينمايد و خود اوست كه گاهى آشكار و گهى

پنهان است اين بيانات مباركه ابداً دلالت بر تناسخ نميكند زيرا كه در آن شعر

اوّل همين قدر معلوم ميكند كه از براى مردان حق عالمى است بهتر از اين عالم چه

دخلى به تناسخ دارد و حضرت غوشچى اوغلى خبر ميدهد كه حق از پس جامه ها در ملك

ظاهر ميشود مانند آفتاب از پس شيشه ها چه دخلى بخلق دارد سادات بى مروّت اهل حق

نفهميدند و اين بيانات را بطرز تناسخ بيان نمودند در هيچ بيانى ايشان ندارند كه

فرموده باشند كه شخصى بقالب سگ يا گرگ يا خرس و خوك ميرود

ص 76

مجملى از عقايدشان اين بود اگر كسى بتفصيل بخواهد كتاب تاريخى هست كه تاريخ حافظ

برو مينامند آن كتاب را بدست بياورد و باخبر شود بارى حضرت سلطان اسحق پس از

اينكه در مقام پير داور ساكن شدند روزى با ملازمان در كنار آب سيروان تشريف

فرما گشت و در ميانه رودخانه بدن مطهر را شست شوى نمود يكى از معاندين از كمين

تير كين بر آن هيكل مقدس زد و آب جسد مطهّر را بُرد معلوم نشد كه چه شد اگر از

اهل حق سئوال شود كه قبر مطهر سلطان در كجا است از بى اطّلاعى ميگويند در كنار

آب سيروان با ملازم خود دست در آغوش شد و از نظر غائب گشت .

اين بود مختصرى از تاريخ اهل حق كه نگاشته گرديد اينك مختصرى از علامات ظهور

خاوندگار را كه بلسان بزرگان اهل حق بيان شده از استدلاليه جناب حاج ميرزا عبد

اللّه صحيح فروش خلاصه كرده در اين مقام مينگارد .حضرت قوشچى اوغلى كه از بزرگان

اهل حقّ است در مقامى ابيات ذيل را بلغت تركى در بارهء علائم شاه خاوندگار ذكرى

كرده است قولهُ :

داهى اخِر ز مانده يارْ يارهء باخمازْ ارباب اوُلان كُفْران

ييداخماز

يعنى ديگر در آخر الزمان دوست بدوست نگاه نميكند كفر و انكار رؤسا بهيچوجه از

ميان نميرود

بازارَ كِسادْاُلُب گوهر اللزيخ گوهرى اُلان بازاره سالماز

يعنى بازار كساد ميشود كه خريدار گوهر نيست .

عالَم كُفّار اُلْدى يقين بُل قوشچى نين اُوغلى

 مين اندن بيرى اقرارِهُ باخماز

يعنى اهل عالم تمام كافر شدند يقين بدان اى قوشچى اوغلى كه از هزار نفر يكنفر بر

اقرار خود باقى نميماند و نيز ميفرمايد

خلايق اويدى غفلت اياردى اُويب دُراياتى نيخ

 اُزلرى قران قولوخده قالپ چراغ لارى نين ياغى نيخ

ص 77

يعنى در آخر الزمان خلايق بغفلت دچار ميشوند كه يكنفر هم بر نميخيزد رويهاى آنها

در تاريكى مانند چراغهاى آنها روغن ندارد

مُلّا لارى گردم پوستينى قالر كاغذه قاضى لطف ايشيديپ چونكه فَتوى حَقّى يخ

يعنى ملّاهاى آن زمان را ميبينم مثل آنكه پوستين كاغذى پوشيده اند قاضى از مردم

لطف نميبيند زيرا كه فتواى حق نميدهد

قوشچى اُوغلى اُو ايّام غِفْلَت دَه اُلمه نيردم

 اُو بير وعده قوئيپ دريا خُندِر ازاغى يُخ

يعنى اى پسر قوشچى يكدم غافل مشو در آن روزها چرا كه وعده كه داده شده دور نيست

نزديك است و نيز فرموده است

جهان باشدَن باشديار اولاجاكدُر اچيلين گُل و گُلزار اُولاجاكدُر

يعنى در ظهور موعود جهان سرتاسر با هم دوست و مهربان ميشوند و دنيا شكفته ؟ل و

گلزار خواهد شد

پادشاهِم وعْده سيْدُر گلر رومدن شامِه

 يَزيد قومى اُونه انكار اُولاجاكدُر

يعنى وعده پادشاه من است كه ميايد ميان روم و شام ( مقصود عكّا است ) و قوم

يزيد او را منكر ميشوند

سُلْطانلِر قِرقِنى سُلطانيه ده زَنجاندَه اُولى ديْوان اُولاجاكدُر

يعنى از قتل و كشتار سلاطين در سلطانيّه و زنجان ديوان عظيمى بر پا ميشود (

اشاره بشهادت ملّا محمّد على حجّة الاسلام زنجانى است .

يِدّى گِجه گُندوزآت اپسوزسُرُر محشر قويپ طُوفان اُولاجاكدُر

يعنى در جنگ زنجان هفت شبانه روز اسبها بى صاحب گردش كرده محشر ميشود طوفان عظيم

ميشود

ايوت چحپ جار چاقرر مشرقدن مغربه يار اُولان خبردار اُولاجاكدُر

يعنى ايوت هوشيار بيرون ميايد و جار ميزند از مشرق تا مغرب هركس يار است خبر

دار ميشود اهل حق منتظرند كه قبل از ظهور شاه خاوندگار ايوت هوشيار ظاهر شود

و در ميان يارستان

ص 78

جار بزند و مژده ظهور موعود را بانها بدهد چنانكه در شعر فوق هم باين مطلب

اشاره شد جناب آقا سيّد فرضى كه يكى از رجال ميزان حقيقت و صاحب كشف و كرامات ي

بوده و گوينده او شيخ امير است و سيّد فرضى را اهل حقيقت ( ذات مهمان ) ميدانند

زمانيكه ايّام وفات او ميرسد بياران خود اظهار فراق ميكند و خبر مرگ خود را

ميدهد تمام بجزع ميايند جناب سيّد فرضى ميفرمايد آيا راضى نميشويد كه من بروم و

صاحب شما در عالم ظاهر شود زيرا وعدهء ظهور نزديك است اصحاب عرض ميكنند علامات

ظهور چيست ميفرمايد در نزديكى ظهور از قريهء بانياران كه يكى از قراء گوران است

شخصى تيمور نام بر ميخيزد و جار ميكشد و مژدهء ظهور ميدهد او جارچى حقّ است در

لباس ايوت هوشيار چون او جار بزند حق در عالم آشكار ميشود سيّد فرضى فوت ميكند

پس از گذشتن دويست سال از وفات او در اواخر سلطنت محمّد شاه قاجار كه مقارن با

اوايل ظهور حضرت ربّ اعلى است جوانى تيمور نام بسن 18 تا 20 از قريهء بانياران

ظاهر شد و مژدهء ظهور حق را بطائفه اهل حق داد اشعار بسيارى در بارهء بشارت ظهور

به لغت كردى از او باقى مانده ذكر آن اشعار در اين مقام باعث اطناب است براى

نمونه يكى دو بيت نقل ميشود قولهُ

يارستان مژدگانى دوستان خاطر جم ظهور مولام شاه صاحب كرم

بايد بوانم شاه دادن هوشم سرمست سوارى شاه سفيد پوشم

نتوان تارژ در آرزوشم تيمورم بوى عطرش مدهوشم

بارى چنانچه سيد فرضى خبر داده بود تيمور در جامهء ايوت هوشيار ظاهر شد و چندين

هزار نفر اهل حق دور او جمع شدند تا در اوايل سلطنت ناصر الدين شاه حكومت

كرمانشاه تيمور را محبوس ساخت و بالاخره بفتواى علماى كرمانشاه او را شهيد كردند

و اين همان ايوت هوشيار بود كه جار زد قوشچى اوغلى گويد يتيمش يكى ملّت دن سيچى

لر گروه ناجى گروه ناجى اُولار او چون بير ار اوليشان اُولاجكدُر يعنى از

هفتاد و دو ملت گروهى نجات يافته جدا و ممتاز ميشوند

ص 79

 خراساندَن چخر بير عظيم سواران جهان اون گردن دن پُر غُبار اُولاجاكدُر

يعينى از خراسان سوار عظيمى بيرون ميايد كه دنيا از غبار اسب او پر گرد و غبار

ميشود ( مقصود حضرت باب الباب است ) كه از خراسان با علمهاى سياه بطرف مازندران

توجّه نمودند از اين قبيل بيانات در آثار پيشوايان اهل حق بسيار است كه ذكر آن

موجب تطويل و در مواقع ديگر بمناسبت قسمتهاى ديگرى نقل خواهد شد .

12 \_ در ذكر چند مطلب مهمّ راجع بمسئلهء علامات ظهور

مطلب اوّل در بيان آنكه اگر علامات مندرجهء در كتب مقدسه را بتمامها بظاهر حمل

كنيم و از تأويل آن صرفنظر نمائيم با نصوص آيات ديگر كه در كتب مقدسه نازل و

مسطور گرديده مخالف خواهد بود و مشكلاتى پيش خواهد آمد و بالاخره رفع مخالفت بين

آيات و حلّ مشكلات جز بوسيلهء اقرار بلزوم تأويل علامات ممكن نبوده و نيست در

اين مقام با ذكر مثالى مسئله را روشن ساخته و از كتب آسمانى شاهدى براى تبيين

مقال و مدّعاى خود ذكر مينمائيم .

اوّل بتورات مراجعه ميكنيم ميبينيم در كتاب دانيال باب 12 صريحاً مسطور است كه

كتاب مختوم است و در كتاب اشعيا باب 6 نيز وارد شده كه چشم و گوش قوم را مهر كن

تا نبينند و نشنوند و ادراك نكنند حال ببينيم اين ختم و مهر و عدم ادراك راجع

بكدام قسم از كتاب است بديهى است كه راجع باحكام و فروع دينيّه و دستورهاى

لازمهء شرعيّه نيست زيرا افراد امّت به پيروى و اجراى آن مأمولاند و اگر مختوم

باشد و ادراك نكنند چگونه ممكن است عمل نمايند پس ناچار ختم و عدم ادراك راجع

بعلامات ظهور موعود است و بس ديگر آنكه عين اين علامات كه در خصوص ظهور موعود

ذكر شده در كتب انبياء نسبت بوقوع مطالب ديگر هم علامات قرار داده

ص 80

شده اند و همه يهود معتقدند كه آن مسائل معهوده واقع شده و ناچار بايد علامات هم

بوقوع پيوسته باشد زيرا وقوع مسائل مزبوره فرع ظهور علامات است و نيز همه

معتقدند كه اين علامات بظاهر نبوده بلكه داراى معانى و تاويلاتى بوده است مثلاً

حزقيل نبى در كتاب خود راجع بفرعون و ذلت و حقارت او بامر خدا نبوّتهائى فرموده

است و وعدهء سقوط و فنا بفرعون داده بعد ميفرمايد در روزى كه فرعون مبتلا بغضب

و سخط الهى شود ستاره ها تاريك ميشوند آفتاب مستور ميگردد و از اين قبيل علامات

چنانچه در باب 32 كتاب حزقيال اين مسئله مسطور است اى پسر انسان براى فرعون

پادشاه مصر مرثيه بخوان او را بگو تو بشير ژيان امّتها مشابه بودى امّا مانند

اژدها در درياها هستى ... خداوند چنين ميگويد دام خود را بواسطه گروهى از قومهاى

عظيم بر تو خواهم گسترانيد و ايشان ترا در دام من خواهند كشيد و ترا بر زمين ترك

نموده بر روى صحرا خواهم افكند و همهء مرغان هوا بر تو فرود آمده جميع حيوانات

زمين را از تو سير خواهم ساخت ... هنگاميكه ترا منطفى گردانم آسمان را خواهم

پوشانيد و ستارگانش را تاريك كرده آفتاب را بابرها مستور خواهم ساخت و ماه

روشنائى خود را نخواهد داد انتهى بديهى است كه نبوّت مزبوره در باره فرعون

وقوع يافت و او معدوم گرديد و سلطنتش زائل شد ولى علاماتيكه اشاره شده بود

هيچكدام بحسب ظاهر وقوع نيافت همچنين است علائم مذكوره دربارهء ظهور موعود و نيز

در كتاب اشعيا فصل 13 آيهء 9 ببعد راجع بخرابى بابل نبوتى مذكور است و علاماتى

براى وقوع اين مسئله ذكر شده خرابى بابل واقع شد امّا علامات مزبوره بظاهر وقوع

نيافت از اين قبيل امثله بسيار است و آنچه ذكر شد براى تبيين مقال كافى است حال

بانجيل مراجعه كنيم سابقاً گفتيم كه حضرت مسيح فرموده است من با مثلها صحبت

خواهم

ص 81

كرد از اين بيان مُبارك واضح است كه برخى از مندرجات انجيل در لباس مثل ذكر شده

و محتاج بتاويل است زيرا اگر بظاهر حمل شود مثل نيست بَديهى است كه اين بيان

مبارك در بارهء احكام ظاهر نيست بلكه راجع بمواعظ و نصايح و علامات ظهور موعود

است از طرف ديگر حضرت يحيى در بارهء ظهور مسيح علاماتى ذكر فرموده كه در انجيل

مسطور است ولى آن علانات در ظهور مسيح هيچكدام بظاهر واقع نشد و كل مأوّل بود

در انجيل مَتى فصل 3 و انجيل لوقا فصل 3 آيهء 7 تا 18 و انجيل مرقس فصل اوّل

علاماتى را كه يحيى راجع بظهور مسيح ذكر فرموده بود مسطور گرديده خلاصه آن

علامات را جناب نعيم در ضمن اشعار ذيل ذكر فرموده است قولهُ

داد يحيى چو از مسيح اخبار اين چنين كرد خلق را انذار

كَايّها النّاس جمله توبه كنيد كه شه آيد بقدرت قهّار

از بن و برگ برّد و سوزد هر درختى كه مى نيارد بار

همه اتلال را نمايد پست همه گودال را كند كهسار

خرمن كاه را زند آتش گندم پاك را كند انبار

كوههاى بلند را هامون راههاى درشت را هموار

گرچه تعميد من دهم از آب ليكن او آيد و دهد از نار

همه اى ماء زادگان شرير بايد از قهر او كنيد فرار

كه منم بر درش مُلازم پست بند نعلين او نيارم بست

امّت يحيى در زمان ظهور عيسى چون مفاد بيانات حضرتش را بر حسب ظاهر مشاهده

نكردند لذا از آنحضرت اعراض نموده و هنوز هم تا امروز معدودى از امّت يحيى در

جهان

ص 82

باقى و بصائبين معروفند اين طائفه در بغداد و ساير نقاط عراق عرب و خوزستان

ايران موجود و به صبّى معروفند و داراى شريعت مخصوص و كتب مخصوصه و عبادات از

قبيل صلوة و غسل و اعياد و ادعيّه و غيره هستند كه تفصيل آن در اينمقام موجب

اطناب است

جمال مبارك در يكى از الواح ميفرمايند قوله تعالى

ابن زكرياء مع شأن و نبوّت و عظمت اين مقام ناس را بشارت ميداد بظهور روح و هر

دو در يك عصر بودند بعضى كلمات ابن زكريّا را ناس ادراك نمينمودند چنانچه بعد از

شهادت ابن زكرياء بعضى از متابعان او بمظهر رحمن عيسى بن مريم توجّه ننمودند و

از شريعهء احديّه خارج شدند و تا حال هم در ارض موجود بوده اند و بصائبين نزد

بعضى معروف و اين نفوس خود را امّت آنحضرت ميدانند ولكن از مقصود محتجب مانده

اند چه اگر مقصود را ادراك مينمودند از ابن مريم و محبوب ابن زكرياء كه مقصود او

بود اعراض نمينمودند انتهى بارى همان طور كه علامات مذكوره بلسان يحيى در بارهء

ظهور عيسى مرموز و مأوّل بود در اين ظهور مبارك هم بر همان نهج علامات مرموز و

مأوّل است از اين گذشته در انجيل نصوص متعدّده موجود كه روز خدا و يوم موعود

مانند دزد خواهد آمد يعنى بغتةً واقع خواهد شد مطابق اين بيان مبارك لازم است كه

علامات ظهور مأول و داراى معنى باشد زيرا اگر بظاهر واقع شود با ناگهانى و

مانند دزد آمدن منافات خواهد داشت در انجيل متى باب 24 پس از ذكر علامات ظهور

ميفرمايد پس بيدار باشيد زيرا كه نميدانيد در كدام ساعت خداوند شما ميايد لكن

اين را بدانيد كه اگر صاحب خانه ميدانست در چه پاسى از شب دزد ميايد بيدار

ميماند و شما نيز حاضر باشيد زيرا در ساعتى كه گمان نبريد پسر انسان ميايد

انتهى از بيان مبارك اخير ( در ساعتى كه گمان نبريد )

ص 83

واضح است كه علامات مأوّل است وگرنه پس از ظهور علامات بر حسب ظاهر جملهء گمان

نبريد بى معنى است زيرا پس از مشاهدهء آثار و علائم عجيبه بر حسب ظاهر همه مهيّا

و منتظر ظهور خواهند بود امثال اين بيان در فصل 25 آيهء 13 انجيل متى و فصل 13

آيهء 35 مرقس و فصل 12 آيهء 35 لوقا نيز مذكور است وانگهى در 24 متّى آيهء 36

تصريح شده كه از آمدن موعود و وقت ظهورش هيچ كس خبر ندارد و در رسالهء اول

تسالونيكى (؟) فصل 5 آيهء 2 تا 9 فرموده روز خدا آمدنى است و مانند دزد خواهد

آمد از اين قبيل شواهد در انجيل بسيار است و آنچه ذكر شد براى تبيين مطلب كافى

است .

در قرآن نيز از اين قبيل شواهد نازل گرديده است در استدلاليّه مرحوم افشار اين

قسمت را كاملاً و مشروحاً بيان فرموده و مُدلّل داشته كه علامات مذكوره در آيات

فرقانيّه كل مأوّل است از جمله بيانى طولانى فرموده كه ملخص آن بقرار ذيل است

كه خداوند تبارك و تعالى علامات عجيبه و آثار غريبه براى يوم قيامت ذكر فرموده

از جمله تبديل ارض كه در سورهء رمز آيهء 67 و ابراهيم آيهء 48 و انشقاق آيهء 3 و

ق آيهء 44 و روم (؟) آيهء 50 و حديد آيهء 17 و غيره نازل گرديده و از جمله آيات

انفطار و انشقاق سماء است كه در سورهء انشقاق آيهء 1 و انفطار آيهء 1 و نباء

آيهء 19 و انبياء آيهء 104 و الرّحمن آيهء 37 و معارج آيهء 8 و تكوير آيهء 11 و

دخان آيهء 10 ق فرقان آيهء 25 و زمر (؟) آيهء 67 و غيره نازل گرديده و از جمله

آيات زلزلهء زمين و سير و حركت كوه ها و غيره است كه در سورهء نمل آيهء 88 و

واقعه آيهء 5 و قارعه آيهء 5 و مَزمَل آيهء 14 و مرسلات آيهء 10 و نباء آيهء 20

و تكوير آيهء 3 و طه آيهء 105 و غيره مذكور گرديده حتّى در سورهء معارج آيهء 8

ميفرمايد يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهل يعنى در روز ظهور موعود آسمان

مانند قلع گداخته ميگردد

ص 84

و در سورهء الرّحمن ميفرمايد فَاِذَا انْشَّقَّتِ السَّماء فَكانَتْ وَرْدَة

كَالدِّهانِ يعنى در روز ظهور موعود آسمان شكافته شده و مانند چرم قرمز سرخ رنگ

ميگردد و در سورهء تكوير ميفرمايد اِذَا السَّماءُ كُثِطَتْ يعنى در روز ظهور

آسمان پوست بر كنده ميشود خلاصه با اينهمه علامات مدهشه و آثار غريبه كه راجع

بيوم ظهور در قرآن مذكور در ايات متعددّه ميفرمايد كه يوم ظهور بغتة و ناگهانى

خواهد آمد از جمله در سورهء نحل آيهء 77 ميفرمايد وَ ما اَمرُ السّاعةِ الّا

كَلَح البَصَر اَوْ هُوَ اقْرَبُ يعنى قيامت ناگهانى در يك چشم بهم زدن بلكه

زودتر فرا ميرسد و در سورهء زخرف آيهء 66 ميفرمايد هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا

السّاعَةَ اَنْ تَأتِيهُم بَغْتَةً وَ هُم لا يَشْعَرُونَ آيا جز منتظر

ظهورند و آن روز ناگهانى خواهد آمد و آنها ادراك نكنند و در سورهء يوسف آيهء 107

ميفرمايد اَفَامِنُوا اَنْ تَأتِيَهُم غاشيةٌ مِنْ عَذابِ اللّه اَوْ

تَأتِيَهُم السّاعَة بَغتَةً وَ هُم لا يَشْعَرُونَ يعنى آيا ايمن و خاطر جمع

هستند مه عذاب الهى بر آنها وارد شود و روز قيامت ناگهانى آيد و آنها نفهمند

بديهى است اگر علامات بظاهر واقع شود همه خواهند فهميد و امثال اين معانى در

سورهء زخرف آيهء 67 و روم آيهء 14 و غيره مذكور حتّى از همه واضحتر در سورهء

عنكبوت آيهء 25 ميفرمايد ثُمَّ يَوْمُ القِيمَةِ سيَكْفُر بَعْضُكُم بِبَعْضٍ

وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً در يوم قيامت بعضى برخى ديگر را كافر خوانده و

برخى بعضى را لعنت ميكنند و بديهى است كه مقصود يوم ظهور موعود است و آيات

علامات كل مأوّل وگرنه تكفير و لعن مورد نخواهد داشت و اگر آيات و احاديث وارده

راجع بعلامات بظاهر حمل شود اغلب معقول نيست مثلاً قحط هفت سال متتابع كه در

احاديث وارد و از قبل ذكر شد اگر بظاهر واقع شود بديهى است كه جنبندهء در روى

زمين باقى نخواهد ماند بنا براين ظهور قائم موعود لغو

ص 85

خواهد بود زيرا ظهور براى هدايت است و پس از هفت سال متتابع قحط و غلا كسى

نخواهد بود تا بهدايت موعود مهتدى شود و از اين قبيل مشكلات از حمل احاديث و

آيات بظاهر بسيار پيش ميايد و مأوّل بودن علامات را ثابت و مدلّل ميسازد در

اين باره نيز آنچه ذكر شد كافى است و مطلب اوّل را بنگارش اين بيان مبارك از

كتاب ايقان خاتمه ميدهد لِيَكُونَ خِتامَهُ مِسكٌ قَولهُ تعالى اگر در هر

عصرى علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود ديگر كه را

ياراى انكار و اعراض ميماند و چگونه ميان سعيد و شقى و مجرم و متقى تفصيل ميشود

مثلاً انصاف دهيد اگر اين عبارات كه در انجيل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و

ملائكه با عيسى بن مريم از سماء ظاهره با ابرى نازل شوند ديگر كه ياراى تكذيب

دارد و يا كه لايق انكار و قابل استكبار باشد بلكه فى الفور همهء اهل ارض را

اضطراب بقسمى احاطه ميكند كه قادر بر حرف و تكلّم نيستند تا چه رسد بردّ و قبول

و نظر بعَدَم ادراك اين معانى بود كه جمعى از علماى نصارى بانحضرت معارضه

نمودند كه اگر تو آن نبى موعودى چرا با تو نيستند آن ملائكه كه در كتب ما مسطور

است كه بايد با جمال موعود بيايند تا او را اعانت نمايند در امر او و منذر باشند

براى عباد چنانچه ربّ العزّة از لسان ايشان خبر داده لَوْ لا اُنْزِلَ اِلَيْهِ

مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذيراً ( سوره فرقان ) كه مضمون آن اين است چرا فرو

فرستاده نشد با محمد ملكى پس باشد با او بيم دهنده و ترساننده و مردمان را اين

است كه در همهء اعهاد و اعصار اينگونه اعتراضات و اختلاف در ميان مردم بوده و

هميشه ايّام مشغول بزخارف قول ميشدند كه فلان علامت ظاهر نشد و فلان باهر نيامد

و اين مرضها عارض نميشد مگر آنكه تمسّك بعلماى عصر ميجستند در تصديق و تكذيب اين

جواهر مجرده و هياكل الهيه و ايشان هم نظر باستفراق در شئونات نفسيّه و اشتغال

بامورات دنيّه فانيه اين شموس

ص 86

باقيه را مخالف علم و ادراك و معارض جهد و اجتهاد خود ميديدند و معانى كلمات

الهيه و احاديث و اخبار حروفات احديّه را هم بر سبيل ظاهر بادراك خود معنى و

بيان مينمودند لهذا خود و جميع ناس را از نيسان فضل و رحمت ايزدى مأيوس و

مهجور نمودند با اينكه خود مذعن و مقرّند بحديث مشهور كه ميفرمايد حَديثنا

صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ و در جاى ديگر ميفرمايد اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ

مُسْتَصْعَبٌ لا يحْتَمِلْهُ اِلّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبىٌّ مُرْسَلٌ

اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاييْمانِ و مسلم است نزد خود

ايشان كه هيچ يك از اين ثلثه در حقّ ايشان صادق نيست دو قسم اوّل كه واضح است و

امّا ثالث هرگز از امتحانات الهى سالم نماندند و در ظهور محك الهى جز غَش چيزى

از ايشان بظهور نرسيد سُبحان اللّه با وجود اقرار باين حديث علمائيكه در مسائل

شرعيه هنوز در ظن و شكند چگونه در غوامض مسائل اصول الهيه و جواهر اسرار كلمات

قدسيّه اظهار علم مينمايند و ميگويند فلان حديث كه از علائم ظهور قائم است هنوز

ظاهر نشده با اينكه رائحهء معانى احاديث را ابداً ادراك ننموده اند و غافل از

اينكه جميع علامات ظاهر شد و صراط امر كشيده گشت وَ الْمُؤمِنُونَ كَالْبَرْقِ

عَلَيْهِ يَمُرّونَ وَ هُمْ لِظُهُورِ الْعَلامَةِ يَنْتَظِرُونَ قُلْ يا

مَلَاء الْجُهّالِ فَانْتَظِروا كَما كانَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لِمَنَ

الْمُنْتَظِرينَ .

مطلب ثانى در بيان اينكه در كتب مقدسه و بيانات مظاهر الهيه الفاظ شمس و قمر و

نجوم و غيرها بر معانى باطنيه اطلاق شده و از لسان مظاهر قبل عين آن الفاظ مطابق

آنچه كه در كتاب ايقان نازل گرديده استعمال شده است مثلاً در مكاشفات يوحنّا فصل

اوّل آيهء 20 علماى ملّت انجيل را بستاره تشبيه نموده ميفرمايد هفت ستاره

فرشتگان هفت كليسا هستند و در باب 14 اعمال رسل آيهء 12 پولس را عطارد و برنابا

را مشترى (؟) ذكر كرده و در رسالهء يهودا راجع

ص 87

 بعلماى سوء مطالبى ذكر ميفرمايد تا آنكه در آيهء 13 ميفرمايد ستارگان آوارهء

هستند كه براى ايشان تاريكى ظلمت جاودانى مقرّ= گرديده و وعدهء سقوط اين ستارگان

در فصل 6 آيهء 13 ببعد مكاشفات ذكر شده در احاديث اسلام از حضرت رسول اللّه مروى

است كه فرمود اَصْحابى كَالنّجُومُ بِاَيّهِم اقْتَدَيْتُم اهْتَدَيْتُمْ در

اين مقام از اصحاب بستارگان تعبير فرموده و تبعيّت آنان را سبب هدايت شمرده و در

تفسير آيهء و الشَّمْس وَ ضُحيها وَ الْقَمِرَ اِذا تَليها وارد شده كه مقصود

از شمس و قمر محمّد و على هستند از اين قبيل معانى براى الفاظ مزبوره در كتب

آسمانى قبل و بيانات مظاهر الهى موجود است كه ذكر آن موجب اطناب خواهد بود پس

ثابت شد كه استعمال الفاظ مزبوره در معانى مخصوصه كه در كتاب ايقان نازل شده بر

خلاف اصطلاح مظاهر الهيّه نبوده و نيست بلكه كتاب مبارك ايقان مفتاح رموز كتب

الهيّه است ز كاشف اسرار صحف قيميّه سماويّه \_ ابوالفضائل در فرائد ميفرمايد :

در جميع السنه سابقه موجوده اطلاق لفظ سماء بمناسبت رفعت بر هر شيئ رفيع

استعارةً وارد شده و الفاظ شمس و قمر و نجوم بر شرايع و بر انبياء و ائمه و علما

بَل بر ملوك و خلفاء اطلاق يافته است و اگر جناب شيخ بر اين مسائل مطلع نباشند

هم سبب آن انفطار سماء ديانت اسلاميّه است و سقوط و هبوط علماء كه نجوم اين سماء

رفيعند از اوج معارف دينيّه وظاهريّه و بعبارت اصرح اينكه جناب شيخ گمان كرده

اند كه تفسير اين كلمات بر اين وجه مخصوص خارج از قانون لسان است سبب بى اطّلاعى

ايشان است از كتب مقدسه سماويّه بل از قواعد علوم ظاهريّه امّا دليل بى اطّلاعى

جناب شيخ از كتب مقدسه سماويّه اين است كه در اين كتب در مواضع كثيره لفظ سماء و

شمس و قمر و نجوم بر اديان و شرايع و مظاهر امر اللّه و ائمه و علماء اطلاق شده

و در كمال صراحت

ص 88 و ص 89 از صفحات كتاب كم است

ص 90

ممكن نيست در يوم ظهور موعود هم شمس و قمر مظلم و تاريك شود و هم نور قمر مانند

نور شمس و نور شمس هفت مرتبه مضاعف گردد لذا نزد اشخاصى كه قلوبشان مطبوع و مظلم

و مقلوب نيست در غايت وضوح ثابت است كه در يوم ظهور موعود شمس و قمر داينت سابقه

مظلم و تاريك و منسوخ خواهد شد و شمس و قمر سماء دين جديد در غايت اشراق و سطوع

طلوع خواهد نمود ص 378 تا ص 381 فرائد و در اصحاح 32 از كتاب حزقيل نبى كه در

قرآن شريف از وى بذى الكفل تعبير فرموده است در بارهء مصر و غلبهء كلدانيان بر

فراعنه فرموده است و هنگامى كه ترا منطفى ميگردانم آسمانها را محجوب خواهم ساخت

و ستارگانش را تاريك كرده آفتاب را بغمام خواهم پوشانيد و ماه نور خود را ساطع

نخواهد ساخت سيّد پروردگار ميفرمايد تمامى نيّرهاى درخشندهء آسمان را برايت تار

گردانيده و بر زمينت ظلمت خواهد نهاد انتهى و كسيكه بر تاريخ غلبه بابليان بر

مصر مطّلع باشد ميداند كه هيچ يك از اين حوادث در آن ايّام بظاهر وقوع نيافت لذا

پس از تفاسير سابقه فهم مقصود بر اهل ادراك مشكل و دشوار نخواهد بود و در سفر

ميخاى نبى كه تمام آن مخبر از مصائب وارده بر بنى اسرائيل و ظلمت دين ايشان و

ظهور موعود است در آيهء ششم از اصحاح سيّم ميفرمايد باين سبب بر شما شب شده

رويائى (؟) نخواهد بود و ظلمت شما را احاطه نموده تفال نخواهيد نمود و آفتاب بر

آن پيغمبران غروب كرده روز بر ايشان سياه خواهد گرديد و بينندگان رويا شرمنده و

فال گيران منفعل گرديده تمامى ايشان (؟) خواهند پوشانيد بعلت اينكه از جانب

خدا جوابى نخواهد بود انتهى و در سابق عرض شد كه نبى در اصطلاح بنى اسرائيل و

كتب مقدسه نفسى است كه الهامات الهيّه در رويا بر او نازل شود لذا در اين وحى

ميفرمايد كه احكام دينيّه شريعت موسويّه چندان بى اثر و منسوخ خواهد شد كه موجب

نقاوت (؟) قلوب و نورانيّت صدور خواهد گشت لذا نبوّت و الهام و تفأل و استعلام

ص 91

بالكل از بين ايشان زائل خواهد شد و در كتاب عاموص نبى در اصحاح هشتم فرموده است

خداوند بعزّت يعقوب قسم ياد نموده كه تمام اعمال ايشان را هرگز فراموش نخواهم

كرد آيا باين سبب زمين لرزان و تمامى ساكنانش نوحه نخواهند نمود و مانند رود نيل

پر شده و جريان يافته و فرو نخواهند رفت و خداوند پروردگار ميفرمايد كه در آن

روز واقع ميشود كه آفتاب را در وقت ظهر غايب و آفل خواهم كرد و زمين را در روز

روشن تاريك خواهم نمود و عيدهاى شما را بحزن و سرور هاى شما را بنوحه و ماتم

مبدّل خواهم كرد و نطاق شما را پلاس و سرهاى شما را اقرع خواهم فرمود و براى شما

مثل ماتم فرزند يگانه و آخرش روزى تلخ خواهد بود انتهى و متأمل در اين آيات

در نهايت وضوح ميفهمد كه مقصود از غيبت شمس و تاريكى ارض در اين كلمات غيبت شمس

سعادت و ظلمت ارض معرفت است و هرگز شمس سعادت هيچ قومى غارب نشود الّا بسبب

تبديل ديانت و زوال تأثير شريعت و ظلمت قلوب كه معبّر است بارض معرفت و در

انجيل و ساير كتب عهد جديد بر حسب اصطلاح نصارى از اين قبيل اطلاعات و استعارات

فصيحهء لطيفه فوق حدّ گنجايش در اين مختصر است مثلاً در آيهء پنجم از اصحاح ثانى

رسالهء پولس رسول كه بافسسيان مرقوم داشته است ملاحظه فرما كه چگونه موت و حيات

را بر كفر و ايمان و فلكيّات را بر امور دينيّه استعارةً اطلاق فرموده است حيث

قال و ما مرده بوديم در خطايا و ما را با مسيح زنده فرمود و شما محض توفيق نجات

يافته ايد و برخيزانيد و نشانيد در فلكيّات ما را با عيساى مسيح تا در عوالم

مستقبله نهايت فراوانى كرم خود را بسَبَب مهربانى بر ما در مسيح عيس آشكار نمايد

و همچنين در اصحاح 12 از مكاشفات يوحنّا فرموده و آيتى عظيم در آسمان نمودار شد

زنى پوشيده بود آفتاب را و قمر در تحت رجلين او بود و بر سرش تاجى بود از دوازده

ستاره و تفسير اين سفر را اين عبد در رساله

ص 92

( شرح آيات مورخه ) مشروحاً نگاشته است و در اينمقام نيز فهم آن بر ارباب نباهت

دشوار نيست و كذلك در اصحاح 22 اين سفر نيز فرموده است منم عيسى كه فرستادم

فرشتهء خود را تا براى شما شهادت دهم از اين امور آينده از معابد منم اصل و

ذريّه حضرت داود ، منم ستاره درخشنده صبح روشن و بالجملة از آنچه ذكر شد ثابت و

محقق گشت كه در كتب مقدّسه تورات و انجيل كثيراً الفاظ شمس و قمر و نجوم و سماء

و امثالها بر وفق آنچه در كتاب ايقان شريف تفسير فرمودهاند وارد شده است بلكه

اطلاق اين الفاظ بر اين معانى شايعتر و متداول تر بوده است فرائد ص 383 تا ص 387

مطلب ثالث \_ مسلمين چون در مقابل مسيحى و يهودى ميخواهند اثبات حقّانيّت حضرت

رسول نمايند در تطبيق علامات ظهور موعود كه در انجيل و تورات مذكور است با ظهور

محمّدى خود را عاجز و قاصر مشاهده ميكنند ناچار متمسّك باين قول ميشوند كه تورات

و انجيل تحريف شده با آنكه مقصود از تحريف كتب مقدسه كه در قرآن مجيد وارد شده

است تحريف معنوى است نه لفظى جمال مبارك در كتاب ايقان ميفرمايد اگر از ايشان

سئوال شود از شرائط ظهور انبياى بعد كه در كتب قبل است از جملهء اتهامات ظهور و

اشراق شمس محمدى است چنانچه مذكور شد و بر حسب ظاهر هيچ يك ظاهر نشد مع ذلك بچه

دليل و برهان نصارى و امثال آنها را رد مينمائيد و حكم بر كفر آنها نموده ايد

چون عاجز از جواب ميشوند تمسّك باين نمايند كه اين كتب تحريف شده و من عند اللّه

نبوده و نيست و حال آنكه خود عبارات آيه شهادت ميدهد بر اينكه من عند اللّه است

و مضمون همين آيه در قرآن هم موجود است لَوْ اَنْتُم تَعْرفون براستى ميگويم

مقصود از تحريف را در اين مدّت ادراك ننموده اند بلى در آيات منزله و كلمات

مراياى احمديّه ذكر تحريف عالين و تبديل مستكبرين هست ولكن در مواضع مخصوصه ذكر

شده و از آنجمله حكايت ابن صوريا است در وقتيكه اهل خيبر در حكم قصاص زناى محصنه

از نقطهء فرقان سوآل

ص 93

نمودند و آنحضرت فرمود حكم خدا رجم است و ايشان انكار نمودند كه در تورات چنين

حكمى نيست حضرت فرمود از علماى خود كه را مسلم و كلام او را مصدّقيد ابن صوريا

را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقْسُمِكَ بِاللّهِ الَّذى

فَلَقَ لَكُمْ البَحْر وَ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْمَنَّ و ظَلَّلَ لَكُم

الغِمامَ وَ نجّاكُمْ مِنْ فِرعَُوْنَ وَ مَلَئَه وَ فَضَّلَكُم عَلَى النّاس

بِاَنْ تَذْكُرَ لَنا ما حَكَمَ بِه مُوسى فى قِصاصِ الزّانِ

الْمُحْصِنَةِ كه مضمون اين است كه آنحضرت ابن صوريا را باين قسمهاى مؤكد قسم

دادند كه در تورات حكم قصاص در زناى محصن چه نازل شده عرض نمود يا محمّد رجم است

آنحضرت فرمود پس چرا اين حكم ميان يهود منسوخ شده و مجرى نيست عرض نمود چون بخت

النصر بيت المقدّس را بسوخت و جميع يهود را بقتل رساند ديگر يهودى در ارض باقى

نماند الّا معدودى قليل و علماى انعصر نظر بقلّت يهود و كثرت عمالقه بمشاوره جمع

شدند كه اگر موافق حكم تورات عمل شود آنچه از دست بخت النصر نجات يافتند بحكم

كتاب مقتول ميشوند و باين مصالح حكم قتل را از ميان بالمرّه برداشتند بارى در

اين بين جبرئيل بر قلب منيرش نازل شد و اين آيه عرض نمود يُحَرِّقُونَ الْكَلِم

عَن مَواضِعِه اين يك موضوع بود كه ذكر شد در اينمقام مقصود از تحريف نه چنانست

كه اين همج رعاع فهم نمودهاند چنانچه بعضى ميگويند كه علماى يهود و نصارى آياتى

را كه در وصف طلعت محمديّه بود از كتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت كردند اين

قول نهايت بى معنى و بى اصلست آيا ميشود كسيكه معتقد بكتابى گشته و من عند اللّه

دانسته آنرا محو نمايد و از اين گذشته تورات در همه روى ارض بود منحصر بمكه و

مدينه نبود كه بتوانند تغيير دهند و يا تبديل نمايند بلكه مقصود از تحريف همين

است كه اليوم جميع علماى فرقان بان مشغولند و آن تفسير و معنى نمودن كتاب است

بر هوى و ميل خود و چون يهود در زمان آنحضرت آيات توراتن را كه مدلّ بر ظهور

آنحضرت بود بهواى خود تفسير نمودند

ص 94

به بيامدزن آنحضرت راضى نشدند لهذا حكم تحريف در بارهء آنها صدور يافت چنانچه

اليوم مشهود است كه چگونه تحريف نمودند امّت فرقان آيات كتاب را در علامات ظهور

بميل و هواى خود تفسير مينمايند چنانچه مشهود است و در مقام ديگر ميفرمايد وَ

قَدْ كانَ فَريْقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللّهِ ثُمَّ يَحْرِفُونَهُ

منْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ و اين آيه هم مدلّ است بر تحريف معانى كلام الهى بر

محو كلمات ظاهريّه چنانچه از آيه مستفاد ميشود و عقول مستقيم هم ادراك مينمايد و

در موضع ديگر ميفرمايد فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِاَيْديهِم

ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيَشْتَرُوا بِه ثَمَناً قَليْلاً

الى الاخر الاية و اين آيه در شأن علماى يهود و بزرگان ايشان نازل شد كه آن

علما بواسطه استرضاى خاطر اغنياء و استجلاب زخارف دنيا و اظهار غل و كفر الواحى

چند بر ردّ حضرت نوشتند و بدلائلى چند مستدل شدند كه ذكر آنها جايز نه و نسبت

دادند ادله هاى خود را كه از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه اليوم مشاهده ميشود

كه چه مقدار ردّ بر اين امر بديع علماى جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند كه

اين مفتريات موافق آيات كتاب و موافق كلمات اولى الألباب است .

بارى مقصود از اين اذكار اين بود كه اگر بگويند اين علائم مذكوره كه از انجيل

ذكر شد تحريف يافته و ردّ نمايند و متمسك بايات و اخبار شوند مطّلع باشيد مه كذب

محض و افتراى صرف است بلى ذكر تحريف باين معنى كه ذكر شد در اماكن مشخثه هست

چنانچه بعضى از آن را ذكر نموديم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذى بصرى كه احاطهء

علوم ظاهره هم نزد بعضى از اميّين الهى هست ديگر معارضين باين خيال نيفتند و

معارضه ننمايند كه فلان آيه دليل بر تحريف است و اين اصحاب از عدم اطّلاع ذكر

اينمراتب و مطالب را نموده اند و ديگر آنكه اكثر آيات كه مشعر بر تحريف است در

بارهء يهود نازل شده لَوْ اَنتُم فى جزائر(؟) عِلْمُ الفُرقان تحبرون ؟

اگر چه از بعضى حمقاى ارض شنيده شد كه انجيل سماوى در دست نصارى نيست و باسمان

ص 65

رفته ديگر غافل از اينكه از همين قول نسبت كمال ظلم و جبر براى حضرت بارى جلّ و

عزّ ثابت ميشود زيرا بعد از آنكه شمس جمال عيسى از ميان قوم غائب شد و بفلك

چهارم ارتقاء فرمود و كتاب حقّ جلّ ذكره كه اعظم برهان او است ميان خلق او آن هم

غائب شود ديگر آن خلق از زمان عيسى تا زمان اشراق شمس محمّدى بچه متمسّكند و

بكدام امر مأمور و ديگر چگونه مورد انتقام منتقم حقيقى ميشوند و محلّ نزول عذاب

و سياط سلطان معنوى ميگردند از همه گذشته انقطاع فيض فيّاض و انسداد باب رحمت

سلطان ايجاد لازم ميايد فَنعوذ باللّه عَمّا يظنّ العباد فى حَقّه فتعالى عمّا

هُم يَعْرِفونَ ص 70 تا 76

جناب ابوالفضائل در كتاب فرائد ميفرمايد :

چنانچه علماى يهود و ساير ملل بشارات كتب سماويّه را تحريف كردند يعنى بخلاف

آنچه مراد و مقصود حقيقى الهى بود تفسير نمودند و باين سبب امّت را از معرفت و

ايمان بحضرت عيسى و حضرت رسول ممنوع داشتند كذلك بعض مفسّرين قرآن آيات الهيّه

را بر غير مقاصد اصليّه تفسير نموده و افق منير كتاب الهى را باراء و اهواء و

ظنون باطلهء خود بغايت مظلم و تاريك كرده اند چندانكه معانى حقيقيّهء آيات

الهيّه بر غير ارباب بصائر نيّره مخفى گشته و عالم بحقايق كتاب مطرود هر ظالم بى

باك شده مثلاً مولانا جلال الدين اسيوطى كه از مشاهير علماى تفسير است در تفسير

آيهء فَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُندى الذمُنادِ مِنْ مَكانٍ قريبٍ كه در تعيين محل

ارتفاع نداى ظهور بان استشهاد شد در بيان معنى لفظ (قريب ) چنين فرموده است كه

مِنْ مَكانٍ قريبٍ مِنَ السَّماء وَ هُوَ صُخْرَةُ بَيْتَ الْمُقدس اَقْرَبُ

مُوضِعٍ مِنَ الْاَرضِ اِلَى السَّماء با اينكه مقصود در غايت ظهور است كه

مراد قرب اراضى مقدسه است بمحلّ نزول آيهء مباركه يعنى مكه معظمه گويا معارف

مولانا در علم فلك و علم رسم الارض يعنى جغرافيا باين درجه بالغ بوده است كه

ممكن است باعتقاد ايشان نقطهء از نقاط ارض بافلاك

ص 96

موهومهء سابقين اقرب باشد و اگر مقصود بيان ارتفاع ارض بيت المقدس است از سطح

بحر چنانكه عادت جغرافيّين است آن نيز باطل استگزيرا كه ارتفاع ارض مدينهء اقدس

نسبت بساير بلاد سوريّه و جزيرة العرب غير مذكور است تا چه رسد بساير اراضى

واقعء در جبال آرارات و جبال حملايا و غيره كه شهوق و ارتفاع آن كَالشَّمْس فى

رابِعَة النَّهار نزد اهل علم مشهود است و در كتب علميّه اين فن ثابت و مسطور و

با اينكه اختلال تفاسير در غايت ظهور است نفسى گمان ننمايد كه اين عبد بگزاف سخن

ميگويد و از قبل خود بدون مستند علماى تفسير را متهم ميدارد و نظر فرمائيد در

اين خطبهء امير المؤمنين على ابن ابى طالب عليه من التّحيّات اطيبَها وَ

ازْكيها كه در كتاب نهج البلاغة مندرج و مذكور است قال وَ اِنَّهُ سَيَّأتى

عَلَيْكُم زمانٌ لَيْسَ فيهِ شَيْئ اَخْفى مِنَ الحقّ وَ لا اَظْهَرَ مِنَ

الْباطِل وَ لا اَكْثَر مِنَ الْكِذْبِ عَلَى اللّهِ وَ رَسُولِه وَ لَيْسَ

عِنْدَ اَهْلِ ذلِكَ الزَّمانِ سَلْعَةٌ اَبْوَرَ مِنَ الْكِتابِ اِذا تُلى

حَقَّ تَلاوَته وَ لا اَنْفَق مِنْهُ اِذا حُرِّفَ عَنْ مِواضِعِه وَ لا

فى الْبِلادِ شَيْئٌ اَنْكَرَ مِنَ الْمعْرُوفِ وَ لا اَعْرَفَ مِنَ

الْمُنْكِرَ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتابَ حَمَلَتُهُ وَ تَناساهُ حَفَظَتُهُ

فَالْكِتابُ وَ اَهْلَهُ يَوْمَئِذٍ طَريْدانِ مَنْفيّانِ وَ صاحِبانِ

مُصْطَحبانِ فى طريقٍ واحدٍ لا يُؤوْيهما (؟)مُؤوٍ فَالْكِتابُ وَ

اَهْلُهُ فى ذالِكَ الزّمانِ فِى النّاسِ وَ لَلْسا فيهِم وَ مَعَهُمْ

لِاَنَّ الضّلالَةَ لا توافِقُ الْهُدى وَ اِن اجْتَمَعَتا فَاجْتَمَعَ

الْقَوْمُ عَلَى الْفِرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا عَنِ الْجَماعَةِ كَاَنَّهُم

اَئِمَّةُ الْكِتابِ وَ لَيْسَ الْكِتابُ اِمامَهُم فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ

اِلّا اسْمَهُ وَ لا يَعْرِفُونَ الا خَطَّهُ وَ زَبَرَهُ مِنْ قَبْلُ ما

مَثَّلُوا بِالصّالِحيْنَ كُلُّ مَثَلَةٍ وَ سَمُوا صِدْقَهُمْ عَلَى اللّهِ

فزيَةً وَ جَعَلُوا فى الْحَسَنَةِ عُقُوبَةِ السَّيَّئَة وَ انَّما هَلَكَ

مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ امالِهِمْ

ص 97

وَ تَغَيِّبْ اِجالِهِم حَتّى نَزَلَ بِهِمْ الْمَوعُودِ الَّذى ترَدّ عَنْهُ

الْمَعذِرَةُ وَ تُرْفَعْ عنه التَوبَةُ وَ تَحُلُ مَعَهُ الْقارِعَةُ وَ

 النِّقْمَةُ انتهى و اين خطبه از سلائل خطب علويّه است كه از علماى اماميّه

السّسّد الرّضى و از علماى اهل تسنن القاضى الفاضل الشّيخ محمّد المضرى بر صحت

آن تنصيص فرموده اند و بالجمله آنحضرت ميفرمايد هر آينه بزودى پس از من بر شما

زمانى خواهد آمد كه در آن زمان چيزى مخفى تر از حق نباشد و نه آشكار تر از باطل

و نه زياده از كذب بر خدا و رسول او و در نزد اهل آن زمان متاعى كسادتر از كتاب

نباشد چون براستى تلاوت شود و متاعى از كتاب رواج تر نباشد چون از مواضع خود

تحريف يابد و در آن زمان چيزى از نيكى متروكتر و چيزى از بدى معروفتر نباشد زيرا

كه حاملين كتاب آنرا بدور افكنند و حفّاظ قرآن آن را فراموش كنند پس كتاب و اهل

او آن روز دو مطرود و دو منفى باشند و دو صاحب و رفيق سالك يك طريق شوند كه نفسى

ايشان را نپذيرد و مأوى ندهد پس قرآن و اهل قرآن در آن زمان در ميان مردمند

ولكن در حقيقت در ميان خلق و با خلق نيستند زيرا كه گمراهى با هدايت موافقت

ننمايد اگرزه با يكديگر مجتمع باشند پس جمع گردند قوم بر اختلاف و تفرقت و

پراكنده شوند از اتّفاق و جماعت گويا ايشان ائمه و پيشوايان كتابند نه كتاب امام

ايشان پس نماند از كتاب نزدشان مگر نام آن و نشناسند مگر خط و نوشتهء آن را

يعنى از فهم مقاصد اصليّه قرآن بى بهره گردند و از حقائق مودعهء در آن محروم

مانند چنانكه امروز ملاحظه ميفرمائى كه اگر يكى از اهل ايمان تفسير حقيقى آيتى

از آيات قرآنرا بر ايشان معروض دارد از غايت بُعد و محروميتى كه از حقايق قرآن

دارند در غايت جرئت انكار نمايند و از فقدان بصيرت و اعوجاج بصر آن را پيچ پيچ و

معوّج شمارند و بالجمله ميفرمايد و از پيش با صالحان و نيكوكاران هر گونه شناعت

و اذيت را وارد آوردند و صدق ايشان را كذب

ص 98

و افتراى بر خدا ناميدند و در پاداش نيكى عقوبت زشتى مقرر داشتند يعنى از حالات

امم قبل آزموده ايد كه هر وقت خداوند يكى از مظاهر امر را مبعوث فرمود قوم با

صالحان آنوقت كه از اهل ايمان و تصديق بودند هرگونه عذاب و اذيت وارد آوردند و

ايشان را دروغگوى و مفترى شمردند چنانكه فرعون با بنى اسرائيل و يهود با اصحاب

حضرت عيسى و عرب با حضرت خاتم الانبياء ، و اين ناچار است كه در ميان شما نيز

وقوع يابد و آثار قبل راجع و متجدّ5 گردد پس ميفرمايد :

و هرآينه هلاك شدند امّتهاى پيش از شما بسبب طول آمال و معلوم نبودن مدّت و

آجالشان تا آنكه موعود بر ايشان نازل شد كسى كه عذر در او پذيرفته نميشود و بسبب

او توبه مرتفع ميگردد و بلايا و نقمات با او فرود ميايد يعنى سبب هلاكت امّتهاى

سابقه از قبيل عاد و ثمود و مجوس و يهود وَ غَيْرَهُم مِنْ اصْحاب الْكُفْر وَ

الحجود و اين بود كه بأَمَل باطل نعمت استقلال و عوائد خود را ابدى ميدانستند

و از اجل و مدّتى كه براى هر امتى محتوم و مقرّر است غافل ماندند تا آنكه ناگاه

موعودى كه بدون ظهور او بر هيچ امّتى نقمت و هلاكت حتم نگشته بر ايشان نازل شد و

باب توبه و اعتذار بر ايشان مسدود ماند ص 283 تا ص 288

مرحوم حاج ميرزا حيدرعلى اصفهانى در بهجت الصّدور ميفرمايد :

اوّلاً \_ تحريف كتابيكه امّتى بان كتاب مومن و موقنند عقلاً محال و ممتنع است

بر فرض اگر سلاطين و جميع علماء و بزرگان متّفق شوند كه كلمه ئيرا از كتاب زياد

و كم نمايند يا بردارند و كلمهء ديگر بجايش بگذارند البته عاجزند زيرا كتاب يكى

و دوتا نيست و در يك شهر و يك مملكت نيست در عالم منتشر است و باز بر فرض محال

اگر سلطان مقتدرى حكم كند كه كتاب را از هركس بگيرند و از هرجا بياورند نفوسى را

البته تقوى اللّه مانع ميشود و كتاب را ستر مينمايند و حفظ ميكنند

ص 99

ثانياً \_ اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِّكر وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُونَ در

جميع كتاب نازل است .

و ثالثاً \_ هر امّتى بحكم كتاب خود مثاب و معاقب است سابقين كتاب را تحريف

نموده اند لاحقين كه نميدانند و مِنْ عِنداللّه ميدانند بچه قانون معاقبند .

وَ رابِعاً \_ همه جاى قرآن بصريح بيان ميفرمايد مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ

يَدَيهِ مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ وَ لَمّا جائِهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ

اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ فَاْتُوا بِكِتابٍ هُوَ اَهْدى مِنْهُما

اَتّبعهُ اگر تحريف شده است يَيْنَ يَدَيهِ يعنى زه و مُصَدِّقاً لِما معهَهُم

چه معنى دارد و حال اينكه موجود نيست و خبر هم ندارند پس بياوريد بكتابيكه

هدايتش بيشتر از تورات و قرآنست چنانكه قرآن حاضر و موجود است تورات هم بايد

حاضر و موجود باشد و علاوه از همهء اين براهين محكمه و دلائل متقنه ظهورى ظاهر

نشده بود كه مخالف هوايشان باشد تا كتاب را تحريف نمايند كه تمام حاضرين حتّى

بعضى از علمايشان هم اذعان نمودند كه اين برهان تمام است جناب ملّا كاظم بتحريف

منصوص در قرآن و اخبار متمسّك شدند چنانكه صريح است يُحَرِّقُونَ الْكَلَمِ عَنْ

مَواضِعِهِ عرض شد تحريف كلمه است از آنچه براى آن وضع شده است اَلْكَلِمَةُ

لَفْظٌ مَوْضُوعٌ مُفَرَّدٌ از جواب و احتجاج عاجز شدند ص 199 تا ص 200

علّامه شهير فخر رازى در تفسير كبير خود راجع بمعنى تحريف كه معنويست نه لفظى

چنين مينگارد قوله انّ التّورية قَدْ طبقت مَشارِقَ الْاَرض وَ مَغارِبَها وَ

لا يَعْلم عَدَد نُسَخِها اِلّا اللّه وَ مِنَ الممتنع ان يقع التّواطق عَلَى

التَّبديْل وَ التَّغْيير فى جَميع تلكَ النّسخ بحيث لا تبْقى فى الْأرض

نسخة الّا مُبدّلة مغيّرةً وَ التَّغيير عَلى منهاجٍ واحد وَ هذا ما يحيله

العقل وَ يَشهَدُ ببطلانِه وَقدٌ بين اللّه تعالى لنبيّه محتجّاً عَلى اليهود

بها قل فَاتوا بالتّورية فاتلوها

ص 100

اِنْ كُنْتُم صادِقينَ انتهى .

در كتاب صحيح بخارىّ راجع بتفسير آيه تحريف چنين نقل كرده است قوله :

ليس احد يزيل لفظ كتاب من كتب اللّه ولكنّهم يتأولونه على غير تأويله .

شعاع دويّم \_ چنانچه در ضمن شماره 1 از شعاع اوّل ذكر شد انتظار هر قومى براى

رجعت پيشوايان خودشان يكى از عوامل مهمّهء احتجاب ملل در هر دور و زمان است

خوبست ثانياً بمطالب مندرجهء در ذيل شمارهء اوّل از شعاع اوّل مراجعه كنيم در

آنجا خواهيم ديد كه زردشتيان منتظر رجعت شاه كيخسرو و پشوتن هستند و هنوز منتظر

رجعت بعض از اوتاران خويش هستند يهود منتظر رجعت ايلياى نبى و مسيحيان منتظر

رجعت عيسى ميباشند اهل تسنّن از فرق اسلاميه بعد از ظهور مهدى قائل بنزول عيسى و

اهل تشيّع بعد از ظهور قائم موعود منتظر رجعت حسينى ميباشند مقدّمةً در بارهء

هريك مختصر شرحى نگاشته ميشود .

اوّل \_ راجع بشاه كيخسرو غيبت او در كوه شرحى مفصّل در شاهنامه فردوسى و كتاب

فرازستان اسمعيل خان تويسرگانى و تاريخ معجم اديب فضل اللّه و جز اينها ذكر شده

مشير الدّوله در صفحهء 32 از كتاب داستانهاى قديم ايران در اين خصوص چنين

مينويسد كيخسرو همّ خود را صرف جنگهاى طولانى با توران نمود ... اين شاه اولاد

ذكور نداشت بدين جهت بمردم اعلام كرد لهراسب پسر عموى خود را بجانشينى خود

برگزيده پس از آن كيخسرو ميل كرد از زمين رخت بر بسته باسمان رود با اين مقصود

بالاى كوه بلندى رفته بچشمه ئى رسيد و در آن شست و شو نموده از ديده ها ناپديد

شد همراهان او كه ميخواستند با او باشند در زير برف زيادى مانده مردند و در

آسمان باو ملحق شدند انتهى در محلّى كه شاه كيخسرو در آنجا پنهان شده اختلاف

بسيار است در كتاب فرازستان در ضمن سلطنت كيخسرو چنين مينويسد

ص 101

 قوله \_ گزارش يابان پارسى گروه و تازى انبوه هر يك جايگاه پنهان شدن شهريار

كيخسرو را بگونه گون وانموده اند و هر يك بجائى نشان داده اند برخى گويند در بلخ

بوده گروهى سرايند در بغار پنهان شده انبوهى وانمودند در كوه گيلويه اين هنگامه

روى داده است و اندى برآنند كه در ميان ملاير و عراق كوهى است كه اكنون بشاه

زندرو شناس و گروهى گويند در كوه هماوند از چشم پنهان شده چه برخى از خداوندان

دانش و بينش در اين چند جاى بديدار آن شهريار كامكار گرديده اند انتهى

دوّم پشوتن پسر شاه گشتاسب كيانى است مادرش كتايون و برادرش اسفنديار روئين تن

است در كتب پارسيان مسطور است كه شاه گشتاسب چهار مطلب از زردشت در خواست نمود

اوّل آنكه بجهان پنهان شتابد و جايگاه خويش را در بهشت مشاهده نمايد \_ دوّم \_

زندگانى جاويد يابد سوّم \_ بر اسرار جهان از گذشته و آينده مطّلع گردد

چهارم \_ آنكه روئين تن شود تا هيچ تير و شمشير بر او كارگر نگردد زردشت فرمود

اين چهار مطلب را يزدان بيك نفر عطا نكند ولى ممكن است هر يك را بشخصى عنايت

فرمايد و بشرحى كه در كتب پارسيان مسطور است گشتاسب براهنمائى و هدايت زردشت سه

شبانه روز بخواب رفته در جهان پنهان سير نمود جاماسب حكيم داراى علم گذشته و

آينده شد روئين تنى نصيب اسفنديار گشت و عمر ابد را به پشوتن تفويض فرمود شرح

اين داستان بتفصيل در كتاب فرازستان شاهنامه فردوسى و كتاب دبستان المذاهب

كشميرى و ساير كتب تواريخ مسطور است سوّم \_ ايلياى نبى ايلياى معروف به تشبى از

مشاهير انبياى الهى است كه در عهد عتيق اسم او ضبط ميباشد نبىّ در اصطلاح تورات

بمعنى خبر دهنده از خدا است سلسلهء از انبياء در يهودا ارادهء خدا را بسلاطينى

كه پى در پى سلطنت نمودند ظاهر ميساختند و بكاهنان نيز تعليمات ميدادند در مقابل

انبياى صادق انبياى كاذب نيز يافت ميشد چنانچه ايلياى تشى كه معاصر اُجاب بن

عمرى

ص 102

پادشاه اسرائيل است در حضور وى با چهار صد و پنجاه تن از انبياى كذبهء بعل

مباهلهء كرده و آتش از آسمان فرود آمده قربانى ايليا را بلعيد و در نتيجه بحكم

ايليا جميع انبياى كذبه را در نزد نهر قيشون مقتول ساختند و رسوم بت پرستى از

ميان رفت اوّل پادشاهان باب هيجدهم \_ اليشع پسر شافاط در حينى كه مشغول

شيار زمين بود ايلياى تِشى الياس بر وى گذر كرده رداى خود را بطرف وى افكند

اليشع گاوها را رها كرده در پى ايليا روان گشت و ملازمت او را اختيار نمود اوّل

پادشاهان ف 19 و 20 و چون خداوند اراده فرمود كه ايليا را باسمان بالا برد

ايليا و اليشع از اُردن عبور كرده و مشغول سخن گفتن بودند ناگاه عرّابه آتشين و

اسبان آتشين ميانهء ايليا و اليشع فاصله شده و ايليا در گردباد باسمان رفت و در

هنگام صعود رداى وى از دوشش بر زمين افتاده و اليشع آن را برداشت و روح ايليا بر

اليشع قرار گرفت و به نبوّت پرداخت دوّم پادشاهان ف 2

چهارم \_ در رسائل هنود مسطور است كه گرشنا رجعت خواهد كرد و كالكى اوتار و اميتا

بها باز گشت خواهد نمود راجع بكلمهء اوتار در دبستان المذاهب ذيل تعليم دوّم كه

راجع بعقائد هنود است چنين ميگويد گوهر آفريدگار از آن برتر است كه آفريده

كامياب شناسائى آن تواند گشت باين شناسائى و بندگى مكلّف اند لاجرم بر ايزد

متعال واجب است كه از حضرت صرفيّت و اطلاق نزول فرموده در هر نوعى از انواع ملك

و حيوان و انسان و امثال آن ظهور نموده ايشانرا كامياب شناساى خويش كرده اند و

هم گويند براى خواهش مطيعان و تسلى خاطر ايشان بخانهء اين جمع ظهور فرمايد و اين

ظهور را اوتار گويند .

پنجم \_ نزول عيسى از آسمان مسيحيان گويند مطابق مندرجات فصل اوّل اعمال رسولان

آيه 9

ص 103

تا آخر حضرت عيسى باسمان صعود فرمود و مراجعت خواهد نمود و مطابق مندرجات

مكاشفات يوحنا فصل اوّل آيهء 7 در حين رجعت هر چشمى او را خواهد ديد \_ بنا بر

اين منتظرند كه عيسى با هيكل جسمانى از آسمان ظاهرى نزول نمايد بى مناسبت نيست

در اين مقام تبيين و تفسيرى را كه راجع باين مطلب در كتاب گلشن حقايق ذكر شده

نقل نمائيم .

قول مسيحى \_ در خصوص از آسمان آمدن مسيح در اعمال حواريان فصل اول آيهء 9 الى

آخر و او اينها را گفته در پيش نظر آنها صعود نمود و ابر او را فرا گرفته از چشم

آنها پنهان كرد 10 هنگاميكه در هوا مينگريستند و او ميرفت ناگاه دو مرد سفيد

پوشى نزد آنها ايستاده بودند كه ميگفتند 11 اى مردان جليلى ايستاده در آسمان

نگرانيد همين عيسى كه از پيش شما باسمان صعود نمود خواهد آمد بهمانطور كه او را

ديديد رفت باسمان و غير از آسمان ظاهرى از آيات استنباط نميشود .

جواب بهائى \_ بعينه نظير و شبيه اين فقره را يهود منتظر بودند در دوّم ملوك فصل

2 آيهء 11 عرّاده و اسبان آتشين نمايان شدند كه ايشان را از يكديگر جدا ساخت و

ايلياه در گرد باد باسمان صعود نمود و اليشاع ديد و فريادى كرد اى پدرم اى

پدرم عرّاده اسرائيل و سوارانش او را ديگر نديدند و خبر نزولش را در فصل چهارم

ملاكى آيهء 5 ميفرمايد اينك من بشما پيش از ورود روز عظيم و مهيب خداوند همان

ايلياى پيغمبر را خواهم فرستاد در توراة عبرى مينويسد كه همان ايلياه يعنى

باسمان رفته را خواهم فرستاد ولكن در ترجمه فارسى همان را ننوشته اند ايضاً در

فصل 3 آيهء 1 اينك رسول خود را خواهم فرستاد و او در برابرم راه را آماده خواهد

كرد و خداونديكه متفحّصيد يعنى رسول عهديكه از او متبهجيد بناگهان بهيكلش خواهد

آمد و در انجيل لوقا باب اوّل آيه 17 تصريح فرموده كه اين رسول يحيى است و او در

پيش روى وى بروح و قوّه ايليا خواهد رفت تا كه مايل گرداند قلوب پدران را

ص 104

بجانب فرزندان نافرمانان را بفهم عاقلان تا قوم كاملى را براى خدا مهيّا نمايد و

نيز در انجيل متّى باب 11 آيهء 14 مسيح ميفرمايد هرگاه قبول نمائيد اين همان

ايلياه است كه آمدن وى ضرور بود هركس گوش شنوا دارد بشنود متّى باب 17 آيهء 12

بدرستيكه ايلياه آمده او را نشناختند آيهء 13 و شاگردان يافتند كه در بارهء يحيى

تعميد دهنده با ايشان تكلم مينمايد حال با وجود آن آيات تورات و انبياء چگونه

معتقديد يحيى متولّد شده از اليصابات همان ايلياه است كه باسمان صعود فرموده

بود پس بامر مسيح يحيى متولّد شدهء همان ايلياه شد زيرا مسيح از آسمان آمده

آينده از آسمان را ميشناسد نه اهل زمين و رجا دارم كه باين احتجاجات شما نيز با

موعود مسيح احتجاج ننمائيد و با مدّعى مثل آن باز ردّ (؟) و احتجاج يهود را

تجديد نفرمائيد زيرا كه آنها عيسى را باين جهت تصديق ننمودند كه گفتند ما موعود

منتظر آن مسيحى هستيم كه پيش از او ايلياه تولد نشده از آسمان بيايد پس جناب شما

كه بظهور معلوم عيسى از موهوم بنى اسرائيل گذشته ايد ديگر حقّ تمسّك بمقالات

آنها نداريد مگر وقتى خداى نخواسته هم آئين آنها بشويد و طلوع آفتاب روح قدسى

عيسوى را كه علم را منوّر فرموده انكار نمائيد .

 \*( باب چهارم از فصل سوّم )\*

در خصوص آنكه مسيح را در رجعت و نزولش از آسمان هر چشمى خواهد ديد .

سئوال مسيحى \_ كه بايد هر چشمى در وقت آمدن مسيح از آسمان او را ببيند در

مكاشفات يوحنّا فصل 1 آيهء 7 اينك با ابرها ميايد و هر چشمى او را ميبيند و

همچنين در فصل 24 متّى آيه 30 كه خواهند ديد فرزند انسانرا بر ابرهاى آسمانى كه

ميايد با قدرت و جلال عظيم .

جواب بهائى \_ مقصود از ديدن هر چشم چشم ظاهرى نيست بلكه چشم بصيرت و باطن است

ص 106

 چنانچه اشعيا ميفرمايد فصل 43 آيهء 8 قوميكه با وجود داشتن چشم ، كورند و با

وجود داشتن گوش ، كرند بيرون آر ايضاً فص 29 آيهء 10 زيرا كه خداوند بر شما روح

خواب سنگين ريخته چشمان شما را بست 11 و بجهت شما رؤياى هر چيز مثل كتاب ممهور

گرديده كه آن را بشناسنده كتابت داده ميگويند اين را بخوان ميگويد نميتوانم

چونكه مختوم است 17 در اندك زمانى لبنان بكشتزار مبدّل و كشتزار بارور بجاى جنگل

محسوب شود و در آن روز ( يعنى روز ظهور موعود ) كران كلام كتاب را خواهند شنيد و

چشم كوران از رفع شدن ظلمت و تاريكى خواهند ديد مقصود از اين آيات اين است كه از

كثرت عصيان چشم و گوش باطنى اسرائيل بسته ميشود و در وقت بارور شدن لبنان يعنى

بتجلّى يوم ظهور مجدّد چشم و گوش باطنى اسرائيل باز ميشود كه كتاب را خوانده و

معنى آنرا ميفهمند يعنى اشخاص دانشمند نه شرير چنانچه دانيال در فصل 12 آيهء 10

ميفرمايد بسيارى پاك و سفيد خواهند شد امّا شريران شريرانه رفتار خواهند كرد و

هيچيك از شريران درك نخواهند نمود امّا دانشمندان درك خواهند كرد اشعيا فصل 35

آيهء 1 ميفرمايد بيابان و زمين خشك شادمان و صحرا مسرور شده مثل گل شكوفه خواهد

نمود بلكه بسرور و سرود خرّمى خواهد نمود و شوكت لبنان و زينت كرمل وشارون بان

عطا كرده خواهد شد و ايشان بهاى خداوند را و عظمت خداى ما را خواهند ديد 4 و بدل

طپيدگان بگوئيد قوى شده مترسيد اينك خداى شما بخصوص انتقام و خدا جهت سزا ميايد

بلكه شما را نجات خواهد داد آيهء 5 آنگاه چشم كوران مفتوح و گوشهاى كران باز

خواهد شد 6 آن زمان لنگ مثال غزال بر خواهد جهيد و زبان گنگ ترنم خواهد نمود پس

بمضامين اين آيات و كلمات ثابت ميشود كه در هر ظهور كور و كر و گنگ باطنى بينا و

شنوا و گويا ميگردد خاصّه در ظهور خداوند خدا و اَب جليل آسمانى و مقصود حضرت

مسيح هم در متّى فصل 11

ص 107

آيهء 5 همين است كه ميفرمايد كوران بينا ميگردند و لنگان برفتار ميايند و

ابرصان طاهر و كران شنوا و مردگان زنده ميگردند و فقيران بشارت ميشنوند چنانكه

اشعيا فرمود كه بسته شدن چشم و گوش باطنى است و باز شدن او هم باطنى است نه

ظاهرى و در فصل 5 يرميا ميفرمايد آيهء 21 كه اى قوم ابله و بيدل اين را بشنويد و

با وجود داشتن چشم نميبينيد و با وجود داشتن گوش نميشنويد (؟) و علاوه بر اين

مضامين بعينه نظير همين را اشعيا در ظهور مسيح ذكر ميفرمايد باب 4 آيهء 3 قائلى

فرياد ميكند كه راهى از براى خداوند در بيابان مهيّا سازيد و شاهراهى در صحرا

از براى خداى ما مستقيم نمائيد 5 و جلال خداوند جلوه گر ميگردد كه تمامى بشر

جميعاً خواهند ديد زيرا كه دهان خداوند چنين فرموده است و خود مسيح در انجيل

يوحنّا شهادت ميدهد و تصديق اين آيه را ميفرمايد كه مقصود از جلال خدا منم و آن

آواز آواز يوحنّا است باب 1 آيهء 23 گفت يوحنّا من آواز آنكسم كه در بيابان

فرياد ميكند كه راه خداوند را درست كنيد چنانچه اشعيا پيغمبر گفته است الى آخر و

حال آنكه حضرت مسيح در وقت آمدنش نه با جلال ظاهرى بود و نه چشم بشر تماماً او

را ديدند ص 125 تا ص 130 .

ششم \_ نزول عيسى بعد از ظهور مهدى در كتب معتبره اهل سنت و جماعت و احاديث

مقبولهء شيعه وارد شده است از جمله احاديثى كه سنّى و شيعه هر دو از حضرت رسول

روايت كرده اند اين حديث است كه رسول اللّه فرموده لَو لَم يَبِق مِن الدّنيا

اِلّا يَوْمٌ واحِدٌ اَطَوَّلَ اللّهُ ذلِكَ الْيَومَ حَتّى يَخْرُجَ فيهِ

وَ لَدَى الْمَهْدى ثُمَّ يَنْزِلُ عيسى وَ يُصَلّى خَلفَهُ وَ يَبْلُغُ

سُلطانهُ المَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ اين حديث چنانكه ذكر شد مقبول الطرفين است

علماى شيعه از قبيل شيخ صدوق در كتاب كمال الدين و شيخ طوسى در كتاب الغيبة و

علّامه مجلسى در بحار

ص 107

الانوار جلد سيزدهم اين حديث را نقل نموده اند و از علماى اهل سنّت حافظ ابو

نعيم و غيره اين خبر را روايت كرده اند در كتاب صحيح بخارى براى نزول عيسى باب

مخصوصى معيّن شده و احاديث بسيارى از رسول اللّه راجع بنزول عيسى نقل كرده .

هفتم \_ رجعت حسينى بعد از ظهور قائم از عقائد شيعه اثنى عشريّه است كه بر حسب

احاديث مرويّه از ائمه اطهار منتظر ظهور قائم و رجعت حسينى هستند احاديث در اين

خصوص بسيار است از جمله در بحار مجلد سيزدهم و كتب معتبرهء ديگر حديثى روايت شده

كه در اين مقام آنرا با ترجمه اش از كتاب استدلاليّه نثر جناب نعيم نقل مينمائيم

عَنْ صالِح بْن سَهل عَنْ ابى عَبد اللّه فى قوله تعالى (؟) وَ قَضيْنا اِلى

بَنى اِسْرائيلَ فِى الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِى الْأَرْض مَرَّتَيْنِ قَتل

علىٍّ وَ طعن الْحَسَن وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبيراً قتل الْحُسين فَاِذا

جاءَ وَعَدُ اُوليهُما نَصر دَمِ الْحُسين وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً

قِيامُ الْقائِم ثُمَّ رَدَذْنا لَكُم الكَرَّةَ عَلَيْهِم وَ

اَمْدَدْناكُم بِاَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُم اَكْثَر نَفيراً خُروج

الحُسين فِى الكَرّة فِى سَبعين رَجُلاً مِنْ اصحابه عَليهم البيض الذّهب لكلّ

بيضة وَ جهان وَ المؤدّى الى النّاس انّ الحسين قَد خَرَج فى اصحابه حتّى

لا يشكّ (؟) فيه المؤمنونَ وَ انّه ليس بِدَجّال وَ شيطان الأمام الّذى

بينَ اظهر النّاس يومئذٍ فَاذا اسْتقرّ عِنْدَ المؤمن انّه الحسين لا يشكّون

فيه و بلّغ عَن الحُسين الحجّة القائم بين اظهرُ النّاس وَ صَدّقه

المؤمنُونَ بِذلكَ جاءَ الحجّة الموت فيكُون الّذى يَلى غسله و كفنه وَ

حنُوطه وَ ايلاجه حفرته الحُسين وَ يَملكهم الحسين حتّى يَقعَ حاجباه عَلى

عينيه يعنى صالح بن سهل از صادق آل محمّد در تفسير آيهء وَ قَضينا اِلى بنى

اسرائيل روايت

ص 108

كند كه فساد در زمين دو مرتبه قتل امير المؤمنين و طعن حضرت امام حسن است اما

سركشى و طغيان بزرگ قتل حضرت امام حسين و وعدهء اولى نصرت نمودن و خونخواهى حسين

است بجمعى از بندگان سخت صاحب يأس شديد مثل مختار و سبت و غيره و وعدهء محتوم

خدا قيام قائم است و رجعت ميدهيم شما را بار ديگر و مدد ميدهيم شما را باموال و

اولاد و بسيار ميفرمائيم شما را مقصود ظهور حسين است با اصحاب او كه هفتاد نفرند

و ايشان خودهاى مطلّا بر سر دارند كه هر خود صاحب دو وجه است وجهى از حضرت اعلى

و وجهى از طلعت ابهى و ندا داد من ميروم كه براستى حسين ظهور نمود تا آنكه شك

ننمايند در او مؤمنين و بدانند كه او دجّال و شيطان نيست بلكه امام بر حق است

ميان مردم پس چون امامت او مستقر شود در مومنين كه او است حسين و آن حضرت حجة

القائم تبليغ خود را براى حسين اتمام نمايد و مؤمنين تصديق اين امر كنند زمان

موت قائم فرا رسد پس حسين است كه آنحضرت را غسل دهد و كفن و حنوط نمايد و بخاك

سپارد پس حسين بر ايشان سلطنت نمايد تا زمانيكه ابروهاى او بر چشمان مباركش فرود

آيد اوّل ملاحظه فرمائيد كه حكايت بنى اسرائيل را تفسير بال محمد ميفرمايد و

معنى رجعت را ظاهر ميسازد ثانى ظهور قائم آل محمد را با ظهور حسينى در يك زمان

بيان ميكند رسوم قائم را مبلغ و مبشر حسين ميشمارد و چهارم مخالف حسين را بمقام

دجال و شيطان وصف ميكند چنجم حسين را مباشر كفن و دفن آنحضرت ميفرمايد چنانكه

بامر مبارك حسين جسد مبارك قائم را از تبريز بطهران مدتى در امامزاده حسن و

مدّتى در محل ديگر كفن و دفن شد تا آنكه بالاخره بارض مقدس مطابق خبر نبوى ص

انتقال يافت كه ابو سعيد حذرى ميفرمايد (؟) خدا مردمى را مبعوث ميفرمايد از اهل

بيت من كه عمل مينمايد بسنّت من و بركت آسمانى بر او نازل ميشود و گنجهاى زمين

بر او ظاهر ميشود و جهان را پر از عدل مينمايد و هفت سال بر امّت من سلطنت ميكند

ص 109

و نزول او در بيت المقدّس خواهد بود ص 93 تا ص 95

پس از اين مقدّمات بمعنى رجعت و شرح آن ميپردازيم حضرت بهاءاللّه در كتاب ايقان

ميفرمايد : اى دوست من اگر قدرى در سموات معانى فرقان طيران فرمائى و در ارض

معرفت الهى كه در آن مبسوط گشته تفرّج نمائى بسيار از ابواب علوم بر وجه آنجناب

مفتوح شود و خواهيد يقين نمود بر اينكه جميع اين امور كه اليوم اين عباد را منع

مينمايد از ورود در شاطى بحر ازلى بعينها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را

منع نموده از اقرار بان شمس و اذعان بان و همچنين بر اسرار رجعت و بعثت مطلع

شوى و باعلى غرف يقين و اطمينان مقرّ يابى از جمله اينكه روزى جمعى از مجاهدان

آن جمال بيمثال و محرومان از كعبه لايزال از روى استهزاء عرض نمودند اِنَّ

اللّهَ عَهِدَ النيا اَنْ لا نُؤمِنَ لِرَسُولٍ حتّى يأتين بِقُربانٍ

تَاكُلُه النّارُ ( سوره آل عمران ) مضمون آن اين است كه پروردگار عهد كرده است

بما كه ايمان نياوريم برسولى مگر آنكه معجزهء هابيل و قابيل را ظاهر فرمايد يعنى

قربانى كند و آتشى از آسمان بيايد و آن را بسوزاند چنانچه در حكايت هابيل شنيده

اند و در كتب مذكور است آنحضرت در جواب فرمودند قَدْ جاءَكُوْ رُسُلٌ مِنْ

قَبْلى بِالْبَيّناتِ وَ بِالَّذى قُلْتُم فَلَمْ قَتَلْتُمُوهُم اِنْ كُنتُم

صادقين َ ( سوره آل عمران ) ترجمه آن اين است كه آنحضرت فرمودند آمد بسوى شما

پيش از من رسولهاى پروردگار بابيّنات ظاهرات و بانچه شما ميطلبيد پس چرا كشتيد

آن رس پروردگار را اگر هستيد راستگويان حال انصاف دهيد بر حسب ظاهر آن عباد كه

در عصر و عهد آنحضرت بوده اند كجا در عهد آدم يا انبياى ديگر بودند كه چند هزار

سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان مَعَ ذلك چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابيل و

يا انبياى ديگر را بعباد زمان خود فرمودند چارهء ندارى يا اينكه نَعُوذ بِاللّه

نسبت كذب و

ص 110

و كلام لغو بانحضرت بدهى يا بگوئى آن اشقيا همان اشقيا بودند كه در هر عصرى با

نبيّين و مرسلين معارضه مينمودند تا آنكه بالاخره همه را شهيد نمودند درست در

اين بيان تفكّر فرما تا نسيم خوش عرفان از مصر رحمان بوزد و جان را از بيان خوش

جانان بحديقهء عرفان رساند اين بود كه مردم غافل چون معانى اين بيانات بالغهء

كامله را ادراك نمينمودند و جواب را بگمان خود مطابق سئوال نمييافتند لهذا نسبت

عدم علم و جنون بان جواهر علم و عقل ميدادند و همچنين در آيهء ديگر ميفرمايد

تعرّضا باهل زمان وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَففْتِحُونَ عَلى

الَّذينَكَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِه فَلَعْنَتَهُ

اللّه عَلَى الْكافِريْنَ ميفرمايد بودند اين گروه كه با كفّار مجاهده و قتال

مينمودند در راه خدا و طلب فتح مينمودند براى نصرت امر اللّه پس چون آمد ايشان

را آن كسى كه شناخته بودند كافر شدند باو پس لعنت خدت بر كافران حال ملاحظه

فرمائيد كه از آيه چنين مستفاد ميشود كه مردم زمان آنحضرت همان مردمى بودند كه

در عهد انبياى قبل براى ترويج آن شريعت و ابلاغ امراللّه مجادله و محاربه

مينمودند وَ حال آنكه مردم عهد عيسى و موسى غير مردم زمان آنحضرت بودند و ديگر

آنكه كسى را كه از قبل شناخته بودند موسى بود صاحب تورات و عيسى بود صاحب انجيل

مع ذلك چرا آنحضرت ميفرمايد چون آمد بسوى ايشان آنكسيكه او را شناخته بودند كه

عيسى باشد يا موسى باو كافر شدند و حال آنكه آنحضرت نظر بظاهر موسوم باسم ديگر

بودند كه محمّد باشد و از مدينهء ديگر ظاهر شدند و بلسان ديگر و شرع ديگر آمدند

مع ذلك چگونه حكم آيه ثابت ميشود و ادراك ميگردد حال حكم رجوع را ادراك فرما كه

بچه صريحى در خود فرقان نازل شده و احدى تا اليوم ادراك آن ننموده حال چه

ميفرمائيد اگر ميفرمائيد آنحضرت رجعت انبياى قبل بودند چنانچه از آيه مستفاد

ميشود و همچنين اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آيات مذكوره هم

رجعت عباد قبل واضح و لائح است و اگر انكار كنند برخلاف حكم كتاب

ص 111

كه حجّت اكبر است قائل شده اند پس همين قسم حكم رجع و بعث و حشر را در ايّام

ظهور مظاهر هويّه ادراك نما تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافيه منيره بعين

راس ملاحظه فرمائى و غبارهاى جهل و نفس ظلمانى را باب رحمت علم رحمانى پاك و

منزّه نمائى كه شايد بقوّت يزدانى و هدايت سبحانى و سراج نورانى سبيل هدايت را

از شام ضلالت تميز دهى و فرق گذارى ص 123 تا ص 127

حضرت عبدالبهاء در كتاب مفاوضات ميفرمايد :

جمال مبارك در ايقان بيان اين مطلب را مفصّل و مشروح مرقوم فرموده اند بخوانيد

حقيقت اين مسئله واضح و مشهود گردد چون حال سؤآل نموديد مختصر بيانى نيز ميشود

عنوان اين مسئله را از انجيل نمائيم ، در انجيل مصرّح كه چون يحيى بن زكريّا

ظاهر شد و مردم را بملكوت اللّه بشارت ميداد از او پرسيدند كه تو كيستى آيا مسيح

موعودى فرمود من مسيح نيستم پس سؤآل كردند آيا تو ايليائى گفت نيستم از اين

بيان ثابت و محقّق شد كه حضرت يحيى بن زكريّا ايليا معهود نيستند ولى در يوم

تجلّى در جبل طابور حضرت مسيح تصريح فرمودند كه يحيى بن زكريّا ايلياى موعود بود

در فصل 9 آيهء 11 از انجيل مرقس ميفرمايد پس از او استفسار كردند و گفتند چرا

كاتبان ميگويند كه الياس بايد اوّل بيايد او در جواب ايشان گفت كه الياس البتّه

اول ميايد و همه چيز را اصلاح مينمايد و چگونه در بارهء پسر انسان مكتوب است كه

ميبايد زحمت بسيار كشد و حقير شمرده شود لكن بشما ميگويم كه الياس هم آمد و با

وى آنچه را خواستند كردند و در انجيل متى فصل 17 آيهء 13 ميفرمايد انگاه شاگردان

دريافتند كه در باب يحياى تعميد دهنده بايشان سخن ميگفت حال از يوحنّاى معمّدان

پرسيدند كه آيا تو ايليا هستى گفت نيستم و حال آنكه در انجيل ميفرمايد يوحنّاى

معمدان نفس ايلياى موعود بود و مسيح نيز تصريح ميفرمايد پس اگر حضرت يوحنّا حضرت

ايليا بود چرا فرمود

ص 112

من ايليا نيستم و اگر ايليا نبود چگونه حضرت مسيح ميفرمايد كه او ايليا بود پس

در اين مقام نظر بشخصيّت نيست نظر بحقيقت كمالات است يعنى آن كمالاتى كه در حضرت

ايليا بود آن كمالات بعينه در يوحنّاى معمّدان تحقّق داشت پس حضرت ايلياى موعود

يوحنّاى معمدان بود اينجا نظر بذات نيست نظر بصفات است مثلاً پارسال گلى بود

امسال هم گل آمده است من ميگويم گل پارسال باز آمد حال مقصدم نيست كه نفس آن گل

بشخصيّت خويش بعينه آمده است امّا چون اين گل بصفات آن گل پارسال است يعنى بهمان

رائحه و لطافت رنگ و شكل است لذا ميگويند گل پارسال آمده و اين گل آن گل است

بهار ميايد ميگويئم باز بهار پارسال آمد بجهت آنكه آنچه در بهار پارسال بود در

اين بهار نيز موجود اين است كه حضرت مسيح ميفرمايد آنچه در زمان انبياى سلف واقع

جميع را خواهيد ديد و بيان ديگر نمائيم دانهء سال گذشته كاشته شد شاخه و برگ

پيدا شد شكوفه و ثمر هويدا گشت نهايت باز دانه شد اين دانهء ثانى چون كشته گردد

شجر رويد باز آن ورق آن شكوفه آن شاخه و آن ثمر عود و رجعت نمايد و آن شجر ظاهر

شود چون اوّل دانه آخر هم دانه گوئيم كه دانه رجوع كرده چون نظر بماده شجر

نمائيم اين ماده ديگر است و چون نظر بشكوفه و برگ و ثمر نمائيم همان رائحه و ظعم

و لطافت حاصل است پس آن كمال شجرى دوباره عود نمود بهمچنين چون نظر بشخص كنيم

شخص ديگر و چون نظر بصفات و كمال كنيم همان صفات و كمال عود نموده پس حضرت مسيح

فرمود اين ايلياست يعنى اينشخص مظهر فيض و كمالات و اخلاق و صفات و فيوضات ايليا

است و يوحنّاى معمدان گفت من ايليا نيستم حضرت مسيح نظر بصفات و كمالات و اخلاق

و فيوضات هر دو داشتند و يوحنا نظر بماده و شخصيت خويش داشت مثل اين چراغ حاضر

شب پيش بوده و امشب نيز روشن و شب آينده ايضاً لامع گوئيم كه چراغ امشب همان

سراج ديشب است و آن چراغ رجوع كرده مقصد نور است نه روغن و فتيل و شمعدان و اين

تفاصيل در رسالهء ايقان مشروح و مفصّل ( مطلب لج )

ص 113

مرحوم نعيم در استدلاليّه منظوم خود در بارهء رجعت بياناتى مفصّل دارد از جمله

ميفرمايد :

معنى بعث را خدا فرمود فَلِمَ نَقْتُلُون بما فرمود

باز هم بر ملا و ظاهر و فاش از چه كشتيد انبيا فرمود

مفاد اين دو بيت اشاره است بايات نازله در قرآن سورهء بقره آيهء 87 و 91 كه از

قبل ذكر شده

معنى رجعت احمد مرسل النَّبيّونَ فَاَنَا فرمود

اشاره ببيان مبارك رسول اللّه است كه فرمود اَمَّا النَّبيّونَ فَاَنَا .

آدم و نوح و موسى و عيسى ها منم شاه اوليا فرمود

اشاره به بيانات حضرت على بن ابى طالب است كه در خطبه طنّجيّه (؟) از لسان مبارك

جارى شده است مرحوم سيّد كاظم رشتى شرحى بر اين خطبه نگاشته كه بطبع رسيده است

و از جمله بيانات مباركه در آن خطبه اين است اَنَا اللَّوْح الْمَحْفُوظ اَنَا

جَنْبُ اللّه اَنَا قَلْب اللّه اَنَا اِنَّ اِلَيْنا اِيابَهم ثُمَّ اَن

عَليْنا حِسابَهُمْ ... اَنَا الَّذى عِنْدَهُ عَلْم الْكِتابِ وَ ما يَكُون

اَنَا ادَمُ الْاَوَّل اَنَا نُوحُ الْاَوّل اَنَا ابْرهيم الخَليل حينَ

الْقِىَ فِى النّار اَنَا مُوسى اَنَا مُوْنِسُ الْمُوْمِنينَ الى اخر اين

خطبه بسيار مفصل و در كتب معتبره مانند مشارق الانوار شيخ رجب برسى و غيره

مسطور است در كتاب مستطاب ايقان از لسان مبارك راجع بحديث نبوى و علوى كه ذكر

شد آياتى نازل شده قوله تعالى معلوم آنجناب بوده كه حاملان امانت احديه كه در

عوالم ملكيّه بحكم جديد و امر بديع ظاهر ميشوند چون اين اطياء (؟) عرش باقى از

سماء مشيت الهى نازل ميگردند و جميع بر امر مبرم ربّانى قيام ميفرمايند لهذا حكم

يك نفس و يك ذات را دارند چه جميع از كأس محبت الهى شاءبند و از اثمار شجره

توحيد

ص 114

مرزوق و اين مظاهر حق را دو مقام مقرّر است يكى مقام صرف تجريد و جوهر تفريد و

در اينمقام اگر كل را بيك اسم و رسم موسوم و موصوف نمائى بأسى نيست چنانچه

ميفرمايد لا يُفَرَّق بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُله زيرا كه جميع مردم را بتوحيد

الهى دعوت ميفرمايند و بكوثر فيض و فضل نامتناهى بشارت ميدهند و كلّ بخلع نبوّت

فائزند و برداء مكرمت مفتخر اين است كه نقطه فرقان ميفرمايد اَمَّا

الْنَّبِيّونَ فَاَنَا و همچنين ميفرمايد منم آدم اوّل و نوح و موسى و عيسى و

همين مضمون را طلعت علوى هم فرموده اند و امثال اين بيانات كه مشعر بر توحيد آن

مواقع تجريد است از مجارى بيانات ازليّه و مخازن لئالى علميّه ظاهر شده و در كتب

مذكور گشته و اين طلعات مواقع حكم و مطالع امرند و امر مقدس از حكبات كثرت و

عوارضات تعدّد است اين است كه ميفرمايد وَ ما اَمْرُنا اِلّا واحِدَةٌ و چون

امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنين ائمه دين و سراجهاى يقين

فرمودند اَوَّلُنا مُحَمَّدٌ وَ اخِرُنا مُحَمَّدٌ وَ اَوْسَطُنا مُحَمَّدٌ

ص 127 و ص 128

هم قيامت منم بروح حيات حضرت روح برملا فرمود

اشاره به بيان مباركه حضرت مسيح است كه در باب 11 انجيل يوحنا آيهء 25 ميفرمايد

من قيامت و حيات هستم هر كه بمن ايمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر كه

زنده بود و بمن ايمان آورد تا بابد نخواهد مرد .

دَعِ الْاَمْواتَ تُدْفِنُ الْمَوْتى زنده و مرده را جدا فرمود

اشاره بمندرجات انجيل لوقا فصل 9 آيهء 21 ببعد است كه عيسى بشاگرد خود كه اجازهء

دفن پدر خود را خواست فرمود مردگان را واگذار تا مردگان دفن كنند .

گر نه قائم مجدّد دين است از چه در حمد اِهْدِنا فرمود

ص 115

اشاره بايهء سورة الحمد است كه ميفرمايد اِهْدِنَا الصِّراط الْمُسْتَقيم .

نه حلول و تناسخ است ظهور حق بما وعدهء لقا فرمود

اشاره باين مطلب است كه مسئله رجعت قضىّ تناسخ نيست براى تبيين اين مسئله

 خوب است به مفاوضات رجوع كنيم حضرت عبدالبهاء ميفرمايند در كتب مقدسه و صحف

الهيّه ذكر رجعت موجود ولى نادانان پى بمعنى آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زيرا

مقصود انبياى الهى از رجوع رجوع ذاتى نيست بلكه رجوع صفاتى است يعنى رجوع مظهر

نيست رجوع كمالات است انتهى ص 213 .

جناب ابوالفضائل در يكى از رسائل خود ميفرمايد مقصود اصلى انبياء و مرسلين از

ذكر رجع و بعث بشارت عباد است بظهور بعد و رجوع جميع ما وقع فى القبل مطابقه

النعل بالنعل تا مردم گمان نكنند كه آفتاب حقيقت را من بعد طلوعى نه و ربيع

عرفان الهى را ديگر رجوعى نخواهد بود و نفوس مستعده منتظر باشند ظهور مظاهر

الهيّه را و مترصّد گردند رجوع حقيقت اوّليه را تا در حين هبوب آن نسيم روحانى و

طلوع آن رخشنده آفتاب يزدانى ارواح عاليه از قبور ابدان مبعوث گردند و جهان را

بروح جديد زندگى بديع بخشند و عالم را بازهار علم و دانش بيارايند تا اثمار

موعود در اشجار وجود بر نهج ظهور قبل بحيّز بروز آيد و جميع ما هُو المستور فى

باطن الاشخاص ظاهر و باهر گردد و اين است مقصود از عود و رجوع و الّا نظر

بمشخّصات اعتباريّه ارواح را پس از مفارقت ابدان ديگر باين عالم رجوعى نخواهد

بود و طير روح پس از صعود باعلى عليين ديگر باسفل السافلين هابط نخواهد شد و اگر

مقصود از خلقت جهان و آفرينش جهانيان همين ادراك و لذّات فانيه جسمانيّه باشد و

آفرينش بعالم جسمانى محدود و منحصر گردد العياذ باللّه فعل حضرت حكيم لغو شود ؟

ص 116

و وعدهء انبياء و مرسلين ناقص ماند اين است كه حق جلّ ذكره و عزّ اسمه در لوح

مبارك سيد يوسف اصفهانى از وجود عوالم روحانى و عدم تحديد عوالم الهيّه بعوالم

جسمانى بكمال تصريح اخبار فرموده و پرده از وجه اين مسئله غامضه بنهايت لطف

برگشوده خلاصه قبله من بكمال يقين واثق باش كه انسان را پس از موت بهيچوجه باين

عالم رجوعى نيست و مرغ روح را پس از پرواز بعوالم بقا و كمال بدين دامگاه نقص و

زوال نزولى نه برخشنده خورشيد ايزدى سوگند بهمان نمودار يزدانى قسم كه اگر عوالم

منحصر باين عالم جسمانى بودى هرگز مظاهر امر و مهابط وحى كه مشارق عزّت و

استغناء و معادن دانش و بينش و هُدى ميباشند تحمّل بلايا نميفرمودند و براى

لذائذ جسمانيّه معارضه با اهل دنيا نمينمودند معلوم است كه مقصودشان عالمى است

از انديشهء عباد بيرون و دريافت رتبه ايست از تصوّر اهل اين جهان افزون وَ

لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشاةَ الْاُولى فَلوْ لا تَذَكَّرُونَ انتهى

راجع ببطلان تناسخ در بيانات الهيّه مطالب بسيار موجود از جمله حضرت عبدالبهاء

در كتاب مفاوضات ميفرمايد آنچه گفته ميشود ما را مقصد بيان حقيقت است ، توهين

عقائد ملل ديگر نيست ، مجرّد بيان واقع است و بس و الّا بوجدان نفسى تعرض ننمائيم

و اعتراض روا نداريم پس بدان تناسخيان بر دو قسمند قسمى معتقد بعقاب و ثواب

معنوى در عالم اخروى نيستند لهذا برآنند كه انسان به تناسخ و رجوع باين عالم

مجازات و مكافات بيند و نعيم و جحيم را حصر در اين جهان دانند و بجهان ديگر قائل

نيستند و اين فرقه ايضاً بر دو قسمند بعضى برآنند كه انسان گاهى در رجوع باين

عالم بصورت حيوان درآيد تا مجازات شديده بيند و بعد از حمل عذاب اليم از عالم

حيوان دوباره بعالم انسان آيد و اين را تواسخ نامند و قسم ديگر برآنند كه از

عالم انسان بعالم انسان رجوع كند و در رجوع ثواب و جزاى زندگانى اوّل مشاهده

نمايد و اين را تناسخ گويند و هر دو فرقه بجهانى غير اينجهان

ص 117

قائل نيستند و فرقهء ديگر از اهل تاسخ بعالم اخروى قائل و تناسخ را واسطهء تكامل

شمرند كه انسان بذهاب و اياب در اين جهان بتدريج كسب كمالات نمايد تا آنكه بمركز

كمال رسد يعنى نفوس تركيب از مادّه و قوتند ماده در بدايت يعنى دور اوّل ناقص

است و چون مكرّر باين عالم آيد ماده ترقى نمايد و صفا و لطافت حاصل كند تا مانند

آئينه شفاف گردد و قوّت كه عبارت از روح است بجميع كمالات در آن تحقق يابد اين

است مسئله اهل تناسخ و تواسخ مختصراً بيان شد اگر بتفصيل پردازيم اوقات تعطيل

شود همين مجمل كفايت است و دلائل و براهين عقليّه بر اين مسئله ندارند مجرّد

تصور و استنباط از قرائن نه برهان قاطع بايد از معتقدان تناسخ برهان طلبيد نه

قراين و تصوّر و وجدان ولى شما از من دلائل و براهين امتناع تناسخ ميجوئيد لهذا

بيان امتناع بايد نمود اول برهان امتناع اين است كه ظاهر عنوان باطن است و ملك

آئينهء ملكوت و عالم جسمانى مطابق عالم روحانى پس در عالم محسوس ملاحظه نما كه

تجلّى مكرّر نيابد چه كه هيچ كائنى از كائنات بديگرى من جميع الوجوه مشابه و

مماثل نه آيت توحيد در جميع اشياء موجود و پديد اگر خزائن وجود مملوّ از دانه

گردد و دانه را من جميع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل و بدون امتياز نيابى لابدّ

فرق و تمايزى در ميان چون برهان توحيد در جميع اشياء موجود و وحدانيّت و

فردانيّت حق در حقائق جميع كائنات مشهود پس تكرّر تجلّى واحد ممتنع و محال لهذا

تناسخ كه تكرر ظهور روح واحد بماهيّت و شئون سابق در اين جهان تجلى واحد است و

اين مستحيل و غير ممكن و چون از براى هر كائنى از كائنات ناسوتيّه تكرّر بتجلى

واحد محال و ممتنع پس از براى كائنات ملكوتيه نيز تكرّر در مقامى از مقامات چه

در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحيل زيرا ناسوت مطابق ملكوت است ولى در

كائنات ناسوتيّه من حيث النوع عود و رجوع واضح يعنى اشجاريكه در سنين سابق برگ و

شكوفه و ثمر نموده بودند در سنه لا حق

ص 118

نيز بعينه همان اوراق و ازهار و اثمار ببار آورند اين را تكرّر نوع گويند و اگر

كسى اعتراض نمايد كه آن ورق و شكوفه و ثمر متلاشى شد و از عالم نبات بعالم جماد

تنزّل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تكرّر يافت جواب اين است كه

شكوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشى شد و آن عناصر مركبه تحليل گشت و در اين فضا

تفريق شد آن اجزاء مركبهء برگ و ثمر پارسال بعينها بعد از تحليل دوباره تركيب

نگشته و عود ننموده بلكه از تركيب عناصر جديده نوعيّت عود كرده و همچنين جسم

انسان بعد از تحليل متلاشى گردد و اچزاه مركبه تفريق شود و اگر چنانچه از عالم

جماد و يا نبات دوباره اين جسم عود كند اين جسم بعينه اجزاء مركبهء انسان سابق

نبوده آن عناصر تحليل شد و تفريق گشت و در اين فضاى واسع منتشر شد بعد اجزاء

ديگر از عناصر تركيب گشت و جسم ثانى شد و شايد جزئى از اجزاء انسان سابق در

تركيب انسان لاحق داخل شود امّا آن اجزاء بتمامها و عينها بدون زياده و نقصان

محفوظ و مصون نمانده تا دوباره تركيب و امتزاج انسان لاحق بوجود آيد و استدلال

شود باينكه اين جسم بتمام اجزاه عود نموده و شخص اوّل شخص ثانى شده بناء عليه

(؟) تكرّ= حاصل گرديده و روح مانند جسم بعينه عود و تكرّر نموده و بعد از فوت

بذاته رجوع باين عالم فرموده و اگر گوئيم كه اين تناسخ بجهت حصول كمال است تا

ماده كسب صفا نمايد و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهاى كمال در او ظاهر شود اين نيز

تصوّر محض است زيرا بر فرض تصديق اين مطلب در تجدّد و عود تغيير ماهيّت ممكن نه

زيرا جزهر نقص بعود و رجوع حقيقت كمال نگردد ظلمت صرف بعود و رجوع حقيقت

ملكوتيّه نشود شجرهء زقوم از آنچه تكرّر يابد ثمر شيرين ندهد و شجره طيبه هرچه

عود كند ميوهء تلخ ببار نيارد پس معلوم شد كه تكرّر و رجوع بعالم ناسوتى مورث

كمال نشود و اين تصوّر را برهان و دليلى

ص 119

نه عبارت از افكار است بلكه مدار حصول كمال فى الحقيقه فيض پروردگار حضرات

تياسفيها برآنند كه انسان در قوس صعود بكرات و مرات عود و رجوع نمايد تا اينكه

بمركز اعلى رسد در آن مقام ماده مرآت صافى شود و انوار روح بنهايت قوّت سطوع كند

و كمال ذاتى حاصل گردد و حال آنكه مسلّم مدقّقين مسائل الهيه است كه عوالم

جسمانى بنهايت قوس نزولى منتهى گردد و مقام انسان نهايت قوس نزول و بدايت قوس

صعود است كه مقابل مركز اعلى است ديگر از بدايت تا نهايت قوس صعود مراتب

روحانيه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول

بجسمانيّات منتهى گردد و قوس صعود بروحانيات و نوك پرگار در ترسيم دائره حركت

قهقرى ننمايد زيرا منافى حركت طبيعى و نظم الهى است و الّا انتظام دائره برهم

خورد و از اين گذشته عالم ناسوتى را چندان قدر و مزيّتى نه كه انسان بعد از نجات

از اين قفس دوباره آرزوى اين دام نمايد بلكه بفيض ابدى استعداد و قابليّت حقيقت

انسان بسير در مراتب وجود ظاهر و عيان گردد نه بتكرّر و رجوع اين صدف هر درّ و

خزف كه در كمون دارد چون يكمرتبه دهان گشايد ظاهر و عيان شود و اين گياه چون

يكمرتبه برويد خار يا گل ببار آرد احتياج بانبات ثانى نيست و از اين گذشته سير و

حركت در عوالم بخط مستقيم بر نظم طبيعى سبب وجود است و حركت منافى نظم و وضع

طبيعى سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافى حركت طبيعى و مخالف نظم الهى

لهذا از رجوع حصول وجود ممتنع و مستحيل مانند آن است كه انسان بعد از خلاصى از

عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نمايد ملاحظه نمائيد كه اهل تناسخ و تواسخ را چه

تصور است جسم را ظرف شمرند و روح را مظروف دانند مانند آب و جام اين آب از اين

جام فراغت نموده و در جام ديگر عود كرد اين تصوّر ملعبهء صبيان است آن قدر

ملاحظه نكنند كه روح از مجرّدات است و دخول

ص 120

و خروج ندارد نهايت اين است كه تعلّق بتن مانند آفتاب بائينه حاصل نمايد و اگر

چنانچه روح بسبب تكرّر رجوع بعالم جسمانى قطع مراتب نمايد و كمال ذاتى يابد بهتر

آن بود كه پروردگار روح (؟) را امتداد حيات در عالم جسمانى ميداد تا اكتسابات

كمالات و فيوضات مينمود لزوم چشيدن جام هلاك و حصول حيات ثانى نبود اين فكر

اصلاً از تصوّر حصر وجود در اين جهان فانى و انكار جانهاى الهى در بعضى از

تناسخيان منبعث و حال آنكه عوالم الهى نامتناهى اگر عوالم الهى باين عالم جسمانى

منتهى گردد ايجاد عبث شود بلكه وجود ملعبهء صبيان گردد كه نتيجه اين كائنات نا

متناهى وجود اشرف انسانى آن نيز ايّامى چند در اين دار فانى زهاب و اياب نمايد و

مكافات بيند عاقبت كل كامل گردند و ايجاد الهى و كائنات موجودهء نامتناهى تكميل

و منتهى شوند الوهيّت ربّانيه و اسماء و صفات الهيه در حق اين كائنات روحانيّه

موجوده الان از تأثير معطّل و معوّق گردد سُبْحانَ رَبَّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ

عَمّا يَصِفُونَ مانند عقول قصيرهء فلاسفهء سلف مثل بطلميوس و سائرين كه چنين

اعتقاد و تصوّر مينمودند كه جهان حيات و وجود محصور در اين كرهء ارض است و اين

فضاى نامتناهى وجود محصور در طبقات تسعهء آسمانى و جميع فارغ و خالى ملاحظه

نمائيد كه چقدر فكرشان قصير و عقولشان ضعيف بود حال تناسخيان نيز چنان گمان

نمايند كه جهانهاى الهى محصور در عوالم تصوّر انسانى بلكه بعضى از تناسخيان مثل

دروز و نصيرى را تصوّر چنان كه وجود محصور در اين جهان جسمانى اين چه تصوّر

جاهلانه است زيرا در اين كون الهى كه در نهايت كمال و جمال و عظمت نمودار اين

اجرام نورانيه عالم جسمانى نامتناهى ديگر دقّت بايد نمود كه عوالم روحانيّه

الهيه كه اصل اساس است چقدر نامتناهى و بى پايان است فَاعْتَبِرُوا يا اُولِى

الْأبْصار بارى بر سر اصل مطلب رويم در كتب مقدسه و صحف الهيه ذكر رجعت موجود

ولى نادانان پى بمعانى آن نبردند و تناسخ گمان

ص 121

نمودند زيرا مقصود انبياى الهى از رجوع رجوع ذاتى نيست بلكه رجوع صفاتى است يعنى

رجوع مظهر نيست رجوع كمالات است در انجيل ميفرمايد كه يحيى بن زكريا حضرت

ايلياست از اين بيان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصيّت حضرت ايليا در جسد حضرت يحيى

نه بلكه مراد اين است كمالات و صفات حضرت ايليا در حضرت يحيى جلوه و ظهور نمود

سراجى كه شب گذشته در اين محفل بر افروخت چون در شب آينده سراج ديگر برافروزيم

گوئيم چراغ ديشب باز روشن شد آب از چشمه جارى بود بعد انقطاع يافت چون باز جريان

كند ثانى گوئيم اين آب آن آب است دوباره جارى شد و اين سراج بعينه آن سراج و

همچنين در بهار سال گذشته گل و رياحين شكفت و ميوهء خوشگوار بار آمد در سال

آينده گوئيم كه آن ميوهء خوشگوار بار آمد و آن گل و رياحين و ازهار عود و رجوع

نمود از اين بيان مقصد آن نيست كه اجزاء مركبهء گل پارسال بعينه بعد از تحليل

دوباره تركيب يافت و عود و رجوع نمود بلكه مراد اين است كه آن لطافت و ملاحت و

رائحه طيبه و لون بديع كه در گل پارسال بود بعينه در گل امسال مشهود و واضح است

خلاصه مقصود تشابه و تماثل بين اين گل و آن گل است و رجعتى كه در صحائف الهيّه

مذكور اين است و اين معنى در رسالهء ايقان بقلم اعلى مفصّل و مشروح گشته مراجعت

نمائيد تا بر حقائق اسرار الهيه مطلع گرديد وَ عَليْكَ التّحيّة وَ الثّناء .

مطلب (فا) در استدلاليه منظوم نعيم شواهد بسيار و مطالب مفصّله راجع برجعت و

تشريح آن ذكر شده كه اين دفتر گنجايش جميع آن را ندارد .

شعاع شوّم \_ در بيان اينكه هر ملتى دين خود را آخرين اديان و كتاب خويش را

آخرين كتب شمرده اند و باين واسطه از ايمان بمظهر موعود محروم مانده اند \_ در

گلشن حقايق چنين مسطور است

ص 122

ص 126

يافته ايد ثابت است و حاجت نيست كسى شما را تعليم دهد ) از خود اين آيه نيز

معلوم است كه در بارهء دجال يعنى شخص كاذبى كه پدر و پسر را انكار نمايد و خلق

را گمراه كند نه دربارهء رجعت ثانى مسيح كه مثبت ظهور اول و مكمّل و مصدّق حقيقت

ظهورات انبياى گذشته است چنانچه ظهور اول مسيح مثبت و مكمل اصول احكام تورات بود

و از جمله اين آيه است كه در باب اوّل غالاطيانست آيهء 10 ( تعجب مينمايم كه

شما باين زودى برگشتيد از آن كسى كه شما را بفيض مسيح خوانده بود و بمژدهء ديگر

توجه كرديد كه فى الحقيقه مژده ديگر نيست مگر اينكه بعضى هستند كه شما را مضطرب

ميسازند و ميخواهند كه انجيل را منحرف نمايند ليكن اگر ما يا فرشتهء از آسمان

مژده ديگر جز اينكه ما بشما رسانديم رساند ملعون باد ) و اين آيات نيز در وقتى

مرقوم شده كه هنوز امر مسيح ثبوت و استقرار نيافته بود و بتوسط پولس نفوسى مؤمن

شده بودند بعد از رفتن از آن شهر شنيد كه شخص شيطانى آن نفوس را از ايمان بمسيح

منحرف نموده اين نامه را نوشت و بغالاطيان فرستاد كه هر كس شما را مژدهء ديگر

دهد ملعون است تا در شريعت مسيح هيچكس رخنه ننمايد بلكه ترويج و تقويت يابد

و محفوظ ماند چنانچه جميع انبياى بنى اسرائيل مروج شريعت تورات بودند و در كتاب

ملاكى كه ختم انبياء بود خدا فرموده كه تورات حضرت موسى را با تمام فرائضش معمول

و منظور دارند يعنى تا قبل از ظهور موعود كسى دخل و تصرف در احكام ننمايد امّا

خود موعود بارادهء خدا مختار است كه آنچه مصلحت داند باقتضاى وقت تغيير دهد

همچنانكه حضرت مسيح فرائض محكمهء مسلمهء بنى اسرائيل را كه منصوزص تورات و ابدى

بود تغيير داد و در باب 9 از نامهء پولس برومانيان در بيان تقدير ميفرمايد (

كيست كه بارادهء او مقاومت نموده است ) و آيهء 20 ( بلكه تو كيستى اى انسان كه

با خدا معارضه ميكنى ) و در كتاب اول شموئيل باب 2 آيهء 3 در خصوص تغيير بارادهء

الهى ميفرمايد كه ( بخصوص نصب نمودن شاول بپادشاهى

ص 127

تغيير بارادهء خودم دادم زيرا كه از متابعت من برگشته ) اينگونه مشكلات در

هر ظهورى براى مردانى كه از مقتضيات حكمت الهيه غافل بودهاند حاصل شده و شخص

بصير نبايد باين حجبات كه عادات قديمه اُمم سابقه است مبتلا و محتجب گردد و بر

مشرق علم و حكمت ربانى ايراد نمايد ص 12 تا ص 19 ملّت اسلام مانند يهود و

نصارى نزول كتابى را بعد از قرآن و پيغمبرى را بعد از رسول اللّه جائز ندانسته و

باين بهانه خود را از موهبت ايمان محروم ساخته اند با آنكه بشارت ظهور جديد و

دين و شريعت جديده در آيات قرآنيه و احاديث صحيحهء كه از طرق سنّى و شيعه هر دو

روايت شده مذكور گرديده است براى تبيين اين موضوع قسمتى از كتاب تفصيل الدر

اليتيم (؟) فى شرح اشعار النعيم را كه از تأليفات نگارنده است در اينمقام نقل

مينمايد قال النعيم :

ايكه گفتى نبوت مطلق ختم آمد باحمد مُرسل

چونكه او خاتم لما سبق است اُوست هم فاتح لِمَا استَقبل

فَرَسُولٌ لَكُم لِكُلّ زمانٍ وَ كِتابٌ لَكُم لِكُلِّ اَجَل

ملّت اسلاميه در مقابل اين امر اعظم بزرگترين شبهه و ايرادى كه بخيال باطل خود

وارد ساخته اند داستان ختم نبوّت رسول اللّه است ميگويند كه در قرآن خداوند

منّان آنحضرت را خاتم النّبيين ناميده سورهء احزاب و معنى چنان است كه پس از

آنحضرت ديگر رشتهء نبوت مقطوع و پيغمبرى نخواهد آمد و نظر باين معنى كه از كلمه

خاتم مستفاد داشته اند از ايمان بمظهر كلّى الهى و موعود جميع اهل عالم و ملل

خود را محروم و بى نصيب ساخته و با آنكه خاتم النّبيين را معنى نه چنان است كه

آنان باراء فاسده خود گمان كرده اند بلكه معانى ديگرى دارد كه برخى از آن ذيلا

اشاره ميشود .

جمال قدم جلّ جلاله در كتاب ايقان ميفرمايد چه مقدار نفوسى كه بسبب عدم بلوغ

ص 128

باين مطلب بذكر خاتم النّبييّن محتجب شده از جميع فيوضات محجوب و ممنوع شدهاند

با اينكه خود آنحضرت فرمود اَمَّ النّبيّيونَ فَأنَا و همچنين فرمودند منم آدم

و نوح و موسى و عيسى چنانچه ذكر شد معذلك تفكّر نمينمايند بعد از آنكه بر آن

جمال ازلى صادق ميايد باينكه فرمودند منم آدم اوّل همين قسم صادق ميايد كه

بفرمايند منم آدم آخر و همچنانكه بدء انبياء را كه آدم باشد بخود نسبت دادند

همين قسم ختم انبيا هم بان جمال الهى نسبت داده ميشود و اين بسى واضح است كه

بعد از آنكه بدء النّبيّين بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم النّبييّن صادق آيد

و باين مطلب جميع اهل ارض در اين ظهور ممتحن شده اند چنانچه اكثرى بهمين قول

تمسّك جسته از صاحب قول معرض شده اند و نميدانم اين قوم از اوّليّت و آخريّت حقّ

جلّ ذكره چه ادراك نموده اند اگر مقصود از اوّليّت و آخريّت اوّليّت و آخريّت

ملكى باشد هنوز كه اسباب ملكى باخر نرسيده پس چگونه آخريّت بر آن ذات احديّت

صادق ميايد بلكه در اين رتبه اوّليت نفس آخريّت و آخريّت نفس اوّليّت باشد بارى

همان قسمى كه در اوّل لا اوّل صدق آخريّت بر آن مربّى غيب و شهود ميايد همان

قسم هم بر مظاهر او صادق ميايد و در معنى كه اسم اوّليّت صادق است همان حين

اسم آخريّت صادق و در حينى كه بر سرير بدئيّت جالسند همان حين بر عرش ختميّت

ساكن و اگر بصر حديد يافت شود مشاهده مينمايد كه مظهر اوّليّت و آخريّت و

ظاهريّت و باطنيّت و بدئيّت و ختميّت اين ذوات مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهيه

هستند الى قوله تعالى : بسيار تعجب است كه اين قوم در بعضى از مراتب كه مطابق

ميل و هواى ايشان است متمسّك بايهء منزلهء در فرقان و احاديث اولى الايقان

ميشوند و بعضى كه مغاير هواى ايشان است بالمرّه اعتراض مينمايند قُلْ

اَتؤمنُونَ بِبَعضِ الْكِتاب وَ تَكْفُرُونَ بِبَعضٍ مالَكُمْ كَيْفَ

تَحْكمون ما لا تَشْعَرُوْنَ مثل آنكه در كتاب مبين ربّ العالمين بعد از ذكر

ختميّت فى قوله تعالى وَلكِنَّهُ

ص 129

رَسولَ اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبيّين جميع ناس را بلقاى خود وعده فرموده چنانچه

آيات مدلّه بر لقاى آن مليك لقا در كتاب مذكور است و بعضى از قبل ذكر شده و خداى

واخد شاهد مقال است كه هيچ امرى اعظم از لقاء و اصرح از او در فرقان ذكر نيافته

فَهَنيئاً لِمَنْ فازَ به فى يَومٍ اَعْرَضَ عَنْهُ اكثرُ النّاس كَما

اَنْتُم تَشْهَدُونَ و معذلك بحكم اوّل از امر ثانى معرض گشته اند انتهى از اين

بيان مبارك معنى خاتم النّبيين بخوبى واضح و لائح گرديد و جنابب ابى الفضائل در

كتاب الفرائد در اين خصوص ميفرمايد بيانى را كه ملخصش اين است كه كلمهء خاتم

النّبييّن وحديث لانَبِىَّ بَعْدى ابداً دلالت بر عدم تجديد ديانت ندارد و

مقصود از آيه و قول حضرت رسول كه فرموده لا نَبِىَّ بَعْدى اكتشاف ترقى

اسلاميّه و افضليّت ائمه هُدى از انبياى بنى اسرائيل است چه انبياى بنى اسرائيل

از قبيل اشعيا و ارميا و دانيال و حزقيل و زكريّا بتوسط رويا از امور آتيه اخبار

ميكرده اند و رؤياى صادق را الهام تعبير مينمودند چنانچه كتب آنان برؤياى

دانيال و . و . موصوف است و نيز در امّت نصارى الهامات يوحنّاى قديّس برؤياى

يوحنّا موسوم است چندانكه لفظ نبى بر بينندهء رؤيا در ميان قوم مصطلح گشت و در

لغت عبريّه حقيقت ثانيه ( در اسفار تورات مذكور كه نبى را در اوّل رائى يعنى

بينندهء خواب ميگفته اند سفر اول سموئيل ف 9 و 9 و اشعيا ف 29 /21 و در كتب

عهدين مذكور شده پس حضرت رسول ظاهر گرديد و بوجودش باب نبوّت يعنى نزول الهام و

رؤيا مختوم شد و هنگام مشاهده رسيد و حقايق روحانيّه كه بر انبياى بنى اسرائيل

برؤيا اضافه ميشد بر ائمه اسلام بمشاهده و رؤيت مبدّل گشت و معنى لا نَبِىَّ

بَعْدى و حديث صحيح عُلماءُ امَّتى اَفْضَلُ مِنْ اَنْبياءِ بَنى اِسْرائيل

واضح گشت ( در شرح قصيدهء سيّد كاظم رشتى علماى امت مذكور در حديث مزبور را

ص 130

بائمه تفسير ميفرمايد ) و بجاى كَذا رَاَيْتُ فِى الرُّؤيا كَاَنّى اَرى

وَ كَاَنّى اُشاهِدُ ثابت گرديد انتهى حاجى كريم خان كرمانى در رسالهء

سلطانيّه صفحه 117 نيز حديث بمعنى لا نَبِىَّ بَعْدى اشاره كرده و چنين ميگويد

قولهُ ميبينيم كه عامّه و خاصّه روايت كرده اند كه حضرت پيغمبر بحضرت امير

المؤمنين فرمود اَنْتَ مِنّى بِمَنْزِلَةِ هرُونَ مِنْ مُوسى اِلّا اَنَّهُ

لا نَبِىَّ بَعْدى يعنى تو از من بمنزلهء هرونى از موسى و فرق همين است كه تو

نبىّ نيستى پس از من و هرون در غيبت حضرت موسى نبىّ بود پس حضرت امير خليفهء

پيغمبر باشد انتهى يعنى درجه حضرت امير از درجهء حضرت هرون كه نبوّت بود بالاتر

و برتر است كه از آن بمقام ولايت و كشف و شهود تعبير ميشود جز آنچه ذكر شد

احاديث ديگرى نيز وارد كه سبب اعتراض و اعراض امّت اسلاميّه است از قبيل حديث

حَلال مُحَمَّدٍ حَلالٌ اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ وَ حَرامُهُ حَرامٌ اِلى

يَوْم القيمةِ و حديث لا كِتابَ بَعْدَ كِتابى وَ لا شَريعَةَ بَعْدَ

شَريعَتى اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ ولكن جواب اين گونه احاديث نيز از خود آنها

واضح و در نصّ آن احاديث مذكور است زيرا همه را محدود و موقّت تا يوم القيمة

فرموده زيرا ميفرمايد حلال و حرام جاريست تا روز قيامت و از قبل ذكر شد كه ائمه

اطهار جميع الفاظ قيامت و ساعت و غيره را بظهور قائم تفسير فرموده اند و در

حقيقت حضرت رسول در احاديث مزبوره اشاره بتجديد شريعت فرموده و دوران اسلام را

موقّت و محدود بظهور قائم موعود قرار داده چه جملهء اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ

خود دليل كافى بر اجراى احكام اسلاميّه تا آن روز است و مفهوم آنكه در روز قيامت

و ظهور موعود اسلام ديگر كتاب و شريعت و حلال و حرام اسلام مجرى نيست و احكام

بديعه جديده بوسيلهء ظهور موعود مجرى خواهد گرديد شيخ محيى الدّين عربى در باب

462 فتوحات مكيّه ميفرمايد قد ختم اللّه بشرع محمّد جميع الشّرايع فَلا رسولَ

بَعْدَهُ يَشْرَعُ وَ لا نَبىَّ

ص 131

بَعْدَهُ يُرْسل اِلَيْهِ بشرع يتعبّد به فى نَفسه انَّما يتعَبّد النّاس

بشَريعة الى يوم القيمَةِ يعنى خداوند بشريعت اسلام تمام شرايع را ختم فرمود و

هيچ شريعت و پيغمبرى پس از وى تا روز قيامت نخواهد آمد و مردم تا روز قيامت

مأمور باتباع احكام او هستند و بديهى است كه موافق نصوص صريحهء ائمه كه از قبل

مفصلا ذكر شد مقصود از يوم القيمة ظهور قائم موعود است نه قيامت موهومهء كه ناس

باهواه خود خلقت كرده اند و براى تفصيل برسالهء مباركه ايقان مراجعه شود از طرق

اهل سنّت نيز احاديث بسيار در اين خصوص وارد و جمله مؤيّد بيانات قبليّه است

مثلاً حديث لا نَبِىَّ بَعْدى هرچند از طرق عامّه هم روايت شده ولى محدود به

يوم القيمة است ميفرمايد لا نَبِىَّ بَعْدى اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ وانگهى در

كتاب مكملهء (؟) مجمع البحار صفحه 86 روايت شده عَنْ عايِشَةِ الصِّديّقَة

انّها قالَت قولوا انّه خاتم الأنبياء وَ لا تقولوا لا نَبِىَّ بَعْده و

اين حديث صريح است كه معنى لا نَبِىَّ بَعْدى مطابق آنچه عموم گويند دلالت بر

عدم تجديد ديانت و عدم بعث رسول ندارد وگرنه حضرت صديقه عايشه چنين فرمايشى

نميفرمود و نيز از طرق اهل سنّت روايت شده كه پيغمبر فرمود اَنَا اخر

الأنبياء و اين حديث هم دليل عدم تجديد دين و عدم بعث رسول بعد از خاتم

الانبياء نيست زيرا اوّلا معنى آخريّت را در ايقان فرموده اند كه از قبل ذكر شد

و ثانياً حديث مزبور تتمّه دارد كه در صحيح مسلم وارد شده است در صحيح مسلم در

باب فضيلة الصلوة بين مسجد مكّه و مدينه روايت كرده كه پيغمبر فرمود اَنَ اخر

الانبياء وَ مَسْجِدى هذا اخِر الْمَساجِد اگر آخر بمعنى خاتمه باشد پس مسجد

پيغمبر هم خاتمه مسجد ها است و معنى آن ميشود كه بعد از مسجد من هيچ مسجدى در

روى زمين بنا و ايجاد نميشود با آنكه هزاران مسجد در عالم است وانگهى لفظ خاتم

را چون بلغت مراجعه كنيم چنين معنى ميكنند الخاتمُ و الخاتم

ص 132

بِالْكَسر و الفَتح ما يختم به ( المنجد در ذيل ختم ) يعنى خاتِم و خاتَم بكسر و

فتح تا چيزى است كه بان اشيا را مهر ميكنند و مقصود از مهر امضاء و تصديق است و

نظر بمعنى لغوى معنى خاتم النّبييّن چنين ميشود كه حضرت محمّد تصديق كننده

انبياى سلف بوده زيرا در قرآن مجيد به نبوّت عيسى و موسى و ساير انبياء اعتراف و

همه را مِن عند اللّه معرّفى و كلّ را تصديق فرموده و بر اثر تصديق آنحضرت بت

پرستان عرب كه منكر انبياى قبل بودند نسبت بانان مصدّق شدند و يهود كه منكر

مسيح بودند پس از قبول اسلام مؤمن بمسيح شدند و بر همين قياس از طرق شيعه از

قول حضرت امير المؤمنى عليه السّلام خطبهء روايت شده و آن خطبه را مجلسى در

سيزدهم بحار نقل فرموده حضرت امير در آنخطبه ميفرمايد اَنَا اَميرُ

الْمُؤمِنينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُتَّقينَ واية السّابِقينَ وَ لسان

النّاطقينَ وَ خاتم الوصىّنَ و وارث النّبَييَّنَ وَ خَليفة رَبِّ

العالمينَ ( ص 323 فارسى ) يعنى منم امير مومنين و منم سلطان متّقيان و رجعت

گذشتگان و زبان ناطقين و منم خاتم وصييّن و وارث نبييّن و نمايندهء پروردگار

عالميان اگر بنا بقول علماى شيعه لفظ خاتم النّبييّن بمعنى آخر باشد كه پس از

آن ديگر پيغمبرى نبايد بيايد ناچار خاتم الوصييّن هم بمعنى آخر اوصياست كه پس از

او وصىّ ديگرى نبايد بيايد و اين معنى منجر بانكار وصايت حضرات ائمه اطهار پس از

حضرت امير المومنين ميگردد نعوذ باللّه مِنْ هذا الْقَول در اين مقام هر معنائى

كه شيعيان براى جملهء خاتم الوصييّن خطبهء مزبوره قائل شوند همان معنى نيز براى

خاتم النّبييّن مجرى خواهد بود و امثال مضمون خطبهء مزبوره احاديث بسيار دارد كه

خاتم الوصييّن بحضرت امير عليه السّلام اطلاق فرموده و از جمله در ص 240 و 327 و

359 و 346 بحار فارسى و ساير مواضع مذكور است و نصّ حديث مذكور در ص 240 بحار

فارسى در اين مقام براى نمونه ذكر ميشود

ص 133

عَلّامه مجلسى در كتاب بحار سيزدهم در صفحهء معيّنه مزبوره از تفسير عياشى نقل

ميفرمايد از امير المومنى فرمود برادرم رسول خدا فرمود كه من خاتم هزار پيغمبرم

و تو خاتم هزار وصىّ و از اين حديث بخوبى معنى خاتم نبييّن و وصييّن بدست ميايد

در تفسير صافى نيز اين حديث وارد در مقام ديگر ميتوان گفت كه خداوند در قرآن

سورهء احزاب فرموده ما كانَ مُحَمَّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلكِنْ

رَسُولُ اللّهِ وَ خاتم النَّبيّين آنحضرت را رسول خدا و خاتم انبيا معرّفى

فرموده نه خاتم رسولان تا مدل بر عدم بعث رسول بعد از آنحضرت باشد زيرا در آيات

قرآنيه لفظ نبىّ در چند موضع مذكور و از آن معنى رسالت و بسط شريعت مستقله مقصود

نشده است از جمله در سوره حج آيه 52 ميفرمايد وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ

مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِىٍّ و بديهى است كه نبى غير از رسول است وگرنه ذكر هر

دو باهم لازم نبود وانگهى علماى اعلام بين نبوّت و رسالت فرق قائل شده اند از

جمله ملّا عبد اللّه معروف در مقدمهء حاشيهء خود بر منطق تفتازانى باين قضيه

تصريح كرده ميگويد اِنَّ الرَسُولَ مَنْ اَرْسِلَ الَيهِ دينٌ و كتابٌ يعنى رسول

كسى است كه داراى شريعت مستقلّه و كتاب تازه باشد بخلاف نبى كه مقام ترويج و

تبيين دارد پس معنى خاتم النّبييّن آنست كه اوصياى حضرت رسول رتبه و مقامشان از

نبوّت بالاتر و داراى رتبهء ولايت و كشف و شهودند بخلاف رسولان قبل كه خلفاى

آنها داراى مرتبهء نبوت يعنى الهام در عالم رويا بودند و اين بيان از قبل از

كتاب الفرائد نقل شد . ابو جعفر محمد بن علىّ بن الحسين بن موسى بم بابويه القمى

در صفحهء 17 كتاب كمال الدّين و تمام النعمة فى اثبات الغيبة و كشف الحيرة گويد

راجع به نبوّت انّ الرسل الدّين تَقَدَّمُوا قَبل عَصْرِ نَبِييّا كانَ

اَوْصياوهُم اَنْبِياء فَكُل وَصىٍّ قامَ بِوَصيَّةِ حُجَّةٍ

ص 134

تَقَدَّمَهُ مِنْ وَقْتِ وَفات (؟) ادَم اِلى عَصْرِ نَبِيّا كنَ

نَبَيّاً وَ ذلكَ مِثْلُ وَصىّ وَ كانَ شَيثٌ ابْنهُ وَ كانَ نَبيّاً وَ

مِثْلُ وَصىّ نُوحٍ كنَ سامٌ ابْنَهُ وَ كانَ نَبيّاً وَ مِثْلُ ابْراهيم وَ

كانَ وَصيّهُ اِسْحق ابنَهُ وَ كانَ نَبيّاً وَ مِثْل مُوسى كنَ وَصيُّهُ

يُوشَعَ بنَ نَوْنٍ وَ كانَ نَبيّاً وَ مِثْلُ عيْسى وَ كنَ وَصيُّهُ

شَمْعُونَ الصَّفا وَ كانَ نَبيّاً وَ اَوْصياءُ نبيّنا لَمْ يَكُونوا

اَنْبياءَ لِاَنَّ اللّه جَعَلَ مُحَمَّداً خاتِماً لِهذِهِ الاُمَمِ

كَرامَةً لَهُ وَ تَفْضيلاً فَقَدْ تَشاكَلَتِ الائمّةُ وَ الاَنْبياءُ

بِالْوَصيَّةِ فَالنَّبىُّ وَصىٌّ وَ الْوَصىُّ اِمامٌ وَ النَّبىُّ اِمامٌ وَ

النَّبىُّ حُجَّةٌ وَ الْوَصىُّ حُجَّةٌ ... الخ و در سورة المائدة آيه 44

ميفرمايد اِنّا اَنْزَلنَا التُّوريَّة فيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا

النَّبيّونَ الَّذينَ اَسْلَمُو اللَّذينَ هادوا وَ الرَّبانيّونَ وَ

الْاخبارُ بِمَا استُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللّهِ وَ كانوا عَلَيهِ شُهَدآءَ

فَلا تحشُوا النّاس وَ اخْشُون وَ لا تَشْتَرُوا باياتى ثمناً قَليلاً وَ

مَنْ لَمْ يَحْكمُ بِما انْزلَ اللّهُ فَاُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ در اين

آيه از علماى يهود كه قبول اسلام كرده اند به نبيّون تعبير فرموده و از سايرين

بربّا نيّون و اخبار (؟)ميفرمايد ما فرو فرستاديم تورات كه در آن هدايت و

روشنائى بود و مطابق تورات حكم ميكنند انبيائيكه اسلام آوردند براى ملّت يهود و

ربانيّين و احبا(؟) كه علماء يهود هستند بانچه كه نگاه داشته اند از كتاب اللّه

و بر احكام و مندرجات كتاب شهادت داده اند پس از مردم نترسيد و از من ترسيد و

آيات مرا بقيمت كم خريدارى نكنيد و آنهائيكه بخلاف آيات الهيّه حكم ميكنند از

جمله كافرين هستند بديهى است كه مقصود از نبيّون در اين آيه صاحبان وحى و شريعت

و كتاب نيستند زيرا در زمان ظهور خاتم انبياء نبى مبعوثى جز آنحضرت نبود كه

بحضرت مومن شود و اسلام نرا قبول كند

ص 135

و يهود را هدايت نمايد و براى يهود از روى تورات بحقّانيّت اسلام و حضرت رسول

استدلال نمايد بلكه مقصود از نبيّون نفوس منصفين بودند كه از قوم يهود بحضرت

رسول مومن و بهدايت قوم خود قيام كرده بحقّانيّت حضرت رسول از تورات براى يهود و

علماى يهود كه بربانيّون و احبا ملقب بودند استدلال مينمودند پس حصر كلمهء نبىّ

در داعى مبعوث من اللّه و حصر كلمه خاتِم در آخر كه بعد از آن ديگرى نباشد و از

اين معنى استدلال كردن كه بعد از حضرت رسول پيغمبرى از طرف خدا نخواهد آمد كلامى

فارغ و بلا دليل است خصوصاً كه در قرآن مجيد و اخبار ائمه اطهار آيات بسيار و

بيانات بى شمار راجع بتجديد شريعت و انقضاى دورهء اسلام وارد كه كلّ از قبل

بتفصيل گذشت و حضرت نعيم ببرخى از احاديث مزبوره اشاره فرموده و شبههء خاتم

الانبياء را بدان جواب داده و آن فقرهء وارده در زيارت دورهء حضرت امير المومنين

است كه در قسمت زيارت حضرت رسول ص وارد شده الْخاتِمُ لِما سَبَقَ وَ

الْفاتِحُ لِمَا اسْتَقْبِلَ وَ الْمُهَيْمِنُ عَلى ذلِكَ كُلِّه يعنى سلام

خدا و رحمت حق بر حضرت رسول باد كه خاتم سابقين است و فاتح مستقبل و غالب بر

جميع و مقصود از فتح استقبال آن است كه موعود اسلام كه در آخر زمان اسلام قيام

بامر اللّه مينمايد از اولاد رسول و سادات هاشمى خواهد بود در اين فقره كه بعد

از لفظ خاتم لفظ فاتح ذكر شده دليلى كافى و اشارهء ابلغ از تصريح است كه بعد از

حضرت رسول و دين اسلام از طرف خداوند وجود مقدّسى از خاندان رسول و سادات هاشم

مبعوث برسالت و سفارت خواهد شد و احكام الهى را در اين عالم انتشار خواهد داد و

قوانين و اوامر كافل سعادت دو جهانى خلق عالم تشريع خواهد فرمود و اين فقره كه

در زيارت از طرق شيعه مروى است مؤيد است باحاديثى كه بهمين عنوان از طرق اهل

سنّت روايت شده است از جمله علّامه ابن حجر در كتاب صواعق المحرقه

ص 136

در ذيل تفسير آيهء مباركه فَانَّهُ لَعلمٌ للسّاعَة ميفرمايد رَوَى الْحاكم

فى صحيحه عَن النَّبىّ ص انّه قال يَحلّ باُمّتى فى اخر الزّمبَلاءٌ

شَديْدانٌ مِنْ سُلْطانِهم لَمْ يَسْمَع بَلاء اشدّ منه حتّى لا ىٌجد

الرَّجُل مَلْجأً فيبعث اللّهُ رَجُلاً مِنْ عتْرَتى اَهل بَيْتى يَملاء به

الاَرض قسطاً وَ عدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلماً وَ جَوْراً و الطّبرانى

عَنْ النَّبىّ انّه قالَ المَهْدى مِنّا يَخْتَمُ الدّينُ به كَمافْتَح بِنا

يعنى حضرت رسول فرمود در آخر الزمان بلائى شديد بر امّت من از پادشاه آنان نازل

ميشود كه بان سختى بلائى شنيده نشده چنانچه هيچكس را از آن بلا خلاصى نيست و در

آن وقت خداوند از عترت و اهل بيت من وجود مقدسى را مبعوث ميفرمايد كه زمين را پر

از عدل و داد فرمايد چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و عَلّامهء طبرانى از حضرت

رسول روايت كرده كه فرمود مهدى از ماست و دين بانحضرت خلق ميشود چنانچه بما

فتح شد و در بعضى نسخ صواعق خبر طبرانى مقدم بر خبر حاكم ذكر شده است و مختصر

تغييرى در آن موجود و نصّ آن بدين گونه است المهدى منّا اَهْلَ البيت يَختِمُ

الدّينْ بِنا كَما فُتِحَ بِنا و اين بيان بر سبيل افتخار از حضرت رسول صادر

شده ميفرمايد مهدى از ما اهل بيت است ختم دين بما ميشود چنانچه آغاز دين از ما

شد يعنى مهدى از عترت و اولاد رسولست و علىّ قارى هروىّ در كتاب اوصاف المهدى

آورده وَ منها كما اخرجَه الطّبرانىّ فى الاوسط مِنْ طريق عُمر بن علىّ عَنْ

عَلىّ بن ابى طالب انّه قال للنّبىّ ع اَمِنَّا الْمهدى ام من غيرنا يا

رسُول اللّه قالَ بَل مِنّا يختم اللّه الدّين كَما فَتَح بنا

يَسْتَنْقِذُونَ مِنَ الشِّرك و رَبِنا يُؤلّفُ اللّهُ بَيْنَ قلُوبِهِم بَعد

عَداوةِ الفِتْنَةَ كَما الِّف بَيْنَ قلوبِهِم بَعْد عَداوة الشِّركِ يعنى

از جمله احاديث است كه طبرانى در كتاب اوسط از طريق عمر بن على از علىّ بن

ابيطالب روايت كرد كه آنحضرت بحضرت رسول معروض داشت آيا مهدى موعود از ماست يا

از غير ما

ص 137

حضرت رسول فرمود مهدى البتّه از ماست خداوند بما ختم دين ميفرمايد چنانچه آغاز

فرمود و بواسطه ما مردم از شرك خلاص ميشوند و بواسطهء ما تأليف قلوب متباغضه

داده ميشود پس از آنكه باهم در نهايت عداوت بوده اند چنانچه بعد از عداوت شرك

خداوند بوسيلهء مابين را تأليف فرمود و نيز شيخ حسن الدوى در كتاب مشارق

الانوار آورده عَن النَّبىّ المهدىّ مِنّا اَهْل الْبَيْتِ يُختَمُ به الدّين

كَما فُتِحَ بِنا يعنى پيغمبر فرمود كه مهدى از ما اهل بيت است ختم دين باو

ميشود چنانچه آغاز از ما شد حافظ ابو نعيم نيز در كتاب خود حديث يَخْتِمُ

اللّهُ بِهِ الدّينَ كَما فَتَحَ بِنا فَتَحَ و بِنا يَسْتَنْفِذُونَ مِنَ

الشِّرْكِ الى آخر الحديث را كه آنفاً ذكر شد روايت فرموده است و نيز همين حديث

را بعينه شافعى در كتاب كفاية الطّالب روايت فرموده است و اين حديث در لحار

الانوار سيزدهم مجلسى ص 34 و 31 فارسى و كتاب كشف العمّة (؟) علىّ بن عيسى و

ساير مواضع مذكور و مروى است و بيت اخير نعيم اشاره بسنّت الهيه است كه در هر

دوره براى هدايت عباد و ارشاد خلق از ضلالت بسعادت و هدايت وجود مقدّسى را

برسالت مبعوث ميفرمايد چنانچه در قرآن مجيد در مواضع متعدّده اشاره فرموده كه

هيچ قوم و ملّتى را بدون رسول و نذير نگذاشتيم و براى هدايت هر طايفه پيغمبرى

مبعوث فرموديم و آن آيات بتفاصيل در مواضع ديگر اين كتاب مذكور و بمواضع آن در

اين مقام اشاره ميشود از جمله در سورهء فاطر آيهء 24 و سورهء نحل آيهء 26 و

سورهء يونس آيهء 47 و سورهء حج آيهء 67 مذكور است و در سورهء رعد آيهء 38

ميفرمايد ما كانَ لِرَسُولٍ اَنْ يَاتِىَ بِايَةٍ الّا بِاِذْنِ اللّهِ

لِكُلِّ اَجَلٍ كِتابٌ يعنى هيچ پيغمبرى نميتواند آيهء از قبل خود بياورد مگر

باجازه و امر خداو براى هر مدّت و دورهء كتابى مقدّر است و اين جمله كه ميفرمايد

لِكُلِّ اَجَلٍ كتابٌ اشاره بتجديد كتب در هر دوره است . و نيز در باب هفتم كتاب

مزبور در ذيل اين بيت نعيم كه فرموده

ص 138

با كتاب جديد و شرع جديد ظاهر آن هاشمى جوان آمد

مطالب ذيل مسطور شده كه عيناً از آن كتاب نقل ميشود .

در احاديث اسلاميّه كه بايات قرآنيّه مؤيّدند وارد كه قائم عليه السّلام در

سنّ جوانى با كتاب تازه و شريعت ظاهر ميگردد از جملهء آن احاديث حديث مذكور در

اربعين است كه فرموده نَظْمَهُ مِنْ بَنْى هاشِمٍ صَبىٌّ ذُو كِتابٍ جَديْدٍ

فَيَدْعُوالنّاسَ وَ لَمْ يُجْبُه اَحَدٌ وَ اَكْثَرُ اَعْدآئِهِ الْعُلَماءُ

فَاِذا حَكم بِشَيئٍ لَمْ يُطيْعُوهُ فَيَقُولُونَ هذا خِلافُ ما عِنْدَنا

مِنْ اَئِمَّةَ الَّدين و در كتاب عوالم تاليف فاضل بحرينى مذكور كه يَظْهَرُ

مِنْ بَنى هاشِمٍ صَبىٌّ ذُو كِتابٍ وَ اَحكامٍ جديدٍ ... اكثرُ اَعْدآئهِ

العُلَماءُ وَ علامه كلينى در اصول كافى فرمايد عَنْ ابى خديجة عن ابى عبد

اللّه انّهُ سُئل عَن القائم فقال كلّنا قائم بامر اللّه واحِداً بَعْدَ

واحِد حتّى يجنئ (؟) صاحبُ السّيف فَاذا جاء صاحب السّيف جاءَ بامرٍ

غير الّذى كانَ و در بحار فارسى مجلّد 13 ص 281 مذكور ابوخديجه از صادق روايت

كرده كه آنحضرت فرمود كه چون قائم عليه السّلام قيام ميكند با امر تازه و احكام

تازه چنانچه رسول خدا در اوّل اسلام خلايق را بامر جديد دعوت نمود و در بحار

سيزدهم عربى ص 193 از ابونصير از امام پنجم روايت كرده كه فرمود يَقُومُ القائم

بِامرٍ جديد و كتاب جديد و قضاءٍ جديد على العرب (؟) شديدٌ لَيْسَ شَأنُهُ

اِلا بالسَّيفِ وَ لا يَسْتَنيبُ اَحَداً وَ لا تاخُذُهُ فِى اللّهِ لَوْمَةُ

لائمٍ و در ص 191 بحار سيزدهم عربى از عبد اللّه بن عطّار روايت شده كه قالَ

سَأَلْتُ اَبا جَعْفَرِ الْباقِرِ فَقُلْتُ اِذا قامَ الْقائِمُ بِاَىّ

سيَرة يَسيرُ فِى النّاسِ فَقالَ يَهْدِمُ ما قبلَه كَما صَنَعَ رَسُول

اللّهِ وَ يَسْتانِفُ الاِسْلام جَديداً و در كافى در باب احاديث

ص 139

مرويّه از موسى الكاظم مذكور كه سَأَلَ الرّاهِبُ عَنْ مُوسَى بنِ جعفرٍ اخبنى

عنْ ثمانيَةِ احرفٍ نزلت فبقى فِى الارض مِنها اَربعة وَ بَقىَ فِى الهَوآء

مِنْها اربعة على منْ نزلت تِلْك الاربعة الّتى فِى الهوآءِ مَ من يفسّر ما

قالَ ذاكَ قائمنا فينزل اللّه عَليْه فيفسِّرها و يَنزل عَليهِ ما لَمْ

يَنزل عَلى الصِّدّيقين وَ الرُّسل وَ المُهتد.ينَ و امثال اين گونه احاديث

بسيار كه در بحار سيزدهم عربى ص 191 و 186 و 188 مذكور است و در بحار سيزدهم

فارسى مطبوع در سنه 1332 در ص 280 علم 27 و ص 286 و ص 287 قرآن قائم و ص 288 و ص

289 خروج مثل پيغمبر و ص 292 فساطيط و ص 297 و ص 299 در مجادلهء شيطان و ص 239

كتاب تازه و ص 240 امر تازه از آسمان رسيده و ص 12 امر پنهان و ص 23 ( كتاب قائم

را انكار ميكنند و اگر قرآن باشد انكار معنى ندارد ) و ص 29 حديث پنجم و ص 31

حديث سى و سوّم و ص 34 باب يازدهم و ص 258 ( كه قائم در وقت ظهور آيهء وَ

جَعَلَنى مِنَ الْمُرسَليْنَ را ميخواند ) و ص 261 و 267 ( نيز قرائت قائم آيهء

مذكور را ) و ساير مواضع مذكور است جميع اين احاديث كه ذكر شد مؤيد بايات

قرآنيّه است كه خداوند صريحاً در قرآت خير تجديد شريعت و انقضاى دورهء اسلام را

ذكر فرموده از جمله در سورهء مؤمن آيهء 15 ميفرمايد رَفيْعُ الدَّرَجاتِ ذُو

الْعَرْشِ تُلْقىِ الرُّوحَ بِاَمْرِه عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِه

لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ و در سورهء اعراف آيه 35 ميفرمايد يا بَنى

ادَمَ اِمّا يَاتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمُ يَقُصُّنَ عَليْكُمُ اياتى

فَمِنَ اتّقى وَ اَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهَم وَ لا هُم يَحْزنُونَ . لفظ

يَاتينّكم در اين آيه را نميتوان بماضى تعبير كرد زيرا مصدّر به اِمّا و موكد

بنون تأكيد ثقيله است كه بنصّ علماى نحو مخصوص براى استقبال است چنانچه در آيهء

ديگر در سورهء بقره

ص 140

آيهء 38 نيز اِمّا يَاتيَنَّكُم براى استقبال استعمال شده ميفرمايد

قُلْنَاهْبِطاُوا مِنْها جَميعاً فَاِمّا يَاْتِيَنَّكُمُ مِنّى هُدىً فَمَنْ

تَبِعَ هُداىَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِم وَ لا هُم يَحْزُنُونَ مخاطب در اين آيه

آدم ابوالبشر و اولادش بودند كه پس از آنها انبياء و رسل مبعوث شدند و اگر

معارضى بگويد كه مقصود از آيهء سورهء اعراف هم آدم ابوالبشر و اولادش و مقصود از

رسل انبيائى هستند كه پس از وى آمده اند گوئيم خداوند منان در اين آيه امّت

اسلام را مخاب قرار داده زيرا قرينهء مقاليّه مثبت اين مدعا است چه كه در آيه 31

كه قبل از آيهء ارسال رسل است ميفرمايد يا بَنى ادَمَ خُذُوا ربنيتكم (؟)

عِندَ كُلّ مسجِدٍ بديهى است كه مسجد مخصوص امّت اسلام است زيرا معابد يهود و

نصارى و غيره را هيچ يك مسجد نمينامند چنانچه در آيهء ديگر فرموده اِنَّما

يَعْمُرُ مَساجِدَ اللّهِ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاخِر و در سورة

الحج آيهء 40 ميفرمايد وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاس بَعْضَهُم بِبَعْضٍ

لَهُدّمَتْ صَوامِعُ وَ بَيْعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكُر فِيهَ اسْمُ

اللّهِ كَثيْراً در اين مقام هم معابد هر امّتى را باسم مخصوص ذكر فرموده و مسجد

را مخصوص اسلام ناميده است و در سورهء بقره آيهء 114 ميفرمايد وَ مَنْ اَظْلَمُ

مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللهِ اَنْ يُذْكِرَ فيهَا اسْمُهُ وَ سَعى فى

خَرابِها بديهى است كه مقصود معابد غير امّت اسلام نيست زيرا يهود فى المثل

براى خرابى معابد خود كوشش نميكردند بلكه براى خرابى معابد امّت اسلام كوشش

داشتند و مخاطب واضح است كه امّت اسلاميّه هستند و در آيهء 34 كه يك آيه قبل از

آيهء ارسال رسل است خبر از انقضاى دورهء اسلاميّه داده ميفرمايد وَ لِكُلِّ

اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذا جاءَ اَجَلَهُمْ لا يَسْتَاْخِرُونَ ساعَةً وَ لا

يَستَقْدِمُنَ يا بَنِى ادَمَ اِمّا يَاْتِيَنَّكُم رُسُلٌ مِنْكُم

يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ اياتى فَمِنْ اتّقى وَ اَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ

عَلَيْهِم وَ لا يحْزَنُونَ اوّلا براى اينكه كسى لفظ بنى آدم را عموميّت

ص 141

ندهد بقرينهء ذكر مسجد خطاب را مخصوص اسلام فرموده است ثانيا خبر از انقضاى

دورهء هر امّت داده و چون اسلام هم امّت محسوب پس داراى انقضاء خواهد بود و براى

تاكيد اين معنى پس از اين آيه خداوند ذكر ارسال رسل را با صيغهء مضارع مؤكد

ادوات تاكيديّه كه مختص باستقبال است اخبار ميفرمايد و اگر معترضى بگويد كه

مقصود از لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ لِكُلِّ نَفْسٍ اَجَلٌ است و مراد موت طبيعى

نفوس است چنانچه خداوند در قرآن مجيد لفظ امّت را بر فرد هم اطلاق فرموده و در

سورهء نحل آيهء 120 ميفرمايد اِنَّ اِبْراهيمَ كانَ اُمَّةً قانِتاً للّهِ

حَنيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكيْنَ كه در اين آيه امّت را بابراهيم

كه يك نفر است اطلاق فرموده و همچنين لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ مقصود فرد است نه

طايفه و ملّت گوئيم استعمال امّت در بارهء فرد قرينهء لازم دارد يعنى ضمائر

راجع باو و اوصاف معيّنه براى او جميغاً مفردند چنانچه در همين آيهء سورهء نحل

الفاظ قانِتاً، كانَ ، حَنيْفاً ، لَم يك وَ كذلك مضامين دوآيهء بعد از آن

كه راجع بابراهيم است كل را خداوند مفرد استعمال فرموده امّا در آيهء سورهء اعراف

قرنيهء (؟) واضحه موجود است كه مقصود ملّت است نه فرد زيرا ميفرمايد اِذا

جاءَ اَجَلَهُمُ لا يَسْتَاْخِرُونَ ساعةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ و اگر

مقصود از امّت در اين آيه فرد بود ميفرمود جاءَ اَجَلُهُ و.و. زيرا ضمير جمع

در بارهء فرد معنى ندارد پس مبرهن شد كه مقصود خداوند انقضاى ادوار امم و شرايع

است خصوصاً كه آيهء اِمّا يَاْتِيَنَّكُم هم كه بعد از او بلا فاصله ذكر شده

مؤيّد مرام و مقصد است و نيز در سورهء نور آيهء 25 راجع بتجديد شريعت ميفرمايد

يَوْمَئِذٍ يُوَفّيْهِمُ اللّهُ ديْنَهُمُ الحَقَّ و اين بيان را پس از ذكر قيام

قيامت ميفرمايد كه بنص صريح ائمه اطهار مقصود قيام قائم است و صريحاً ميفرمايد

كه در آن روز يعنى روز ظهور قائم خداوند دين حق آنها را بانها عطا خواهد فرمود

و اگر مقصود اسلام باشد كه تحصيل حاصل است زيرا با وجود آنكه داراى دين اسلام

هستند ديگر اعطاى

ص 142

آن معنى ندارد و نيز در سورة الحمد آيهء 5 ميفرمايد اِهْدِنَا الصّراطَ

الْمُسْتَقيمَ و اگر مقصود دين اسلام باشد كه طلب هدايت بان لغو است زيرا اگر

مسلم نباشد نماز نميخواند و طلب هدايت نميكند و براى تبيين مقصود از صراط مستقيم

در آيهء 25 از سورهء يونس ميفرمايد وَ اللّهُ يَدْعُو اِلى دارِ السّلام وَ

يَهْدِى مَنْ يَشاءُ اِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ كه مقصود از داراسلام بغداد و

مقصود از صِراط مستقيم جادهء شريف جديدهء مظهر امر كلى الهى است و ذكر هدايت پس

از دعوت بدار السلام مبطل اين قول است كه بعضى گويند مقصود از دارالسلام بهشت

موعود و موصوف مادى (؟)است زيرا پس از ورود در بهشت هدايتى بصراط مستقيم باقى

نميماند چه كه ورود در بهشت فرع هدايت صراط مستقيم است و نيز در سورهء بقره آيهء

143 ميفرمايد وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ اُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدآءَ

عَلَى النّاس وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُم شَهيداً مخاطب باين خطاب امّت

اسلاميه و ذكر امّت وسط دليل بر وجود امّت ديگر پس از آن خواهد بود كه امّت قائم

موعود باشد وگرنه اطلاق وسط بر اسلام معنى نخواهد داشت و نيز در سورهء نحل آيهء

دوم ميفرمايد يُنَزِّلُ الْمَلئِكَة بِالرُّوحُ مِنْ اَمْرِه عَلى مَنْ

يَشاءُ مِنْ عِبادِه اَنْ اَنْذِرُوا اَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنَا

فَاتَّقُونِ و قبل از اين آيه ميفرمايد اَتى اَمْرُ اللّهِ فَلا

تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ و اين آيه را حضرت

صادق عليه السلام بظهور قائم تفسير فرموده اند وَ علّامه مجلسى در باب علامات

مجلّد سيزدهم بحار الانوار فرموده قالَ اَبُو عَبْدِ اللّه عَليه السّلم

اَوَّلَ مَنْ يُبايِعُ الْقائِم عَلَيْهِ السّلم جَبْرائيْلُ يَنْزِلُ فى

صُورَةِ طَيْرٍ اَبْيَضَ فَييبايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلاً عَلى بَيْتِ

اللّهِ الْحَرامِ رِجْلاً عَلى بيت المُقدَس ثُمَّ يُنادى بِصَوْتٍ ( يك سطر

افتاده ) ؟

ص 143

مقام ارتفاع نداى الهى فرموده كه يك مقام كعبه و مقام ديگر اراضى مقدسه است از

مقام اوّل نداى قائم يعنى حضرت نقطهء اولى و از مقام ثانى نداى رجعت حسينى يعنى

جمال اقدس ابهى جلّ ثناوهما بلند شد و در ص 289 بحار فارسى مذكور است از حضرت

صادق عليه السلام كه فرموده در خصوص قول خدا اَتى اَمْرُ اللّهِ فَلا

تَسْتَعْجِلُوُ كه آن امر مذكور در آيه عبارت است از امر ما ... و خروج او مانند

خروج رسول خدا است و اين است معنى قول خدا كَما اَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ

بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ فريْقاً مِنَ الْمُؤمِنيْنَ لَكارِهُونَ ... و

فرقهء از مومنان اين را ناخوش ميدانند و بديهى است كه ظهور قائم مخالف اهواء

نفوس ظاهره خواهد شد ؟گرنه او را كراهت نميداشتند و نيز در آيه 52 و 53 سورهء

اعراف راجع بكتاب جديد و نزول تاويل قرآن ميفرمايد وَ لَقَدْ جئْناهُم

بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىٍ وَ رَحْمَةً لِقَومٍ يُؤْمِنُونَ

هَلْ يَنْظُرُونَ اِلّا تَاويلَهُ يَقُولُ الَّذيْنَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ

جائَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَل لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا

لَنا اَوْ نُرَّدُ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذى كُنّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا

اَنْفُسَهُم وَ ضَلَّ عَنْهُم ما كانوا يَفْتَرُونَ مقصود از كتاب مذكور در

آيهء اولى قرآن مجيد و مقصود از تاويل و نزول آن كتاب قائم آل محمد است كه در آن

خداوند تاويل آيات قرآنيّه را بانحضرت نازل ميفرمايد و اين معنى بعينه در سورهء

قيامت نيز ذكر شده چنانچه در آيهء 17 تا 19 از سورهء قيامت فرموده اِنَّ

عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرانَهُ فَاِذا قَرَاْناهُ فَاتَّبِعُ قُرانَهُ

ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ در اين آيه بصريح وعده نول بيان قرآن را بامّت

اسلاميّه ميفرمايد و بديهى است كه نزول تاويل و بيان جز بوسيلهء وحى و مظهر الهى

ممكن نه و آن مظهر مقدس قائم آل محمّد حضرت نقطهء اولى بود كه كتاب مستطاب بيان

از طرف خدا بانحضرت نازل و در آن كتاب تاويل آيات (؟)

ص 144

قيامت و صراط و جنّت و نار و حشر و نشر و بعث و موت و حيات و رجعت و لقاء اللّه

و.و. نازل و مذكور گرديده و خداوند وعدهء خود را كاملاً وفا نمود و در سورهء

يونس آيهء 39 ميفرمايد بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِه وَ

لَمّا يَاتِهِم تَاْويْلُه كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذيْنَ مِنْ قَبْلِهِم

فَانْظُر كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظّالِميْنَ در اين آيه نيز صريحاً

ميفرمايد كه تاويل قرآن هنوز نازل نشده است و بر حسب آيات گذشته بايد بوسيلهء

موعود اسلام ظاهر شود از اين قبيل آيات و احاديث معتبر راجع بتجديد شريعت و نول

كتاب جديد در قرآن مجيد و كتب اسلامى بسيار است و هيچكس نميتواند منكر شود يا

آنرا بصورتى ديگر معنى كند حتّى پسر حاجى كريم خان كرمانى در كتاب تقويم العوج

خود كه ردّ بر امر اعظم نوشته ميگويد نوع اين مطلب صحيح است كه امام شرع جديد و

كتاب جديد مياورند و متفقّهين هم بانحضرت عداوت مينمايند بلكه علماء سوء

آنزمان بدتر از همهء علماء سوء عالمند ... آنگاه ميگويد امام كه ظاهر ميشوند

قرآن صحيح را مياورند ... و شريعت پيغمبر را بطور صدق و بيان ميفرمايند جناب حاجى

حيدر على اصفهانى در دلائل العرفان بعد از نقض قول مزبور ميفرمايند آنچه را كه

خلاصه آن اينست : از اين بيان ( تقويم العوج ) بايد قائل بعدم صدق و كمال شريعت

پيغمبر و قائل بعدم صحّت قرآن شد و اين بديهى است كه كفر و الحاد است زيرا نبى

فرموده انّى تاركٌ فيكُم الثَقَلَيْن و در آيهء قرآن فرموده اَلْيَوْمَ

اَكْمَلْتُ لَكُمْ ديْنَكُم و نيز فرموده انّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكرَ و

اِنّا لَهُ لحافِظُونَ عليهذا معلوم نيست مقصود مولف تقويم العوج از ذكر قرآن

صحيح و شريعت كامل كه قائم بعقيدهء او اظهار خواهد فرمود چيست آيا مؤلف تقويم

العوج قرآن حاليه را غير صحيح و شريعت پيغمبر را غير صادق و غير كامل ميدانند

انتهى مولف تقويم العوج چون نتوانسته منكر آيات و احاديث شاملهء دين جديد شود

بخيال خود بتأويل پرداخته

ص 145

ولى در عوض اصلاح بنقص و عدم كمال و كذب قرآن و شريعت نبويّه قائل شده است

كذلكَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بَِيْديْهِم .

مرحوم حاج ميرزا حيدر على اصفهانى در كتاب بهجت الصّدور راجه به تبيين قضيّه

خاتم النَّبيّين چنين ميفرمايد خاتميت حقيقتش را بيان نمود كه شمس يك شمس است

تغيير در افق است و حضرت رسول فرمود منم آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و

امام معصوم ميفرمايد اَوَّلُنا مُحَمَّدٌ اخِرُنا مُحَمَّدٌ اَوْسَطُنا

مُحَمَّدٌ كُلُّنا مُحَمَّدٌ و خود آنحضرت ميفرمايد اَمَّ النَّبيّيونَ فَاَنَا

اگر صدق و صحيح و حقيقت است اوّل انبياء آنحضرت است پس بيقين الى آخر الاخر هر

نورى اشراق نمايد اوست و علاوه حضرت امير المومنين در خطبه و در زيارت حضرت رسول

الخاتِمُ لِما سَبَقَ وَ الْفاتِح لِمَا اسْتُقْبِلَ فرموده است يعنى خاتم بود

براى گذشته ها و فاتح است براى آينده ها و در قرآن است كَذلِكَ جَعَلْناكُم

اُمَّةً وَسَطاً همچنين قرار داديم شما ها را امّت وسط اعْراف آيهء 32 وَ لِكُلّ

اُمَّةٍ اَجَلٌ اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا يَسْتَاخِرُونَ ساعَةً وَ لا

يَسْتَقْدِمُونَ براى هر امّتى اجلى است زمانى كه اجلش آمد نه يك ساعت تأخير

ميشوند و نه يك ساعت مقدم ميشوند آيا امّت اسلام نعوذ باللّه امّت نيست و يا

نستغفراللّه قرآن حجت نيست و متّصل باين آيه است يا بَنى ادَمَ اِمّا

يَاْتِيَنَّكُم رُسُلٌ مِنْكُم يَقَصُّونَ عَلَيْكُم اياتى فَمِنَ اتّقى وَ

اَصْلَح فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِم وَ لا هُم يَحْزَنُونَ اى پسران آدم چون بياى

البتّه البته رسولهائى از شما كه بخوانند آيات مرا پس كسيكه پرهيزكار باشد و

شايسته شد پس خوف بر ايشان نيست و نه ايشان محزون ميشوند متّفق عليه است كه نون

تاكيد ثقيله داخل فعل مستقبل ميشود پس بعد از قرآن مبشّريم بموعودى كه تلاوت

آيات من عند اللّه نمايد و كذلك يونس آيهء 48 وَ لِكُلِّ

ص 146

اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذا جاءَ رَسُولُهُم لِقُضىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ

هُم لا يُظْلَمُونَ وَ يَقُولُونَ مَتى هذا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُم

صادِقيْنَ قُل لا اَمْلِكُ لِنَفْسى ضَرّاً وَ لا نَفْعلً الّا ما شاءَ

اللّه لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا يَسْتَاخِرُونَ

ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ بصريح آيات اسلام امّت است و موعود برسول است و

امّت است و اجلش محتوم است و علاوه پنجاه مرتبه در تورات مكرّر شده است شريعت

تورات ابدى است احكام تورات ابدى است سبت ابديست ابديّت اصرح است از خاتميّت و

در انجيل است و زمين ممكن است زائل شود ولكن كلام ابن انسان هرگز زائل نميشود

هزار مرتبه محكمتر و متقن تر از خاتميّت و ابديّت است ص 15 و 16 .

 \*( شعاع چهارم )\*

در بيان اينكه علماى هر امّتى در هر دورى سبب احتجاب افراد آن ملّت شدند جمال

مبارك در كتاب ايقان ميفرمايد : در همهء اوقات سبب صدّ (؟) عباد و منع ايشان از

شاطئ بحر احديّه علماى عصر بوده اند كه زمام آن مردم در كفّ كفايت ايشان بود و

ايشان هم بعضى نظر بحبّ رياست و بعضى از عَدَم علم و معرفت ناس را منع مينمودند

چنانچه همهء انبياء باذن و اجازهء علماى عصر سلسبيل شهادت را نوشيدند و باعلى

افق عزّت پرواز نمودند چه ظلمها كه از رؤساى عهد و علماى عصر بر سلاطين وجود و

جواهر مقصود وارد شد و باين ايّام محدودهء فانيه قانع شدند و از ملك لايفنى

بازماندند چنانچه چشم را از مشاهدهء انوار جمال محبوب بى نصيب نمودند و گوش را

از بدايع نغمات ورقاء مقصود محروم ساختند اين است كه در جميع كتب سماويّه ذكر

احوال علماى هر عصر شده چنانچه ميفرمايد يا اَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ

بايات اللّه وَ اَنْتُم تَشْهَدُونَ ( سوره آل عمران ) يا اَهْلَ الْكِتاب

لَم تلْبسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِل وَ تَكْتُمونَ

ص 147

الْحَقَّ وَ اَنْتُم تَعْلَمُونَ ( سوره آل عمران ) و در مقام ديگر ميفرمايد قُل

يا اَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَصَدُّونَ عَنْ سَبيْلِ اللّهِ و اين معلوم است كه

اهل كتابى كه صدّ(؟) نموده اند مردم را از صراط مستقيم علماى آن عهد بوده اند

چنانچه اسم و رسم جميع در كتب مذكور است و از اكثر آيات و اخبار مستفاد ميشود

لَوْ اَنْتُم بِطرف (؟) اللّه تُنْظُرُونَ ص 13 و 14 .

در لوح حاج سيّد جواد كربلائى ميفرمايند چه مقدار از علماء و حكماء كه بعد از

طلب و انتظار بمقصود فائز نشده مثل نفسى است كه احجار محكيّه لاتحصى جمع نمايد

ولكن از عرفان ذهب قاصر باشد يعنى از اصل ذهب را نشناسد تا بان احجار امتحان

نمايد و اين مقام عالمى است كه فى الحقيقه عالم باشد تا چه رسد بنفوسى كه از

علوم ظاهره هم محرومند قرون متعدّده بتاليف و تصنيف كتب موهومه مشغول شدند و

باصاف ظهور ناطق و چون بحر معانى ظاهر و كوثر وصال جارى و شمس فضل مُشرق شد كلّ

از آن محجوب اِلّا مَنْ شاءَ اللّه اين است شأن ناس و مقامهم اكثرى از علوم

كه نزد ناس بوده لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنى است اصل علم و جوهر آن عرفان

معلوم بوده و مِنْ دُون آن ما يَنْتَفِعُ بِهِ النّاسُ اِنَّ رَبُّكَ لَهُوَ

الْمُهَيْمِنُ الْعَليْمُ كاش علما بعيوب اعمال و اقوال خود ملتفت ميشدند غرور

بشانى آن نفوس را محتجب نموده كه بِما عِنْدَهُم از ما عِنْدَ اللّهِ گذشته

اند اگر درست تفكّر فرمائيد در آنچه گفته اند و ميگويند تصديق مينمائيد كه از

مطلع ظنون و اوهام ظاهر شده هزار و دويست سنه ازيد ذكر قائم نموده و احاديث و

اخبار لا تحصى روايت كرده اند مِنْ دون آنكه حرفى از علامات ظهور را عَلى ما

هِىَ عَلَيْهِ ادراك نمايند قَدْ خَسِرَ كُلّ عالمٍ مُنِعَ عَنْ بَحْرِ

الْعِلْمِ وَ رَبِحَ كُلُّ غافِلٍ سَرَعَ وَ شَرِبَ وَ قالَ لَكَ الْحَمْدُ

يا مُحيى الْعالَمينَ انتهى و نيز حضرت عبدالبهاء در لوح اقا سيّد اسد اللّه

قمىّ ميفرمايد :

ص 148

در جميع اعصار قرون علماء سوء موجود و منشاء فساد و طعيان اهل عناد بودند اين

است كه در قرآن ميفرمايد وَ اَضَلَّهُ اللّهُ عَلى علمٍ و در آيهء ثانيه

ميفرمايد فَرحُوا بِما عِنْدَهُم مِنَ الْعِلْمِ و در حديث ميفرمايد

فُقَهاءُ ذلِكَ الزَّمان شَرُّ فُقَهاء تحتِ ظِلِّ السَّماءِ منهم

ظَهَرَت الْفِتْنَةُ وَ اِلَيْهِم تَعُودُ \_ شيخ بهائى ميگويد :

علم نبود غير علم عاشقى مابقى تلبيس ابليس شقى

ملّاى رومى گفته :

ورنه اين زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپيد آموختند

بانگ هدهد گر بياموزد قطا راز هدهد كو و پيغام سبا انتهى

در كتاب گلشن حقايق چنين مسطور است :

 \*( باب دوّم از فصل اوّل )\*

در بيان اينكه يكى از حجبات امم تقليد و تبعيّت از علماى دين خود بوده زيرا كه

در اصول دين الهى خود را مطيع و مقلّد علماء مينمودند و رؤساى دين محض رياست و

هواى نفس نه خود مومن بظهور موعود ميشدند و نه خلق را ميگذاردند كه مومن گردند و

اين واضح است كه اختيار عوام در كف كفايت علماى ملّت است چنانچه هميشه بيكديگر

گفته و ميگويند كه آيا ما از علماى خويش عالم تر و عاقل تريم اگر اين صاحب دعوى

بر حق بود اوّل آنها تصديق مينمودند و غافل از اينكه انبياء در هر عهد و عصر كه

بعضى از سلسبيل شهادت نوشيدند و برخى لعن و طعن و اذيّت ميديدند باعث آن علماى

عصر بوده اند چنانچه تفاصيل آن در كتب مرقوم است در فصل 7 آيهء 12 عاموص نبى است

كه امصياى عالم بزرگ و كاهن بنى اسرائيل عاموص پيغمبر را تكذيب كرد و اخراج بلد

خواست كه تو در بيت ئيل نبوّت منما و بزمين يهودا بگريز در آنجا نان بخور و در

آنجا نبوّت نماى و در ارميا باب 20 آيهء 1 مذكور است

ص 149

و پشحور كاهن ارميا پيغمبر را زده او را در حبس خانه گذاشت و در باب 26 آيهء 8

مذكور است و چون ارميا از گفتن هرآنچه خداوند او را مأمور فرموده بود بتمامى

قوم بگويد فارغ شد كاهنان و انبياء كذبه و تمامى قوم او را گرفته گفتند البته

بايد بميرى آيهء 11 پس كاهنان و انبياء گفتند اين شخص مستوجب قتل است و نيز در

ارميا باب 2 آئ 8 مذكور است كاهنان نگفتند خداوند كجا است و تفسير كنند گان

تورات مرا نشناختند شبانان بر من عاصى شدند و همچنين حنّان و قيافا كه از اعلم

علماى يهود بودند حضرت مسيح را شهيد نمودند و اجداد ما را از فيض لقاى مسيحائى

محروم كردند و مذمّت اينگونه علماء در جميع كتب و صحف مذكور است و در انجيل متى

فصل 23 آيهء 13 الى 27 اكثر آياتش در مذمت علماء و فريسيان است كه ميفرمايد ( اى

نويسندگان و فريسيان رياكاران واى بر حال شما زانرو كه درهاى ملكوت آسمان را بر

روى خلق ميبنديد چنانچه نه نه خود داخل ميشويد و نه داخل شوندگان را اذن دخول

ميدهيد واى بر شما اى نويسندگان و فريسيان رياكاران زانرو كه خانه هاى بيوه زنان

را ميبلعيد و طول نماز را بجهت روپوش بجا مياوريد بنا براين عذاب را خواهيد

يافت واى بر شما اى كاتبان چون قبور سفيد شده ميباشيد از بيرون نيكو در درون

استخوانهاى مردگان و ساير نجاسات پر است ) در نامهء ثانى پطرس فصل 2 آيهء 1 الى

3 ميفرمايد ( و پيغمبران كاذب نيز در قوم بودند چنانچه در ميان شما معلّمان كاذب

نيز خواهند بود كه بدعتهاى مهلك را در خفا داخل خواهند نمود و بمرتبهء كه آن

مخدوميكه آنها را خريد انكار خواهند نمود و هلاك ناگهانى بر خود قرار خواهند داد

و از راه طمع بافسانه هاى فريبنده شما را مايه نفع خود خواهند پنداشت ) و در

قرآن ميفرمايد رَبَّنا اِنّا اَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَرآءَنا

فَاَضَلُّونَا السَّبيلا رَبَّنا اتِهِم ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ

العَنَهُم لَعْناً كَبيراً حال اگر گفته شود در اصول دين و

ص 150

و شناختن حق از باطل تقليد نمودن از علما و رؤساى ملت جايز است ديگر هيچ ملتى

حق تحقير و تكذيب امت قبل از خويش را ندارند كه چرا ايمان به پيغمبر ما

نمياوريد و در تحت اطاعت ظهور بعد در نميائيد بدانگونه كه هر امت و ملتى از

علماى خود تقليد كرده اند و چنان گمان نموده اند كه اگر ظهور بعد حق ميبود

رؤساى دين ما كه داناتر و آگاه ترند ميشناختند چنانچه اجداد ما بنى اسرائيل

بتقليد حنّان و قيافا حضرت روح را انكار كردند و همچنين مسيحيان از كشيش ها و

رهبانان خود تقليد نمودند و از فيض لقاى محمّدى ع محروم شدند و اهل اسلام در

خصوص ظهور قائم بتقليد و فتواى ملّا محمّد ممقانى و بعضى از مجتهدين تبريز و

غيره موعود خود را بدار آويختند و شهيد كردند ص 8 تا ص 10 .

 \*( شعاع پنجم )\*

از جمله عوامل احتجاب ملل و اديان از مظاهر امر الهى اين مسئله است كه حضرت عبد

البهاء در خطابهء مباركه بدان اشاره فرموده اند قوله الاحلى :

سبب ثانى \_ مانع ثانى اين است كه در مظاهر مقدسه الهيّه دو مقام است يك مقام بشر

است و ديگرى مقام رحمانى نورانى مقام ظهور و تجلّى ربّانى مستور است و مقام

بشريّت ظاهر خلق آن حقيقت مقدسه را ظاهر در هيكل نميبينند قوهء روح القدس را

نميبينند نظر به بشريت ميكنند و چون ميبينند در مقام بشريّت مشترك با سائر بشرند

نظير سائرين ميخورند ، ميخوابند ، مريض ميشوند ، ناتوان ميگردند لهذا قياس بنفس

خود نموده ميگويند اينها مثل ماها هستند امتيازى ندارند چرا اينها مظاهر مقدسه

باشند و ما نباشيم ، چرا اينها ممتاز باشند ، چرا اينها آسمانى باشند و ما زمينى

، چرا آنها نورانى باشند و ما ظلمانى و حال آنكه در جميع شئون بشرى مثل آنها

هستيم

ص 151

ابداً فرق و امتيازى در ميان نيست و امتيازى خصوصى از ما ندارند ما فرقى

نميبينيم اينها مثل ماها هستند لهذا انكار و استكبار مينمودند مثل ابليس كه نظر

بچشم آدم كرد گفت من اشرف از آدم هستم ولى نظر بروح آدم نكرد ، روح آدم را نديد

و چون جسم آدم از تراب بود آن را ديد روح او را نديد استكبار كرد و الّا سجده

ميكرد حال در يوم ظهور مظاهر الهى چون مردم نظر ببشريّت آنها مينمايند و مانند

خودشان ميبينند لهذا استكبار ميكنند اعتراض مينمايند تعدّى ميكنند ظلم و مخالفت

مينمايند و بر قتل آنها قيام ميكنند پس شما بايد نظر ببشريّت مظاهر مقدسهء

الهيّه نكنيد بايد نظر بحقيقت آنها بكنيد آن حقيقت ساطعه كه آفاق را روشن ميكند

آن حقيقت ساطعه كه عالم بشر را نورانى مينمايد آن حقيقت ساطعه كه نفوس را از

نقائص خلاص مينمايد آن حقيقت ساطعه كه هيئت جامعه را باعلى درجهء كمال ميرساند

ما فوق تصوّرات بشرى است ما بايد نظر بزجاج نكنيم زيرا چون نظر بزجاج كنيم چون

بلور است از انوار محروم مانيم بايد نظر را بسراج نمائيم يعنى آن سراجى كه در

اين زجاج ميتابد و آن فيض و تجلّى حضرت الوهيّت است كه در زجاج بشريّت ظاهر و

هويدا است و چون چنين كنيم محتجب نمانيم ص 181 تا 182 .

مرحوم ابوالفضائل در كتاب فرائد ميفرمايد .

بر ارباب قلوب صافيه و بصائر كاشفه پوشيده نيست كه من اوّل ما ابْدَعَ الْلّه

الخَلْقَ هيچ نفسى بمعارضهء انبياء و مرسلين و تكذيب مظاهر امر حضرت رب العالمين

قيام ننمود الّا بسبب اينكه از معرفت اصل دليل و برهانيكه بان حقّ از باطل و

صادق از كاذب ممتاز ميگردد جاهل ماند و از مقام عزّت و سلطنت الهيّه و قدرت و

غلبهء روحانيّهء آن نفوس قدسيّه كه در تحت استار صورت بشريّه و ستائر مظلوميّت

ظاهريّه مخزون و مكنون بود غافل گشت و چون مثل متربيّان در ظهور

ص 152

قبل چنانكه حضرت سيّد اجل قَدَّس اللّه تُرْبَتَه بان تمثيل فرموده مثل كودكان

قبل از نظام است و چنانچه حضرت عيسى عليه السّلام تصريح نموده مثل اجنّه محبوسه

در ارحام لهذا اين بستگان ارحام جاهليّت و يا خفتگان مهد طفوليّت آن سلاطين وجود

و مطالع قدرت و سلطنت حضرت معبود را مانند خود شخصى محدود تصوّر نمودند و لسان

ايراد و انتقاد برآن وسائط خلق و ايجاد گشودند گاهى آن مظاهر كمال عقل و رزانت

را بجنون و يا بعبارت پردازى و مجنون منسوب داشته اَئنّا لَتارِكُوا

اِلهَتِنا لِشاعرٍ مَجْنُونٍ گفتند و وقتى بمناصب و يا معارف و يا ثروت و مكنت

خود مغرور گشته كلمهء اَنُؤْمِنُ كَما امَنَ السُّفَهاءُ متكلم و بنغمهء ان

اتَّبَعَكَ اِلَّ الَّذينَ هُم اَراذِلُنا بادىَ الرَّاى مترنم گشتند هنگامى

آن شموس منيرهء سموات اديان را بمخالفت ضروريّات دينيّه و هدم اساس شرايع الهيّه

متّهم داشته ترانهء اِنّى اَخافُ اَنْ يُبَدِّلَ ديْنَكُمْ اَوْ اَن

يُظهِرَفِى الارض الْفساد سرودند و زمانى براهين بيّنه ايشان را انكار نمودند و

بكلمهء ما جِئْتَنا بَيِّنَة فرياد نمودند چنانكه جميع اين ايرادات مذكوره را

بحكم صحيح لَتَسْلِكُنَّ سُنَنَ مِنْ قَبْلَكُم شِبْراً فَشِبْراً وَ ذِراعاً

فَذِراعاً جناب شيخ نيز بر اين ظهور اعظم وارد آورده و در رسالهء مطبوعه خود

جميع سنن اعتراضات ماضيه را احياء فرموده اند و خلاصة القول يكى شاعرشان خواند و

ديگرى ساحر نفسى ايشان را بتعلّم و دراست متهم داشت و شخصى بطلب ملك و حبّ رياست

اين گفت چرا چنين كرده و آن گفت چرا چنان گفته و بالجمله چنانكه متون صحف و بطون

كتب از آن مملو و مشحون است ايرادى نماند كه وارد نياوردند و انتقادى نبود كه

اظهار ندارند و اين كثرت ايراد و انتقاد و شدّت لجاج و عناد سببى جز اينكه اين

نفوس واهيهء ساهيه و انفس سافلهء لاهيه از مراتب قدرت و قوّت و احاطه و سلطنت

روح قدسى كه در آن ابدان قدسيّه متجلّى است غافل بودند و از اشعهء نور الهى كه

از آن

ص 152

بلورات صافيّه متلألاء و مضئ است ذاهل گشتند و از معرفت اصل دليل كه بايد بدان

ناظر بود نه بما يُوافِق او يخالفُ اَهُوآئَهُمُ الْباطِلَةَ جاهل ماندند و

بنظارهء كودكى در منظر اكبر نگريستند و مدارك مَنْ يَنْظُرُ فِى الْقُلُوب را

مانند مدارك ضعيفهء خود گمان نمودند و متقنن قوانين و شارع شرايع را مثل خود

محكوم و محدود تصوّر كردند ص 585 تا ص 587

 \*( شعاع ششم )\*

 در استدراك برخى از مطالب (؟)

در ضمن تنظيم مطالب شماره هاى شعاع اوّل برخى مسائل از قلم افتاده كه در اين

مورد مينگارد اوّل راجع بذيل شمارهء 10 است مرحوم نعيم در استدلاليّه منظومهء

خود راجع بعلامات ظهور وارده در اخبار چنين فرموده قوله

آنچه فرمود حيدر كرّار آشكار است يا اولى الابصار

گشته خائن امين امين خائن گشته بيدين عزيز و مؤمن خوار

مرد بر زن شبيه و زن بر مرد مرد در خانه زن بر اسب سوار

عابدان دين فروش دنيا دوست عارفان فاسق و خيانتكار

عالمين فاجر امرين جابر عاملين جائر اهل دين بى يار

اسم اسلام و مردم از وى دور نام قرآن و خلق از او بيزار

شد زبانها خشن تر از شمشير گشت دلها عفن تر از مردار

گفت ارض مقدس است آنروز بهترين مساكن اقطار

لَيْتنى كنت فى مساكِنها فَفديْتُ لَها وَ ساكِنِها

در كتاب تفصيل الدّر اليتيم فى شرح اشعار النعيم تاليف نگارنده پس از ذكر اشعار

مزبور چنين مسطور است

ص 153

در اخبار اسلام از تسنن و تشيع علاماتى براى ظهور قائم موعود و طلعت معبود مقرّر

شده از جمله خطبه ايست از حضرت امير المومنين ع كه در پيكر مزبور بمضامين آن

حضرت نعيم اشاره فرموده و اين خطبه در بحار سيزدهم ص 223 فارسى مذكور است كه

صعصعة بن صوعان از حضرت امير روايت كرده كه آنحضرت در خصوص علامات ظهور فرمود

اِذا اَماتَ النّاسُ الصَّلوةَ وَ اَضاعُوا الْأمانَة وَ اسْتَحَلُّوا

الْكِذْبَ وَ اَكَلُوا الرِّباءَ وَ اَخَذُوا الرَّشاءَ وَ شَيّدُوا

الْبُنْيانَ وَ باعُوا الديّنَ بِالدُّنيا وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهاءَ وَ

شاوَرُوا النّساءَ وَ قَطَعُوا الْاَرحامَ وَ اتَّبَعُوا الْأهْوآءَ وَ

اسْتَخفُوا بِالدِّماء وَ كانَ الْحِلْمُ ضَعْفاً وَ الظُّلْمُ فَخْراً وَ

كانَتِ الْأمَرآءُ فَجَرَةً وَ الْوُزَرآء ظَلَمَةً وَ الْعُرَفاءُ خَوَنَةً

وَ الْقُرآءُ فَسَقَةً وَ ظَهَرَتِ شَهاداتُ الزّوُرِ وَ اسْتَعْلَنَ

الْفُجُور وَ قَوْلَ الْبُهْتانِ وَ الاثِمَ وَ الطُّغْيانَ وَ حُليَتِ

الْمَصاحِفُوَ زُخْرِفَتُ الْمَساجِدُ وَ طَوِّلَتِ الْمَناراتُ وَ اَكْرِمَ

الْاَشْرارُ وَ ازد حميت (؟) الصُّفُوف وَ اختَلِفَتِ الأهْوآءُ وَ وَ

نُقِضٌتِ العُقُودُ وَ اَقتَرَبَ الْمَوْعُودُ وَ شارَكَتِ النِّساءُ

اَزْواجَهُنَّ فِى التِّجارَةِ حِرصاً عَلَى الدّنيا وَ عَلَتْ اَصْواتُ

الفُسّاقِ وَ اسْتمِعِ مِنْهُم وَ كانَ زَعيم الْقَوْمِ اَرْذَلَهُم وَ

اتَّقىَ الْفاجِرُ مَخافَةَ شَرِّه وَ صَدَّقَ الْكاذِبَ وَ ائتُمِنَ

الْخائِنُ و اتَّخٌذٌت القيان وَ المقارِب معارف (؟) وَ لَعَنَ اخِر

هذِهِ الْاُمَّةِ اَوَّلَها وَ رَكِبَت ذَواتُ القُرُوج السُّرُوجَ وَ

تَشَبَّهَ النِّساءُ بِالرِّجالِ وَ شَهِدَ الشّاهِدُ مِنْ غَيْر اَنْ

يَسْتَشْهِدَ وَ شَهِدَ الْاخِرُ قَضاءً لِذِمامٍ بِغَيْرِ حَقّ عَرَفَهُ وَ

تَفَقَّةٍ لغير الدّين وَ اَثَرُوا عَمَلَ الدّنيا عَلَى الاخِرَةِ وَ

لَبِسُوا جُلُودَ الضّان (؟) عَلى قُلُوبِ الضّانِ وَ قُلُوبهُم اَنْتَنُ

(؟)مِنَ الجيْفِ وَ اَمّر مِنَ الصّبرِ فَعِنْد ذلِكَ الْوَحى الْوحى العَجَل

خَيْرُ الْمَساكِنِ يَوْمَئِذٍ

ص 155

بَيْتُ الْمُقَدِسِ لَيَاتِينَ عَلَى النّاس زمانٌ يَتَمنّى اَحَدَهُم

اَنَّهُ مِنْ سُكّانِه يعنى وقتيكه خلايق بنماز بى اعتنا شوند و امانت از بين

خلق زائل گردد و دروغ را جائز و حلال دانند و ربا خوارى كنند و رشوت گيرند و

اساس عمارتهاى محكم نهند و دين را بدنيا بفروشند و اشخاص جاهل بى تجربه را منصب

دهند و با زنها مشورت كنند و قطع ارحام نمايند و تابع نفس و هواى خود باشند و

خونريزى را آسان شمرند و اشخاص حليم بردبار را ضعيف شمرند و ظلم و ستم را فخر

دانند و اكراء فاجر و وزراه ستمكار شوند و عرفاء خيانتكار و قاريان قرآن فاسق و

زشت كردار باشند و شهادتهاى دروغ ظهور يابد و بدكارى و بهتان و گناه و عصيان

مشتهر و منتشر گردد و قرآنها را مزيّن و مطرّز كنند و مساجد را زينت داده منقّش

سازند و مناره هاى مساجد را بلند بنا نمايند و اشرار محترم شوند و صفوف نفوس در

نماز جماعت بسيار ولى قلوب نمازگذاران آغشته باهواء نفسانى و اوهام شيطانى باشد

و مردم بعد خود وفا نكنند و زنان در تجارت با مردان شركت كنند چون بمال دنيا بى

نهايت حريص هستند و مردم اقوال بدكاران را متابعت كنند و از آنان بشنوند و رئيس

قوم پست ترين مردم باشد و اشخاص نجيب از ترس او نتوانند چيزى اظهار كنند و نفوس

دروغگو راستگو شمرده شوند و خائنين با امانت و درستكار محسوب گردند و مردم بلهو

و لعب و آلات فسق و فجور و چنگ و تار و طنبور تمايل نمايند و آخر اين امّت اوّل

خود را لعن نمايد و زنان بر زين سوار شوند و مردان بزنان شبيه شوند و شهادتهاى

بيمورد از مردم بعمل آيد و شهادتهاى دروغ اشتهار يابد و دنيا را باخرت مقدم

شمارند و ترجيح دهند و مردم گرگ صفت در لباس ميش ظاهر شوند و دلهاى مردم از

مردار در آفتاب مرداد متعفّن تر و از صبر زرد تلخ تر شود در اينوقت بشتابيد و

تعجيل كنيد كه خود را به بيت المقدس برسانيد البتّه زمانى ميايد كه هر

ص 156

كس آرزو كند كه مسكن او در بيت المقدس باشد انتهى .

در تفسير صافى ملّا محسن فيض كاشانى در ذيل آيهء مباركهء قرآنيّهء فَهَلْ

يَنْظُرُونَ اِلَّا السّاعةَ اَنْ تَاتِيهَمُ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ

اَشْراطُها ( سورهء محمد آيهء 18 ) حديثى مفصّل و مشروح از سلمان فارسى روايت

كرده قالَ سَلْمان حججنا مَعَ رَسُول اللّهِ حَجَّةَ الْوَداعِ سلمان گفت در

حج آخرين پيغمبر با آن حضرت بمكّه رفتيم پس چون آنحضرت از اعمال حج فراغت يافت

وارد خانهء كعبه گرديد و با دودست دو حلقه در كعبه را گرفته روى مبارك خود را

بطرف مردم متوجّه ساخته فرمود اَلا اُخْبِركُم بِاَشْراطِ السّاعَةِ يعنى آيا

ميخواهيد از علامات ظهور قيامت كه قيام قائم موعود است براى شما بيان كنم وَ

كانَ اَدْنَى النّاس مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلْمانُ فَقالَ بَلى يا رَسُول

اللّه فِقالَ يعنى سلمان گويد من از همه نفوس بانحضرت نزديك تر بودم عرض كردم

بفرما يا رسول اللّه فرمود اِنَّ مِنْ اَشْراطِ السّاعَة2 اِضاعَةُالصَّلوة

وَ اتَّباعُ الشَّهَواتِ وَ الْمَيْلِ مَعَ الاَهُوآء وَ تَعْظيمُ اَصْحابِ

الْمالِ وَ بَيْعُ الدّينِ بِالدّنيا يعنى از علائم قيامت آنستكه مردم نماز

نگذارند و شهوات را پيروى كنند و باهواء و اباطيل ميل نمايند و متمولين و

ثروتمندان خاضع شوند و دين بدنيا بفروشند سلمان متعجّبانه عرض ميكند يا رسول

اللّه اِنَّ هذا الكائِنٌ قالَ ص اى وَ الَّذى نَفْسى بِيده يعنى اى رسول

اللّه آيا اينها كه فرمودى واقع خواهد شد فرمود البتّه قسم بخدائيكه جان من در

دست اوست و فقرات اين حديث بسيار مفصل و پس از هر فقره كه حضرت رسول ميفرمايد

سلمان متعجّبانه جملهء سابق را تجديد و پيغمبر بهمان نحو باو جواب ميفرمايد و

بواسطهء طولانى بودن حديث مزبور از نقل آن بتمامه صرف نظر شد در اخبار ائمه

اطهار علائمى بسيار براى ظهور موعود منقول كه در باب علائم ظهور بحار

ص 157

سيزدهم و ساير كتب مذكور است و مطابق نصوص اين بيانات كه ذكر شد در كتب اهل تسنن

نيز مذكور و مروى است از جمله در كتاب حجج الكرامة از ابن مردويه از ابن عبّاس

از رسول خدا ص روايت كرده كه فرمود از جمله علائم آن است كه قرآن از بين مرتفع

شود ولى بزينت آن پردازند و مساجد را آرايش ميكنند و در ص 297 حجج الكرامة روايت

كرده كه از جمله علائم آن است كه مردم نماز را ترك كرده بى اعتنائى ميكنند و در

ص 198 از كتاب مزبور مذكور است كه از جمله علائم آن است كه مردم زكوة را ندهند و

آن را تاوان پندارند و ابوالشيخ از ابن مسعود از رسول اللّه ص روايت كرده كه

فرمود زمانى بيايد كه پنجاه نفر نماز بخوانند و يكى از آنها قبول نشود و از جمله

علائم نيز آن است كه اعراب از دين دور ميافتند و حجج الكرامة از على ع روايت

كرده كه فرمود كه در آن وقت زبان ايشان عربى و دلهاى ايشان مثل اعاجم است و نيز

در باب آثار القيامة حجج الكرامة بسند ديلمى از على ع روايت كرده كه فرمود در آن

زمان مردمان صالح در ميان مردم مستورند وَ فى الصّحيحين عن انس بن مالك عن رسول

اللّه ص اِنّ مِن اشراطِ السّاعَة ان يَرفَعَ الْعِلم و يَكثر الْجَهْل وَ

الزَّنا و يكثر شُرب الخَمر ... الْحَديث در صحيح بخارى و مسلم از انس بن مالك

از پيغمبر روايت شده كه فرمود از علامات ظهور موعود آن است كه علم از بين مردم

مرتفع شود و نادانى و زنا و شراب نوشيدن زياد گردد و تا آخر حديث و مقصود از

ارتفاع علم كه فرموده آنست كه مردم بموافق آن عمل نميكنند چنانچه خود حضرت رسول

در حديث ديگر اين بيان را فرموده در كتاب كنز العمال مجلّد پنجم ص 208 عَنْ

رَسُول اللّه صَلى اللّه عَلَيْه و اله خُذُوا مِنَ الْعِم قَبْل اَنْ يقيضَ

الْعِلم وَ قبل ان يرفعَ العِلم قيل يا رَسُول اللّه كيف يرفع العِلم وَ هذا

الْقرانْ

ص 158

بَيْنَ اَظْهُرِنا فقال ص ثَكَلَتْكَ اُمُّكَ وَ هذَا اليهُود وَ النَّصارى

بين اظْهِرِهُم المَصاحِفُ لَمْ يصبحُوا يتعلّقونَ بالحرُوف مِمّا جائَت به

الأنبيا الا وَ انَّ ذهابَ العِلْم اَنْ يَذهَبَ حَمَلَة ثلث مرّاتٍ يعنى

حضرت رسول فرمود بهره ببريد از علم پيش از آنكه علم از بين شما برود و مرتفع

گردد شخصى عرض كرد يا رسول اللّه چطور ممكن است كه علم از بين ما برود با آنكه

قرآن مجيد كه منبع علوم الهيّه است در ميان ما باقى خواهد بود واى بر تو يهود و

نصارى هم كتب انبياى آنها در بين آنها است ولى متمسّك و عامل ببيانات انبياء خود

نيستند بعد فرمود بدانيد كه مقصود از زائل شدن علم عدم عاملين و حاملين علم است

و اين جمله را سه مرتبه تكرار فرمود و حديث رفع علم را بخارى در صحيح از انس بن

مالك با مختصر فرقى در عبارت روايت كرده و در كتاب مشكوة المصابيح كتاب العلم

روايت كرده از حضرت رسول كه فرمود يُوشك ان ياتى عَلَى النّاس زمانٌ لا يبقى

مِنَ الاِسْلام الّا اِسْم وَ لا مِنَ القران الّا رَسمٌ الحديث و اين حديث

با تفصيل در موضع ديگر ذكر شد و در ص 222 فارسى بحار مذكور است و علّامه ترمدى

 در باب ماجاء فى حلول المسيح ابواب الفتن از ابوهريرة از حضرت رسول روايت كرده

كه فرمود در آخر الزمان مردم علوم را از براى غير غرض دينى ( يعنى براى اغراض

نفسانيّه ) ميخوانند و تحصيل ميكنند و نيز ترمدى از حذيقه(؟)اليمانى از رسول

اللّه روايت كرد كه فرمود وقتى خواهد آمد كه شخصى را بالفاظ ما خَلاهُ (؟) ما

اَظرَفه \_ ما اعقله و غيره ستايش كنند با آنكه ما فى قلبه مثقال حَبّه مِنْ

خَردلٍمِنَ الْاِيمان يعنى در قلبش بقدر خردلى ايمان و ايقان وجود ندارد و حجج

الكرامة از ابن مردويه روايت كرده كه زنان در تجارت شريك مردان شوند خلاصه از

اين قبيل در كتب معتبرهء اهل

ص 159

سنّت بسيار است و نمونه را آنچه ذكر شد كافى است و در خطب امير المومنين غير

آنچه ذكر شد در مواضع بسيار از علائم و آثار ظهور معيّن و مذكور است و از حضرت

رسول در بحار و غيره احاديث بسيار مسطور است از جمله حديثى مفصّل است كه جابر بن

عبد اللّه الانصارى از حضرت رسول نقل كرده و در باب علامات قائم در بحار 13 ص 25

فارسى و در ص 264 و كتاب الفرائد حضرت اب الفضائل مذكور است بدان مراجعه شود

مصاديق علامات مذكوره تماماً ظاهر و آشكار گرديده در آن ساعتى كه حضرت اعلى روح

ما سواه فداه باظهار امر قيام فرمود جميع آنچه در اخبار مذكور بتمام و كمال

واقع و واضح و موجود بود حتّى ارباب عدوان و بغض كه نسبت باين امر اعظم مخالفت

مينموده اند در كتب رديّه خود شهادت داده اند كه جميع علائم و آثار مذكوره در

اخبار ائمه اطهار ع بوقوع پيوسته است از جمله حاجى كريمخان كرمانى كه مجسمه

اعراض وعدوّ امراللّه بوده و با حضرت نقطه اولى معاصر در رسالهء سلطانيّه خود در

ص 196 ميگويد آيا نميبينيد اين همه فساد در اطراف و اكناف عالم را كه احدى ايمن

نيست آيا نميبينيد غلبهء جور و ظلم را كه يك وجب از روى زمين باقى نمانده مگر

آنكه پر از انواع ظلم است آيا نميبينيد بلاياى متواتره را كه فرصت نميدهد كه

قامتى راست كنند آيا نميبينيد قطع بركات آسمان و زمين را آيا نميبينيد غلبهءكفر

را بر اسلام و نقص اطراف را شيئاً بعد شيئ آيا نميبينيد قحطها و غلاها و تلف

اموال و نفوس و نا امنى اطراف را آيا نميبينيد زيادتى منافقان و زنادقه و زوال

عقائد مردم را و در ص 201 ميگويد كجاى عالم منتظم است و عالم كجا برحسب خير و

بركت جارى است و اينها همه بجهت خلاف كردن مردم است (؟) حجّت معصوم كه از جانب

خدا بوده .. اه اه نميدانم چه بگويم و چه بنويسم الى اخر(؟) در اوائل ظهور

كه حال مردم اينطور بوده ديگر ملاحظه فرمائيد در حال كه سال نود

ص 160

و دوّم بيانى است حال اهل عالم چگونه است جمال قدم و اسم اعظم در لوح حاجى محمّد

ابراهيم نامى كه در سنهء 1295 هجرى از قلم عز اعلى نزول يافته ميفرمايد : عالم

منقلب است و انقلات او يوماً فيوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لا مذهبى

متوجّه و اين فقره شدّت خواهد نمود و زياد خواهد شد بشانيكه ذكر آن حال مقتضى نه

و مدّتى بر اين نهج ايّام ميرود وَ اِذا تَمَّ الميقاتُ يَظهَرُ بَغْتَةً ما

ترتَعِدُ بِه فَرآئصُ الْعالَمِ اِذا تَرتَفِعُ الاعْلامُ وَ تَغَرَّدَ

الْعَنادِلُ عَلَى الأفْنانِ امروزه مصدّق اين بيان مبارك كاملا هويدا و

آشكار است فقط يك ملت مظلومهء بهائيه با آنكه از جميع اقطار مورد حمله و هجوم و

صدمات قويّه احزاب مخالفه در ظلّ رايت مهر و محبت مولاى تواناى حنون حضرت غصن

اللّه الممتاز ارواحنا فداه در مقابل شدائد و بلاياى متواتره و مصائب متكاثره

استقامت و ثبات ورزيده بانتشار آثار رحمن كه دواى امراض عالم است مشغول و از

هيچگونه پيش آمدى متأثر نشده و بهيچوجه ملال و افسردگى نيافته در فكر اصلاح

عالم و مداواى امراض مزمنهء طوائف و امم هستند ولكن ملل غافله و طوائف جاهله

دوست خود را دشمن گرفته در مقابل نوش اهل بها نيش زنند و در قبال محبّت و وفاى

بندگان صادق جمال اقدس ابهى بعداوت و بغضا قيام كنند و پند ناصح امين را نپذيرند

از اين رو روز بروز گرفتارى اهل عالم بيشتر و مصائبشان افزونتر گردد حضرت ولىّ

امر اللّه در لوح صادر از قلم مبارك خود در سنهء 89 بيانى ميفرمايد از جهتى

انقلابات عالم ناسوت يوماً فيوماً در ازدياد و قلاقل و اضطرابات ملكيّه اش آفاق

را در انتشار افق سياست تاريك است و بحران اقتصادى بغايت شديد و مدنيّت ماديّه

در معرض خطرات عظيمه است و هيئت اجتماعيّه اساسش متزعزع و متزلزل افكار در هيجان

است و نظم جهان پريشان ظلمت عصيان و طغيان

ص 161

عالمى را احاطه نموده و نورانيّت عدل و وفاق از ديدهء جهانيان پنهان گشته در شرق

اقصى نائره جنگ پر اشتعال است و اقطار عربيّه دائره فساد و شقاق در اتّساع قواى

اقوام مختلفه بر اطفاء سراج دين برخاسته و در ترويج قواعد باطلهء ظاهر الاستحاله

همّت بگماشته شرق در جنبش و هيجان است و غرب از ثقل فادح آفات متراكمه نالان و

هراسان حزب شمال بتمام قوى برايجاد فتنه و افساد عقيده و ترويج مبادى سقيمه

قائم و در توليد بغض و خصومت و هدم بنيان ديانت ساعى و جاهد مكايد سياسيّه و

مقاصد خفيّه در جولان حكومات عالم بمنازعات وطنيّه و تعصّبات شديده گرفتارند و

بذيل تقاليد عتيقه متشبّث ثقه و اعتمادشان بيكديگر مسلوب و از تعاون و تعاضد

محروم و مايوس بصرف مبالغ باهضه در تهيّه معدّات حربيّه و مهمّات عسكريّه و آلات

جهنّميّه سرّاً و جهراً مشغولند و بكمال جديّت باستحكام اساس استقلال سياسى و

اقتصادى خويش مألوف سرمست بادهء غرورند و اسير دام حميّت جاهليّه الى آخر قوله

الاحلى اين است حال عالم امروزى ما اين است خبر از مستقبل شديدى كه عالم را

تهديد ميكند زندگانى در چنين دورهء اصعب از هر صعبى است و مشكل تر از هر سختى در

اينمقام از ابيات شاعر عرب ابوالعلاى معرى بياد آمد كه گفته :

اذا ذنبَ الطّائى بالنجل ما در وَ عيّرقسّاً بِالفهاهَة باقلٌ ؟

وَ طاوَلَتِ الْاَرْض السَّماء ترفعاً وَ جادَلت الشّهب الحَصار و الجنادل

فيا مُت ذرّ انّ الحيوة ذَميمةٌ وَ يا نفس جدّى انّ دَهركَ هازل

مطابق مضامين مزبور نگارنده در قصيده گفته است :

خون شد دلم زكجروى چرخ چنبرى هانا سرشت اوست مگر بر ستمگرى

ص 162

از گشت باژگونه اهرن نژاد او مردان راست پيشه نهان گشته چون پرى

افريشته زخوى بد او شكسته بال ديو پليد بال گشاده به مهترى

فرمان اهرمن بجهان گشته آشكار پنهان شده است يكسره فرمان داورى

معزول بخردان و بمنصب كشيده رخت طنز حجى و بكر ربابى و اكبرى

از مهر وداد هيچ اثر در جهان نماند ظلم است و جور پيشهء هر كس كه بنگرى

از تير سنگ سرزنش آيد بماه نو گشته سُها گواژه كن مهر خاورى

طعنه زند بهه تيرگى الماس را زغال گنجشك از عقاب زند كوس برترى

زاغ سياه پيكر كجرو كند فخار در رهروى خويش بكبك از ره مرى

مادر ببخل عيب كند جود حاتمى گل را رسد ز خار تمسخر بدلبرى

با قل بقس ساعده گويد تو ابكمى با مصطفى مسيلمه گويد فسونگرى

مشتى يهود فعل بروح از ره نفاق كرديده طعنه زن كه تو گمراه ساحرى

بااين چنين سرشت و نهادى كه خلق راست آن به كه همچو من شوى از اين و آن برى

جز نظم تازى و سخن پارسى نژاد نبود مرا دگر نه نديمى نه همسرى

طبع سخن سرا نشدى مونسم اگر با هيچكس مرا نبدى در جهان سرى

اندر پناه لطف جمال قدم مراست ايمن ز نائبات پسنديده محضرى

خلّاق كائنات كه فيض وجود او از جزد او محيط ثريّاست تاثرى

تا غصن اعظم آينه دار جمال حق از لطف كرده بر سرمن سايه گسترى

با هيچ چيز در همه عمرم نياز نيست در ظل فيض او چه سماوى چه اغبرى

ص 163

منّت خداى را كه پس از جهل بيشمار ايزد مرا بعلم و هنر كرد رهبرى

در ظل غصن سدرهء ممتاز روز و شب ايمن ز خار و خس شده اشراق خاورى

بارى از درگاه حضرت جمال مبارك جلّ جلاله آمل و سائليم كه ما و جميع را در ظل

حفظ و فضل خود صيانت و حراست فرمايد و از فتن و فسادهاى مختلفه محفوظ دارد انّه

عَلى كلّ شَيئ قديرٌ .

 \*( پيكر سيزدهم )\*

وَ منَ المغرب ايّهَا النّائم طلعت شمسُ طلعة القائم

از همانجا كه كرده بود غروب شد عيان يعنى از بنى هاشم

سابقاٍ بتفصيل گفتيم كه يكى از علائم ظهور موعود در نزد مسلمين طلوع شمس از مغلاب

خود است و اين مسئله در احاديث اهل تشيّع و تسنّن هر دو مذكور و مشهور است از

جمله حضرت شيخ احسائى در رسالهء عصمة الرجعة از كتاب اكمال روايت فرموده كه امير

المؤمنين ضمن خطبه فرمود الوَحا الوَحا العَجَل خير المساكن يَومئذٍ بيت

المقدس لَيَاتينَّ زمانٌ عَلَى النّاس ... يتَمنّى احدهم شبرأ منه ... و ذلك

بعد طلوع الشَّمس من مغربها عنْدَ ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل وَ لا عَمل

يرفَعُ وَ لا يَنْفعُ نفساً ايْمانها لم تكن امَنَتْ مِنْ قبلُ و در بحار

سيزدهم ص 128 فارسى از حضرت باقر ع روايت شده كه فرمود در آخر زمان علامات چندى

ظاهر ميشود از جمله دابّة الأرض وَ دَجّال و نزُول عيسى و طُلوع شمس از مغرب

خود و امثال اين حديث در كتاب مزبور ( ص 224 و ص 260 فارسى ) بسيار است و سيّد

عبد الوهّاب شعرافى در مبحث شصت و پنجم از كتاب اليواقت و الجواهر ميفرمايد

ص 164

فى بَيان انَّ جَميعَ اشْراط السّاعَة حقّ لابدّ اَنْ يَقع كُلّها قبل قيام

السّاعة و ذلك كخروج ِ الْمَدى ثُمّ الدّجال ثمّ نزول عيسى و خروج الدّابّة وَ

طلوع الشّمس من مغربها وَ رَفِعَ القران وَ فتح سَدّ ياجوج وَ مَاجوج حتّى لو

لم يبق من الدّنيا الّا مقدار يومٍ واحدٍ لوقع ذلك كُلّهُ و معنى آن همان

است كه حضرت نعيم در بيت اشاره فرموده و از قبل نيز ذكر شد ميفرمايد بدانكه

همواره در كلمات آل عصمت مقام نبوت تعبير بشمس و مقام ولايت نعبير بقمر ميشود

چنانچه حضرت ختمى مرتبت ص ميفرمايد اَنَا كَالشّمس وَ علىّ كَالقَمَر و در تفسير

صافى در ذيل آيهء وَ الشّمس وَ ضُحيها وَ القَمِرَ اِذا تليها از اصول كافى

و تفسير علىّ بن ابراهيم قمى نقل ميكنند قال الشَّمس رسُول اللّه به اَوضحَ

للنّاس دينَهُم وَ الْقَمَرُ امير المؤمنينَ تَلا رسُولَ اللّه يعنى آفتاب

رسول خدا بود كه باو روشن شد براى مردم دين ايشان و ماه امير المومنين بود كه

تالى شد برسول خدا را پس هرگاه شمس در احاديث ديده شود نبايد آنرا بافتاب ظاهر

تعبير نمود زيرا اگر آفتاب از مغرب طالع شود تمام اوضاع عالم منقلب شود و منطقهء

حارّه بارده و بارده حارّه و بر بحر و بحر بر شود و شايد متنفّس باقى نماند كه

بوجود حضرت قائم مهتدى شود پس تفسير آن همان نوع است كه خود امام فرموده و معلوم

است شمس نبوّت در سادات بنى فاطمه غروب فرمود باز شمس حقيقت بار ديگر از همان

خاندان محترم طلوع فرمايد اين تأويل مطابق است با باقى فرمايشات ايشان كه فرمود

يَظْهَرُ صَبّئ مِنْ بَنى هاشِمٍ الخ و غيره و غيره و علاوه بر اين در خود

حديثى كه امير المومنين طلوع شمس را از مغرب از علائم ظهور قائم ميشمارد در آخر

حديث صعصعة بن صوحان ميفرمايد انّ الّذى يُصلّى خَلفَهُ عيسى هُوَ الشّمس

الطّالِعَة مِنْ مَغْرِبها بحار

ص 165

فارسى ص 225 و چون شمس نبوّت كه نام محمّد است از مغرب آن شمس كه على است طلوع

فرمايد اسمين اعليين على محمد استخراج ميشود انتهى .

دوّم در كتاب رجاء العالم راجع بظهور جميع علامات مسطورهء در انجيل بيان مفصّلى

مذكور قسمتى از آن در ذيل شمارهء 9 مرقوم شد در اين مقام بقيّه آن از عربى

بفارسى ترجمه شده نگاشته ميگردد راجع بوقوع اضطراب و ضييق عظيم كه در فصل 24

متى مذكور است در صفحهء 32 كتاب مزبور چنين ميگويد دوران اين ضييق و اضطراب وقتى

بود كه رنجهاى بسيارى از كليساى پاپ در دوران جهالت و تاريكى بمسيحيان ميرسيد و

قريب 1260 سال طول كشيد ابتداى شروع اين اضطراب و گرفتاريها در سال 538 ميلادى

بود يعنى در اوّل تاسيس كليساى پاپ و تا سال 1798 ادامه داشت تا آنكه جنرال

معروف فرانسوى بِرِتِيهِ به قصر واتيكان وارد شد و پاپ را اسير كرد و او را در

مكانى دور محبوس ساخت تا وفات يافت در اين وقت بود كه در روميّه آزادى اديان

انتشار يافت و حكومت جمهورى در آن سامان تاسيس شد و دوران ضيق و پريشانى مسيحيان

پس از قتل و كشتار مليونها از آن بى گناهان خاتمه يافت . راجع بتاريكى آفتاب در

صفحهء 34 ميگويد اين روز تاريك در 19 ايار سال 1780 چنانچه مسيح گفته بود مشاهده

شد مورخين در بارهء اين روز مهيب چنين نوشته اند كه در ساعت ده صبح 19 ايار ابر

بسيارى با نهايت سرعت آسمانرا پوشيده و نور آفتاب بكلّى نابود گشت و تاريكى بحدى

استيلا يافت كه مرغها باشيانه خود برگشتند و طيور در لانه ها مأوى يافتند رمه

هاى گاو و گوسفند از چراگاه بخوابگاه شتافتند و چنان پنداشتند كه شب فرا رسيده

مردم بناچارى چراغها را افروختند ديگرى ميگويد در بعضى از نقاط تاريكى باندازهء

شد كه انسان كتاب چاپى را نميتوانست بخواند و در فضاى آزاد از ديدن

ص 166

خط محروم بود پرندگان باشيانه هاى خود رفته ، مرغها به لانه ها شتافتند گاو و

گوسفند بخوابگاه مأوى گرفتند مردم در خانه ها چراغ افروختند ابتداى اين تاريكى

ساعت 10 صبح بود و تا بعد از نصف شب ابرها آسمان را كاملاً پوشانيده بودند (

قاموس وِبْستر چاپ 1883 صفحهء 1604 ) ديگرى ميگويد تاريكى باندازهء بود كه

بتقرير نيايد بسيار مهيب بود ميتوان گفت از تاريكى كه در دوران ظهور موسى بامر

خدا بر اهالى مصر مسلّط شد شديد تر بود نور آفتاب بكلى معدوم شده بود و دنيا را

تاريكى فرو گرفته بود باندازهء كه ورق سفيد مثل مخمل سياه بنظر ميامد ( كتاب

قرن اوّل تاليف ر. م . رِفِنس صفحهء 94 ) .

سوّم \_ در انتهاى شعاع دوّم راجع بتناسخ مطالبى ذكر شد حضرت عبدالبهاء در لوح

احباى بادكوبه راجع ببطلان تناسخ چنين ميفرمايند : در خصوص مسئلهء تناسخ مرقوم

نموده بوديد اين اعتقاد تناسخ از عقايد قديمهء اكثر امم و ملل است حتى فلاسفه

يونان و حكماى رومان و مصريان قديم و آثوريان عظيم ولكن در نزد حق جميع اين

اقوال و اوهام مزخرف و بُرهان اعظم تناسخيان اين بود كه مقتضاى عدل الهى اين است

كه اعطاى كلّ دى حقّ حقّه شود حال هر انسانى ببلائى مبتلى شود گوئيم گناهى نموده

است ولكن طفلى كه هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد كرده است و كور و

كر و شل و ناقص الخلقه آيا چه گناهى نموده است كه بچنين جزائى گرفتار شده است پس

اين طفل اگرچه بظاهر در رحم مادر خطائى ننموده ولكن بيش از اين در قالب اوّل

جرمى كرده كه مستوجب چنين جزائى شده ولى اين نفوس از اين نكته غافل گشته اند كه

اگر خلقت بر يك منوال بود قدرت محيطه چگونه نمودار ميشد و حق چگونه يَفْعَل ما

يَشاء وَ يَحكُمُ ما يُريدُ ميگشت بارى ذكر رجعت در كتب

ص 167

الهى مذكور و اين مقصد رجوع شئون و آثار و كمالات و حقايق و انوارى است كه در هر

كور عود مينمايد نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است ... آن حقيقت متعيّنه و اعين

مخصوصه رجوع ننموده آيا از يك مرتبه وجود در اين عرصه شهود اولياى الهى چه نعمتى

و راحتى ديدند كه متصلاً عود و رجوع و تكرار خواهند آيا يكمرتبه اين مصائب و

بلايا و رزايا و صدمات و مشكلات كفايت نميكند كه تكرّر اين وجود را در اين عالم

خواهند اين كأس چندان حلاوتى نداشته كه آرزوى تتابع و تكرّر شود ... چون ببصر

حديد نظر فرمائى جميع بشر در اين عالم ترابى معذّبند مستريحى نه تا ثواب اعمال

حيات مكرّر شايق بيند و خوشحالى نيست كه ثمره مشقّات ماضيه چيند و اگر حيات

انسانى و وجود روحانى محصور در زندگانى دنيوى بود ايجاد چه ثمرهء داشت بلكه

الوهيّت چه آثار و نتيجهء مى بخشيد بلكه موجودات و ممكنات و عوالم مكنونات كلّ

مهمل بود اَسْتَغْفِرُ اللّه عَنْ هذَا الْقُصُور وَ الخَطاء العَظيم

 \*( شعاع هفتم \_ در ترجمهء اعلام و امكنه )\*

اسامى اشخاص و امكنه كه در ذيل هر شعاعى مسطور گرديده ترجمه اش بترتيب حروف تهجى

در اينمقام نگاشته ميشود

اعلام و امكنهء كه در ضمن شمارهء (1) شعاع اوّل ذكر شده :

 \*( الف )\*

ابوالفضائل محمد بن محمّد رضاى گلپايگانى از دانشمندان مشهور عالم بهائى است

تولدش در سال 1260 هجرى واقع شده شرح حالش بتفصيل در كتاب عبدالبهاء و

البهائيّة تاليف سليم قبعين صفحه 181 تا 187 مسطور است وفاتش در مصر در سال 1232

هجرى در ماه صفر اتّفاق افتاده پس از صعودش حضرت عبدالبهاء اين تلگراف را

نخابره فرمودند

ص 168

قوله الاحلى \_ قَدِ احْترَقت القلُوب من هذهِ المُصيبَةِ الْكبرى عَلَيْكُم

بِالصّبر الجَميل فِى هذهِ الرَّزيَّةِ الْعُظمى \_ عبّاس .

در بارهء خدمات ابوالفضائل چند نطق از بيانات حضرت عبدالبهاء موجود است يكى نطق

مبارك در بيت مبارك در 22 جانويه 1914 ميباشد صورت آن در نجم باختر شمارهء 19

سال چهارم مسطور و موجود است ديگرى نيز در مجلّه نجم باختر ذكر شده در مقدمه

كتاب كشف الغطاء صفحهء 13 تاريخ وفات وى بنظم مسطور است بقرار ذيل :

سال هزار و سيصد و سى و دو بُد كه كرد بوالفضل در صفر سفر ملك جاودان

تاريخ ديگرش بحساب حمل شود بوالفضل بين كه ديد بها را و داد جان

تاليفاتش بسيار و عمده آنها كتاب فرائد و حجج البهيّه و درر البهيّه و كتاب كبير

فصل الخطاب است الفرائد كتابى است كه ابوالفضائل گلپايگانى در جواب انتقادات شيخ

عبد السلام شيخ الاسلام تفليسى بر كتاب ايقان نگاشته و بطبع رسيده است .

انجيل \_ كه بمعنى بشارت است به نوشتجات و كتب حواريّون حضرت مسيح كه در شرح حال

او نوشته اند اطلاق ميشود اول مال متى است ثانى مال مرقس سوم مال لوقا و چهارمى

مال يوحنّا ، متى و مرقس و يوحنا از حواريين مسيح بوده اند ولى لوقا از حزارئين

محسوب نيست بلكه بوسيلهء آنان بحضرت عيسى مومن شده .

انبياى بنى اسرائيل \_ انبياى بنى اسرائيل كه پس از موسى بترويج شريعت موسويّه

قيام نمودند بدو دسته تقسيم ميشوند چهار تن ايشان كه اشعيا و ارميا و حزقيل و

دانيال هستند انبياى اعاظم ناميده ميشوند دوازده نفر ديگر انبياى اصاغر معروفند

و دوره نبوّت اين شانزده پيغمبر روى همرفته 430 سالست .

ص 169

اَوْتار \_ لقب بزرگان مقدسين برهمائيها است .

اَهْلِ تَسنّن \_ اَهْل تَشَيّع \_ و چون در قرن دوم و سوم اسلامى علوم فلسفه و

جدليّات رايج و تاليف و تصنيف كتب دائر و شايع شد لهذا هر يك از رؤساء و ارباب

معارف باب مناظرت را وسيع نمودند و براى تفريق مقاصد و سهولت تعبير براى خود و

مخالفين خود اسامى مميّزه وضع كردند و در مصنّفات محبّين (؟) شيخين و قائلين

باثبات خلافت بالاجماع از خود باهل سنّت و جماعت و از محبّين اهل البيت تهكما

بروافض تعبير نمودند و در مقابل آنها محبّين اهل البيت و قائلين بنصّ از خود

بشيعهء اهل البيت و از محبيّن شيخين بنواصب تعبير كردند انتهى فرائد

ايليا \_ الياس \_ ايلياى معروف به تشبى از مشاهير انبياى الهى است كه در عهد عتيق

اسم او ضبط ميباشد نبىّ در عرف تورات بمعنى خبر دهنده از خدا است سلسلهء از

انبياء در يهودا ارادهء خدا را بسلاطينى كه پى در پى سلطنت مينمودند ظاهر

ميساختند و بكاهنان نيز تعليمات ميدادند در مقابل انبياى صادق انبياى كاذب نيز

يافت ميشد چنانچه ايلياى تشبى كه معاصر اخاب بن عمرى پادشاه اسرائيل است در حضور

وى با 450 تن از انبياى كذبه بعل مباهله مرده و آتش از آسمان فرود آمده قربانى

ايلياء را بلعيد و در نتيجه بحكم ايليا جميع انبياى كذبه را در نزد نهر قيشون

مقتول ساختند و رسوم بت پرستى از بين رفت ( اوّل پادشاهان باب هيجدهم )

ايقان \_ از الواح مباركه حضرت بهاءاللّه است كه در سال 1278 هجرى در بغداد از

قلم مبارك نازل شد \_ براى تفصيل بذيل شمارهء 7 از شعاع اول مراجعه شود .

 \*( ب )\*

بُوديّه \_ پيروان هستند كه عدّه آنها بچهار مليون بالغ است كلمهء بُودا يعنى

ص 170

 مقدّس اصل اسم بودا ( سيد گااُتْ گامْتام است ) مشار اليه پسر پادشاه مملكت

بنارست بود كه از تخت و تاج كناره كرده بعبادت خدا پرداخت و تاعليمى بديع به

پيروان خود آموخت خلاصه تعاليم و احكام او از اين قرار است كه ميفرمايد دزدى

مكن ، قتل مكن ، دروغ مگو ، از نا محرم بپرهيز ، تهمت مزن ، قسم مخور ، بسيار

مگوى ، لئيم مباش ، غضب خود را جلوگيرى كن ، از اعتدال و ميانه روى منحرف نشو

ميفرمايد هر كس اين نصايح مرا بپذيرد روح او در اعلى درجهء عليين همجوار روح

القدس خواهد بود ( سفينهء طالبى صفحهء 7 حاشيه نمره 2 ) پدر بودا ( سُود

هَدانا) و مادرش ( ميا ) ناميده ميشد بودايا ( گتاما) كه مختصر اسم اوست

با دختر عموى خود (يسودها ) تزويج كرد در 29 سالگى براى وى پسرى بوجود آمد نام

او را ( رَهولا ) گذاشت بعد از تولّد اين پسر ( گتاما ) كه همان بودا است

مصمم بترك دنيا شد پدرش او را ممانعت ميكرد و عمويش ( سُوپِراَبُودها ) ميخواست

از عزلت او جلوگيرى كند گتاما اعتنائى نكرد از موطن خود مهاجرت نمود و در نزديك

شهر ( زخگيز ) با دو نفر غار نشين و تارك دنيا كه يكى ( آلارا ) و ديگرى (

اُذراكا ) نام داشت بتحصيل و تعلّم پرداخت پس از آنكه تحصيلاتش تكميل شد مدّت

شش سال برياضت و جنگل نوردى مشغول بود بالاخره در زير درختى روح القدس بر او

نازل شده به پيغمبرى مبعوث گرديد پس از 45 سال دعوت در سن 80 سالگى بسال 455 قبل

از ميلاد وفات يافت \_ شريعت بودا ابتدا در هند درخشيد و بزودى به چين و ژاپن با

سرعت عجيبى منتشر شد از شخص بودا كتابى در عالم نماند و تعليماتش بوسيلهء

پيروانش پس از مرگش جمع آورى شد مهمترين آنها از اين قرار است :

اوّل \_ ( وينا ياپى تاكا ) كه نظامنامهء امر بودا است دوّم ( سُوتراپى

ناكا ) كه حاوى تعاليم

ص 171

و مواعظ و قسمتى از تاريخ است سوّم ( آب هيد هارما ) كه شامل مطالب فلسفى است

كاهنان بودائى بوسيله گدائى زندگانى ميكنند در پايتخت ( برما ) قريب سى هزار

كاهن هستند كه با لباس زرد مندرس خود بدر خانه ها رفته بگدائى عمر خود را

ميگذرانند ( كتاب نور حقيقت ) ابوالفضائل در كتاب فرائد صفحه 70 ميفرمايد ديانت

بوديّه اين دين من حيث العدد اعظم اديان موجوده است و آن ديانت اهل چين و يابان

و بعض ممالك متاخمهء شرق اقصى است و عدد اهالى اين ديانت تقريبا پانصد مليون است

و بوديّه معتقدند كه اوّل انسانيكه در ارض موجود شد بودا است و او سبب عمار عالم

و انتشار نسل گشت و نزد ايشان ذكرى از آدم و حوّا و طوفان نوح و امثالها نيسا

انتهى .

بَرهِميّه \_ ابوالفضائل در كتاب فرائد ميفرمايد ثانى ديانت برهميّه است و آن دين

اهالى اصليّه هندوستان است و عدد ايشان عَلى اختلاف المورخين 160 مليونست و

اينطايفه معتقدند كه اوّل انسانى كه در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل آسمانى

بود كه بصورت بشر متجسّد شد و سبب انتشار نسل و عمار عالم گشت و كتاب آسمانى

ايشان (ويْد ) است و اهالى اين دين نيز ذكرى از آدم و حوّا و نوح نزدشان نيست و

اين طائفه نيز صور و تماثيل اكابر خود را در معابد ميگذارند و عبادت ميكنند ص 71

و 72 .

 \*( پ )\*

پشوتن \_ پسر گشتاسب شاهنشاه ايران كه بعقيده زردشتيان و مطابق افسانه هاى ملّى

ايران زردشت پيغمبر او را زندگانى جاودانى بخشيده است براى تفصيل باوائل شعاع

دوّم مراجعه شود .

 \*( ح )\*

ص 172

حُسين بن علىّ بن ابى طالب سيّد الشّهداء پدرش امير المومنين على و مادرش

فاطمهء زهرا دختر حضرت رسول اللّه است تولّد سيّد الشهداء در روز سوّم شعبان سال

چهارم هجرت در مدينه منوره اتفاق افتاد و در سن 57 سالگى در سال 61 هجرت در

كربلا بفتواى علما بدست لشكر يزيد بن معويه با اصحاب و فرزندان بشهادت رسيد سيد

الشهدا عدّه زوجاتش بجز كنيزكان 5 تن بودند كه مشهور تر و بزرگوارتر از همه شهر

بانو دختر يزدجرد شاهنشاه عجم است 6 پسر و 4 دختر براى سيّد الشهداء بوجود آمد

بعضى از اين فرزندان ذكور در كربلا شهيد شدند روز شهادت آنحضرت يوم دهم محرّم

الحرام سال 61 هجرى است كه بروز عاشورا معروفست حضرت سيّد الشهداء سوّمين امام

شيعهء اثنى عشريّه است .

 \*( ر )\*

رُوح اللّه \_ لقب حضرت عيسى است كه در آيات قرآنيّه اين لقب ذكر شده است

 \*( ز )\*

زردشتيّه ابوالفضائل در كتاب فرائد ميفرمايد رابع ديانت زردشتيّه است و آن دين

قديم ايرانيان است و شارع اين دين ابراهيم زردشت بوده و كتاب آسمانى اين قوم

عبارت است از 21 صحيفه كه آنرا اوستا و زند مينامند و اين طايفه صور و تماثيل در

معابد خود نميگذارند و عبادت اوثان را جايز نميدانند و در كتب اين طايفه نيز

ذكرى از آدم و حوّا و نوح و طوفان نيست و عدد اين طائفه بالتّحقيق بر مورّخين

معلوم نيست ولكن قليلى از ايشان در ايران ساكنند و اكثرشان در آغاز فتوحات

اسلاميّه بهندوستان هجرت نمودند وَ اِلى يَومنا هذا در آنممالك متوطّنند ص 73

 \*( ع )\*

عيسى \_ يكى از انبياى عظام است كه از ميلاد او تا كنون 1943 سال ميگذرد و

پيروان او بسيار و كتاب آسمانيش انجيلست .

ص 173

 \*( ف )\*

فِقه حَنفيّه \_ عبارت از فتاوى ابوحنيفه امام اعظم است مشار اليه در سال 80

هجرى مطابق 699 ميلادى متولد شده و پس از 70 سال زندگى در سال 150 هجرى مطابق

767 ميلادى درگذشته است پدر ابوحنيفه ثابت نام داشته است و جدش موسوم به (رماوطى

(بوده است كه اعراب او را از ايران اسير كرده بكوفه بردند و در آنجا آزاد شد

ابوحنيفه از علماى بزرگست محل تدريسش در كوفه بوده مذهب حنفى در فروع دين باو

منسوب است كه يكى از مذاهب چهارگانه اهل سنّت است و امروز پيروان زياد دارد از

مؤلفات او ( الفقه الاكبر ) و كتاب ( مسند ) ميباشد از زندگانى ابى حنيفه اطلاع

مفصلى نداريم همين قدر مغلوم است كه شخص متموّلى بوده و بكسب بزازى و خز فروشى

زندگى ميكرده از منصب قضاوت بيزار بوده است يزيد بن ابوهبيره كه از طرف بنى

اميّه در كوفه حاكم بود و منصور عباسى ابو حنيفه را تازيانه زدند كه بقبول منصب

قضاوت مجبورش كنند بر اثر اين رفتار ناگوار وفات يافت ( دائرة المعارف اسلامى

جزو سوّم از جلد اوّل ) قبر ابو حنيفه در بغداد مشهور باعظميّه است .

 \*( ق )\*

قائم \_ لقب موعود شيعهء اثنى عشريه است .

قرآن \_ كتاب آسمانى مسلمين است كه بعضى از آن در مكّه و بعضى در مدينه نازل شده

است عدّه سُور قرآن 114 سوره است تا زمان حجاج بن يوسف ثقفى رسم الخطّ قرآن بدون

اعراب و نقطه بود چون اغلب آنرا غلط ميخواندند حجاج دانشمندان را مجتمع كرده و

امر نمود كه براى تميز حروف از يكديگر و تبيين حركات آنها نقطه و اعراب را وضع

كنند و خلاصه از بيانات مباركه حضرت عبدالبهاء در روز 13 مارچ 1916.

 \*( ك )\*

ص 174

كيخسرو \_ از سلاطين عجم و سلسله كيان است كه بعقيده پارسيان در كوه شاه زنده

غائب شده و در دور آخر رجعت خواهد كرد براى تفصيل باوائل شعاع دوّم مراجعه شود

 \*( م )\*

مَتّى \_ از حواريون مسيح است در بارهء انجيلى كه نوشته است در بين مسيحيّن

اختلاف است كه آيا بلغت عبرى نوشته بوده يا بلغت آرامى و يونانى از حالات متى

كاملاً چيزى در دست نيست از مندرجات انجيل برميايد كه مشار اليه شغل باجگيرى

داشته است .

محمّد بن الحسن العسكرى \_ اسم مهدى و قائم موعود شيعه اثنى عشريّه است كه او را

شيعيان امام غائب در مدينه جابلصا كه در پشت كوه قاف واقع است ميدانند پدرش بنا

بقول شيعه امام حسن عسكرى و در بارهء مادرش اختلاف بسيار از حيث اسم و نژاد است

بعضى مادرش را رومى و برخى عرب دانند و 6 تا 7 اسم براى او قائل شده اند كه

بتفصيل در جلد سيزدهم كتاب بحار الانوار مسطور گرديده و در كتاب نجم الثّاقب حاج

ميرزا حسين نورى نيز بتفصيل ذكر شده گويند محمد بن الحسن را هزار پسر است كه

هريك در شهرى از اقليم جابلقا و جابلصا كه بهزار شهر بالغ است سلطنت و حكومت

دارند و منتظرند كه روزى اين قائم غائب ظاهر شود تولّدش را باختلاف اقوال در ماه

رجب يا شعبان يا رمضان از سال 1255 تا 1251 هجرى معيّن كرده اند براى تفصيل به

بحار الانوار مراجعه شود .

مَسيح \_ لقب حضرت عيسى است و معنى آن مسح شده با روغن مقدّس است و مقصود از

اطلاق اين كلمه بر عيسى آن است كه آنحضرت از طرف خدا مبعوث شده و بفيض الهى مسح

گرديده .

مسلمين \_ تابعين ديانت اسلامند كه بوسيلهء حضرت محمّد رسول اللّه در سال 1362

سال قبل

ص 175

تشريع شده است ابوالفضائل در كتاب فرائد ميفرمايد سابع ديانت اسلاميّه است و

شارع اين شريعت غرّا و ملّت بيضاء حضرت خاتم الانبياء عليه و آله آلاف التّحية و

الثناء است و جميع فرق اسلاميّه بلا اختلاف وضع صور و تماثيل را در مساجد و

معابد جايز نميدانند و عدد مسلمين على اختلاف المورّخين 300 مليون است ص 74

مِلاكى \_ معنى اين اسم ( رسول يهوه است ) مشار اليه دوازدهمين انبياى اصاغر و

خاتم النّبييّن يهود محسوب است بعضى از تاريخ نگاران دوران نبوّت ملاكى را بعد

از حگى و زكريّاى نبىّ يعنى در اواخر حكومت نحميا كه تخميناً 416 سال قبل از

ميلاد مسيح است دانسته اند .

 \*( ن )\*

نَصارى \_ پيروان حضرت مسيح هستند چون حضرت عيسى از ناصره بودند پيروان آنحضرت

به نصارى موسوم شذنذ بعضى كلمهء نصارى را از ريشهء نصرت گرفته اند يعنى امر مسيح

را يارى كرده اند .

 \*( ه )\*

هُنُود \_ پيروان شريعت برهما و بت پرستان را هنود يا ( هندو ) گويند تفصيل مذهب

آنان در كتب معتبره مذكور و از جمله در كتاب و كتب ديگر مراجعه شود

 \*( ى )\*

يحيى بن زكريّا \_ مبشّر ظهور حضرت عيسى است مختصرى از شرح حالش در انجيل مذكور

است اين نبىّ بزرگوار مورد زجر و اذيّت قوم بود و بالاخره بفتواى هيرودس بشهادت

رسيد بشرحيكه در انجيل ذكر شده جمعى از امّت او كه بشريعت و احكامش عاملند امروز

در عراق عرب و خوزستان ايران موجودند و بصائبين معروفند براى تفصيل حال بذيل

شماره 12 از شعاع اوّل مراجعه شود .

ص 176

يَهُود \_ اسم طوائف بنى اسرائيل است كه از اولاد يعقوب نبىّ پسر اسحق بن ابراهيم

هستند يعقوب 12 پسر داشت و از هر پسرى قبيلهء بوجود آمد و ملّت يهود را تشكيل

داد يهود از پيروان حضرت موسى هستند كتاب آسمانى آنها تورات ميباشد اين طائفه پس

از غلبهء طيطوس رومانى و خرابى بيت المقدس در تمام دنيا منتشر شدند و هنوز هم

پراكنده هستند عَدد ايشان مطابق بيان ابوالفضائل در كتاب فرائد صفحهء 74 بالغ بر

5 مليون است .

 \*( ترجمه اعلام و امكنه كه در ذيل شماره 25 مذكور شده )\*

 \*( ب )\*

بُرهان لامع \_ كتابى است كه ابوالفضائل درژ جواب اعتراضات پطرز ايستن كشيش

مسيحى تاليف فرموده اين كتاب بانگليسى ترجمه شده و بضميمهء نسخه فارسى در امريكا

بطبع رسيده است .

بَعد زبُول \_ در لغت عبرى بشيطان اطلاق ميشود و در كتاب مقدس بعل زبزب نيز وارد

شده است .

بيضاى موسى \_ بموجب مندرجات سفر خروج تورات و آيات قرآن مجيد يكى از معجزات

موسى كه خدا باو عنايت فرمود اين بود كه چون دستش را بلند ميكرد مانند برف سفيد

شده ميدرخشيد و يد بيضاى موسى ضرب المثل است

 \*( ت )\*

تورات \_ بمعنى شريعت است و اسم كتاب آسمانى يهود كلمهء تورات بر پنج سفر منسوب

بموسى كه عبارت از پيدايش ، خروج ، لاويان ، اعداد و تثنيه است اطلاق ميشد براى

هر يك از اين اسفار در نزد يهود اسم مخصوصى بعبرى مصطلح است مثلاً سفر پيدايش را

( برشيتْ ) و سفر تثنيه را ( دَبارنم ) گويند در صحت انتساب اين اسفار بحضرت

موسى در بين يهود و دانشمندان نصارى اختلاف است براى تبيين مقام بكتاب درر

البهيّه تاليف ابوالفضائل مراجعه شود .

ص 177

 \*( ج )\*

جَمال مبارك \_ بهائيان از حضرت بهاءاللّه باين اسم تعبير مينمايند

 \*( ح )\*

حُروف صليبيّه \_ ابوالفضائل در كتاب فرائد ميفرمايد و در اواخر قرن يازدهم حروف

كبيرهء صليبيّه فيمابين نصارى و مسلمين شروع شد و سبب آن اجمالاً اين بود كه

راهبى فرنساوى مسمّى ببطرس ارميطه يعنى پطرس ناسك براى زيارت قدس شريف باراضى

مقدسه مسافرت نمود و اگ بقول او بتوان اعتماد كرد نصارى را در بلاد فلسطين در

غايت ذلّت و حقارت يافت پس از زيارت ارض مقدس با دلى پر شور باروپا مراجعت نمود

و حبر اعظم رومانى را كه در اين قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوك اروپا داشت بر

محاربه اهل اسلام و استخلاص اراضى مقدسه از يد مسلمين تحريص و تشويق كرد و

تحريصات اين راهب ناسك و شورشى عجيب در اروپا بر پا نمود و جميع ملوك اروپا را

بر محاربهء اهل اسلام متّفق گردانيد واخيراً بعد الاخذ و الرّد

در سنه 1096 هشتصد هزار سپاه از ممالك نصرانيّه عزيمت ممالك اسلاميّه نمودند و

ملوك شام كه در آن زمان غالباً بحبّ حرب و ضرب معروف بودند نيز مستعد مقابلت و

محاربت گشتند و اين دو زوبعهء شديده در ممالك فلسطين و سوريّه و مصر قريب دويست

سال متصادم و مقاوم بوده از محاربات دمويّه در اين مدت مديده انهار دماء جارى

گشت و نفوس لا تحصى كه عدد آنرا جز خداوند كس نداند از طلافين كشته شد و انجام

بشجاعت صلاح الديّن ايّوبى و اخيراً ببسالت الملك الظاهر بيبرس اراضى مقدسه كه ؟

قريب دويست سال معركهء نزال و قتال و قريب هفتاد سال مقرّ سلطنت نصرانيّه بود

بالاستقلال استخلاص يافت ص 186 و ص 187

ص 178

 \*( خ )\*

خاتِم انبياء \_ لقبى است كه در قرآن در سوره احزاب بحضرت محمد رسول اللّه داده

شده و معنى آن بتفصيل گذشت ( باواسط شعاع سوم مراجعه شود )

خطابات كتابى است كه در آن خطابه هاى مباركه حضرت عبدالبهاء كه در اروپ و امريك

ادا فرموده اند جمع آورى شده و در مصر و ايران بطبع رسيده است .

 \*( د )\*

داوُد \_ در عبرى بمعنى محبوب است جوان ترين فرزندان يسنى از سبط يهودا مسمّى

به دادود ميباشد مشارج اليه در سال 1085 قبل از ميلاد در بيت لحم متولد شد و در

ميان يهود داراى رتبه سلطنت و نبوت گرديد تاريخ حياتش در كتاب شموئيل نبىّ فصل

16 و كتاب اوّل ملوك فصل دوّم مسطور گرديده و در زبور نيز مجملى بحال او اشاره

شده است داود بوسيله شموئيل براى سلطنت مسح شد ( اوّل شموئيل فصل 16 آيهء 1 تا

13 ) و خداوند روح خود را بوى كرامت كرد داود بواسطه شجاعت و حسن رفتار و تدبير

از مقرّبان درگاه شاول بود ( اوّل شموئيل فصل 16 آيهء 21 ) و بر اثر حسن خدمت

شاول دختر خود ميكال را بدو داد داود پس از شاول سلطنت مستقلى در اورشليم تاسيس

كرد و از بحر قلزم و مصر تا فرات را مسخّر خود نمود مدّت سلطنتش 40 سال بود و در

71 سالگى وفات كرده در شهر داود بر كوه صهيون مدفون شد گويند مقبره وى هنوز

موجود و معلوم است ( از كتاب تفصيل الدّر نقل شد )

 \*( ر )\*

رومان \_ نام مملكت وسيعى بوده است كه عظمت و جلالت آن و قدرت سلاطينش

ص 179

در تواريخ بتفصيل مذكور است مردمش بت پرست بودند و در حدود قرن چهارم ميلادى

ديانت مسيح را پذيرفتند .

 \*( س )\*

سِبْطى \_ قوم يهود را سبطى گويند زيرا سبط بمعنى فرزند و زاده چون يهود از اولاد

اسباط يعقوبند لذا به سبطى معروفند .

 \*( ش )\*

شارلمانى ( 814 \_ 742 ) ميلادى پادشاه جنگجوى فرانسه و امپراطور مغرب است كه

با ايطاليا و اعراب و اسپانى جنگ نمود و مانع از پيشرفت سريع عرب در اروپا گرديد

و در سال 800 ميلادى از طرف لئون سوّم پاپ معروف برتبهء امپراطورى رسيد شارلمانى

اوّل كسى است كه در فرانسه بتاسيس مدارس و شعب قضائى پرداخته و اكادمى پالاتين

را تاسيس كرد ( گاهنامهء طهران 1207 ) .

 \*( ع )\*

عَبدالبهاء \_ لقب بزرگترين پسر حضرت بهاءاللّه است در الواح مباركه از اين وجود

مقدّس به القاب عظيمهء غُصن اللّه الاعظم و سرّاللّه الاقوم و مَن طاف حوله

الاسمائه و فروع منشعب از اصل قديم و مَولى الورى و جز اينها تعبير شده است

اسم مباركش عَبّاس و در ضمن الواح مقدسه كه از قلم مباركش نازل گرديده خويش را

عبدالبهاء ناميدند تولد حضرت عبدالبهاء در ليلهء پنجم جمادى سال 1260 هجرى كه

ليلهء بعثت حضرت اعلى است در طهران اتفاق افتاد و در روز ششم قوس 1340 هجرى

بملكوت الهى صعود فرمود

ص 180

 \*( ف )\*

فرعون \_ لقب عمومى سلاطين مصر قديم است ولى مفهوم عمومى آن امروزه پادشاه مصر

معاصر موسى است در اسم حقيقى اين فرعون كه معاصر موسى بوده اختلاف است مطابق

تواريخى كه در دست است نام فرعون مزبور رامسس سوم بوده كه از سلاطين معتبر

سلسلهء بيستم فراعنهء مصرى است و بعضى نام او را مَن تپاه ذكر كرده اند تفصيل

الدّر .

فِلِسطين \_ نام مملكت كوچكى است كه اورشليم مركز آن است اين اقليم از ممالك

قديمه است و اسم آن بكرّات در كتب عهد قديم از قبيل سفر داوران و غيره نقل شده

امروز هم بهمين اسم موسوم است .

 \*( ق )\*

قِبطى \_ معبد اورشليم است كه داود نبى به بناى آن اقدام نمود و فرزندش سليمان

آنرا باتمام رسانيد .

قسْطنطين كبير \_ از قياصره معروف روم است كه در اواخر قرن سوم ميلادى ديانت

مسيحى را پذيرفت و در اوايل قرن چهارم حُرّيت نصارى را اعلان نمود و غايت همّت

را در اعلاء كلمهء نصرانيّه و انهدام ديانت وثنيّه اجراء نمود فرائد ص 174 .

 \*( ن )\*

ناصرى \_ لقب عيساى مسيح است چون مولد حضرتش در قريهء ناصره از قراى فلسطين بود

آنحضرترا عيساى ناصرى گويند .

 \*( ترجمه اعلام و امكنه كه در ذيل شماره 3 ذكر شده )\*

ص 181

باكوس \_ اسمى است كه عموما بانبياى ملهم و عاملين امور عجيبه در يونان داده

ميشد اين اصطلاح در حدود قرن هشتم و نهم قبل از ميلاد معروف بوده است معنى اين

كلمه ناطق و گويا ميباشد براى تفصيل بدائرة المعارف بريطانيا مراجعه شود .

بحار الانوار \_ يكى از كتب مهمّه شيعه اثنى عشريه است كه حاوى احاديث و اخبار

صحيحه و سقيمه ميباشد اصل اين كتاب بواسطه ملّا محمد باقر مجلسى در 25 جلد بعربى

تاليف شده است و مكرّر در ايران بچاپ رسيده .

بُرج عقرب \_ يكى از منازل قمر است و نيز نام ماه هشتم از شهور شمسى اسلامى است

 \*( پ )\*

پطرس رسول \_ از حواريّين مسيح است اسم اصلى او سمعان يا شمعون بوده حضرت مسيح او

را كيفا لقب دادند كه بمعنى صخره است مُعرّب كيفا كلمهء صفا است سمعان كيفا در

اصطلاح مسلمين شمعون صفا ناميده ميشود شرح حالش باجمال در انجيل مذكور و در

روميّة الكبرى بامر قيصر خونخوار نرن بابولس رسول مصلوب گرديد ابُوالفداء در

جلد اوّل تاريخ خود در ذيل سلطنت نرن از كتاب قانون ابوريحان بيرونى چنين نقل

كرده ميگويد وَ هُوَ ( نرن ) الّذى قُتِل فى اخر ملكه بطرُس و بُولس برُوميّة

وَ صَلبهما منكّسينَ انتهى يعنى نرن در اواخر ايّام خويش پطرس و پولس را در

روميّة الكبرى واژگونه بدار آويخت شهادت پطرس در سال 67 ميلادى بود در تاريخ

كليساى قديم روم صفحه 61 ميگويد پطرس قبل از اينكه بصليب آويخته شود در خواست

نمود كه چون لايق نيست مثل مسيح مصلوب شود سرازير مصلوبش كنند و چنين شد از آثار

مهمّه پطرس كه ميتوان بخوبى از آن بدرجهء عظيمهء حكمت و ايمانش

ص 182

پى برد دو مكتوب عمومى اوست كه در ضمن رسائل كتاب مقدس مذكور و مندرج است .

 \*( ج )\*

جابلصا \_ بعقيده شيعه جابلصا و جابلقا دو شهرند كه در ماوراى كوه قاف يكى در

مشرق و ديگرى در مغرب قرار گرفته مرحوم مجلسى در كتاب عين الحيوة ميگويد جابلقا

مسكن هفتاد هزار امّت است كه هر امّتى مثل اين امّت است و هرگز معصيت خدا نكرده

اند انتهى حكايات عجيبه راجع باين شهر نقل براى تفصيل بجلد سيزدهم بحار الانوار

مجلسى و كتاب نجم الثاقب نورى مراجعه شود .

 \*( چ )\*

چينيها \_ مردم مملكت چين اند كه آن را مملكت ختا نيز گويند از طرف شمال بسيبريا

و از جنوب بدرياى ختا و هند و از طرف مشرق بدرياى ژاپن و از مغرب بهند و افغان و

تاتارستان محدود است رودخانهء زرد و كبود در اين كشور جارى است چينيها بودائى

مذهبند و در معابد خويش بتهاى متعدّ5 قرار داده ميپرستند در ايّام قديم براى

نگارش 44044 علامت چينيها داشتند بتدريج قسمتى از آن را ترك كرده و امروزه 25000

علامت باقى است اگر كسى بخواهد خط چينى را بخواند بايد 25000 علامت مزبور را در

نظر داشته باشد سفينه طالبى .

 \*( ح )\*

حَكىّ بفتح حاء و كاف فارسى و ياء مشدّده بمعنى مسرور است وى دهمين انبياى اصاغر

يهود است كه در هنگام رجعت نخستين بنى اسرائيل از بابل باورشليم بهمراهى زروبابل

(؟) بسال 536 قبل از مسيح با يهوديان همراه بوده و باورشليم رفته حَكىّ در 520

سال قبل از مسيح كه سال دوم سلطنت داريوش است نبوّت ميكرده و قوم را به تعمير

بيت المقدس كه 14 سال بناى آن بتعويق افتاده بود

ص 183

ترغيب مينموده داستان تعويق و تاخير تعمير هيكل در باب چهارم كتاب عزرا آيهء 4 و

5 مسطور است مطابق معروف قبر حكى در همدان است در محلّه حكيم خانه و معروف بمسجد

پيغمبر است موقوفات بسيارى از قبيل كاروانسراى پيغمبر و غيره دارد امروزه در

تصرف مسلمين و زيارتگاه آنهاست

حيفا بندر مهمّى است در فلسطين .

 \*( ر )\*

رَبّ الجنود \_ موعود آخر الزمان را در كتاب انبياى بنى اسرائيل باين اسم ناميده

اند .

 \*( س )\*

سرداب سامره \_ محلى است در سامره كه بعقيده شيعيان اثنى عشرى پسر امام حسن عسكرى

در آنجا غيبت كرده است .

 \*( ش )\*

شرح آيات مورّخه \_ يكى از آثار مهمه و كتب استدلاليه ابوالفضائل است كه در

شانگهاى چين بطبع رسيده است .

 \*( ص )\*

صَفَنْيا \_ بفتح صاد و فاء و سكون نون يعنى پنهان شده يهوه اسم نهمين انبياى

اصاغر بنى اسرائيل است صَفَنْيا اسم پسر كوشى و نوه حزقيا هوى پادشاه است ( كتاب

صَفَنْيا فصل اوّل آيهء اول ) كه در ابتداى سلطنت يوشيا يعنى 630 سال قبل از

ميلاد به نبوّت مشغول بوده است در باب كتاب خود خرابى نينوا را نبوّت كرد و اين

نبوّت در 606 سال قبل از مسيح واقع شد و در باب 1 بر ضدّ بعليان و چماريم

انذاراتى فرمود كه بواسطه يوشياى پادشاه بوقوع پيوست زيرا يوشيا بر ضدّ بت پرستى

قيام كرد و بعبادت يهوه پرداخت ( دوّم تواريخ ايّام

ص 184

باب 43 آيه 3 و دوّم ملوك فصل 23 آيهء 4 و 5 ) كتاب صفينا داراى سه باب است و

شامل نبوّتهائى لست بر ضدّ بت پرستان يهود و طوائف مجاور آنان از قبيل مواب و

عمون و حبش (؟) و نينوا در ضمن آيات اين كتاب بشارت ظهور كلى الهى نيز مسطور است

براى تفصيل بباب اوّل آيه 14 ببعد مراجعه شود .

 \*( ع )\*

عكّا \_ اصل اين اسم عكّو يعنى مثلّث منحنى الضلع است فنيقيان شهر ها را بحسب

مراكز طبيعى جغرافيائى اسم ميگذاشتند ( نجم باختر شماره ششم جلد 12 سال 1921 )

عكّا از بلاد قديمى است كه در تاريخ اسم آن بسيار ذكر شده صاحب كتاب اخبار

الذّول در باب ( عين ) راجع به عكّا بيان مفصلى ذكر كرده ميگويد عكّا بلدة من

اعمال الاردن من احسن بلاد السّواحِل وَ اَعْمَرِها كما وَردَ فى الحَديث

طُوبى لِمَنْ رَاى عَكّا ... الخ جوهرى در صحاح الّلغه در باب الكاف فصل

العين ميگويد وَ عكّة اسم بَلد فى الثّغوُر وَ فى الحديث طُوبى لِمَنْ رَاى

عَكَّة احاديثى كه از طرق اسلامى در باره فضيلت عكاء وارد شده در آخر لوح ابن

الذئب جمال مبارك قسمتى از آنها را ذكر فرموده اند .

عهد قديم \_ باسفار خمسه تورات كلمهء عهد قديم اطلاق ميشود برسائل انجيل عهد جديد

گويند مقصود از عهد شريعت است ارمياى نبىّ در كتاب خود ميفرمايد كه خداوند

فرموده دورانى خواهد آمد كه من با بنى اسرائيل عهد جديدى خواهم بست نه مثل عهدى

كه با پدرانشان بستم و او را شكستند ... شريعت خود را بر ايشان خواهم فرستاد الخ

( كتاب ارميا فصل 31 آيهء 31 ) چون مسيحيان ميگويند كه مقصود از عهد جديدى كه

ارميا گفته شريعت حضرت مسيح است بنابراين رسائل انجيل را

ص 185

عهد جديد ناميدند و كتب تورات را بعهد قديم موسوم ساختند .

 \*( ف )\*

فَريسيان \_ طايفهء از يهودند كه معتقدند بعد از اين عالم عالم ديگرى نيز هست و

انسان ميتواند بواسطهء عبادت در اين عالم درجات عاليه در آن عالم دارا شود در

مقابل اين طايفه فرقهء كاتبان هستند كه ميگويند بعد از اين عالم عالمى نيست و

انسان چون مرد فانى و نابود ميگردد ( فلسفة الحيات تولستوى فيلسوف روسى ).

 \*( ق )\*

قريش \_ فصيحترين اعراب جاهليّت بودند و حضرت رسول از ميان اين طائفه ظاهر شدند

 \*( ك )\*

كرمل \_ بمعنى باغ الهى است و نام كوهى است در فلسطين ذكر اين كوه در كتب انبياى

بنى اسرائيل مكرّر وارد شده .

كاهنان \_ پيشوايان ديانت يهودند كاهن بايد از اولاد هارون باشد و اجراى برخى

لز فروع شريعت بانها محوّل است كلمهء كاهن در لغت عبرى مرادف كلمهء امام در

اصظلاح شيعه است .

 \*( م )\*

مجلسى \_ ملّا محمد تقى و پسرش ملّا محمّد باقر معروف به مجلسى هستند كه از علماى

دوره صفويّه ميباشند وفات ملّا محمد باقر مجلسى در سال 1111 هجرى قمرى واقع و

قبرش در اصفهان مزار شيغيان است مشارٌ اليه داراى تاليفات بسيار و كتب بى شمار

است شاگردان فراوان داشته كه از آنجمله سيّد نعمت اللّه جزائرى است در كتاب

انوار نعمانيّه

ص 186

سيّد نعمت اللّه در ضمن شرح حال خود اسم مجلسى را زياد برده است براى شرح حال

مفصّل مجلسى بكتاب قصص العلماى تكابنى و تاريخ ادبيّات ايران ادوارد برون مراجعه

شود .

مُصطفى \_ يكى از القاب حضرت رسول اللّه است .

مكاشفات يوحنّا \_ رساله ايست شامل رؤياى عجيبهء يوحنّا كه در سال 95 ميلادى

در جزيره پُطَمْس اين رؤيا را يوحنّا ديده است و بمكاشفات معروف است يوحنا

بمعنى الغام (؟) توقيقى خدا است مشارٌ اليه اهل بيت صيداى جليل بوده پدرش زبدى

و مادرش سالومه نام داشت زبدى دو پسر داشت يكى يعقوب و ديگرى يوحنّا و از ماهى

گيرى معاش مينمود يوحنا در هنگام صلب مسيح حاضر بود بعد از صعود مسيح گرفتار حبس

و زجر مخالفين شد مشارٌ اليه مورد عنايت حضرت مسيح بوده در حال اغلب عمر خود را

در افسس گذرانيد در سال 95 ميلادى او را از افسس به پطمس اخراج كردند پس ازچندى

باز بافسس برگشت و با پيرى و ضعف موعظه مينمود بالاخره در سال سوم سلطنت تريجان

كه سال صدم ميلادى محسوب است در 94 سالگى در افسس وفات كرد و در همانجا دفن شد .

مُوسى \_ پسر عمران از خاندان لاوى است عمران مطابق سفر خروج فصل 6 آيهء 20

عَمّه خود يوخابذ را تزويج كرد از اين اقتران هارون و موسى متولّد شدند شرح رها

كردن يوخابذ فرزند خود موسى را باب نيل و ساير وقايع بتفصيل در سفر خروج مذكور

است موسى چون عبرانى بود در منازعهء كه بين يك مصرى و عبرى بوقوع پيوسته بود

دخالت كرد و مصرى را مقتول ساخته به مدين گريخت و در آنجا دختر كاهن مديان كه

صفوره نام داشت تزويج نمود و چندى در آنجا بشبانى گذرانيد بالاخره در هشتاد

سالگى به نبوّت مبعوث شد و با برادر خود هارون بمصر وارد گشت شريعت مخصوصهء بنام

تورات و احكام عشره بر حضرتش نازل گرديد در 120 سالگى بسرحدّ زمين

ص 187

موعود رسيد و مطابق فصل 34 تورات تثنيه بر كوه فسجه (؟) وفات يافت و در دره

مدفون شد قبر او مجهول است اين مطابق مندرجات تورات بود كه ذكر شد حضرت عبد

البهاء در لوح ميرزا مهدى شريك حاجى امين بيانى باين مضمون ميفرمايند كه موسى از

قوم خويش زحمت فراوان ديد بالاخره از دست آنها خسته شد امور را بيوشع واگذار

نمود و خودش بى خبر بسرزمين ديگرى هجرت كرد قوم هرچه جستجو كردند او را نيافتند

انتهى چون موسى ناپديد شد بعضى گفتند مرده ، بعضى گفتند باسمان صعود نموده و

با خداى اسرائيل زنده و پاينده است ( كتاب نَظَرة دكتر صدقى ).

 \*( ن )\*

نعيم \_ اسمش ميرزا محمد و از اهل سدهء اصفهان است در اوايل تصديق تحمّل رنج و

زحمت فراوان از مردم سده نمود بالاخره او را با چند تن ديگر از احبا از سده

بيرون كردند در آن روز آنها را با ريسمان بيكديگر بسته بودند و با طبل و شيپور

در ميان كوچه ها ميگرداندند آب دهان بصور آنها ميافكندند خلاصه بعد از صدمات

زياد بطهران رسيدند حضرت عبدالبهاء در يكى از الواح جناب نعيم ميفرمايند كه

مشارٌ اليه در ظل امر الهى برتبهء بلوغ رسيده است وَفات نعيم در سال 1334 هجرى

واقع شد از آثار مهمّه او استدلاليّه منظوم او است كه مكرّر بطبع رسيده يك نسخه

از اين استدلاليّه بخطّ خود نعيم كه در حاشيه آن مواضع آيات و احاديثى را كه نقل

كرده تعيين شده است در طهران موجود است استدلاليّهء نيز به نثر تأليف كرده كه

در اصفهان بطبع رسيده است غير از آنچه بطبع رسيده اشعار ديگرى نيز دارد كتابى هم

در جواب اعتراضات كتاب نقطة الكاف نگاشته است كه در طهران موجود و بطبع

نرسيده است .

 \*( و )\*

ص 188

ويشنو \_ ويشنو در ذيل شمارهء سوم از شعاع اوّل از كتاب عقائد الوثنيّة جملاتى

ذكر شد از جمله اين بود كه نوشته است چينيها عقيده دارند كه نجات دهنده و ياور

ايشان ويشنو الخ براى تميز بين عقايد چينيان و هنود لازم دانست در اين موضوع

مطلبى چند را در اين مقام بنگارد و در كتاب ( ) صفحهء 98 مطالبى ذكر

ميكند كه مفاد آن بفارسى چنين است :

مذهب چينيان \_ چنانچه شنيديد چينيان اموات را ميپرستند آيا چه كسى اين رويّه را

بانها آموخته در جواب گوئيم كنفسيوس راهنماى آنها باين عمل است اين شخص دورانش

پس از دوران سُولون حكيم در يونان و سيروس در ايران است اسم اصلى او كُونْك

فوتِز ميباشد كه بمعنى آموزگار است ... هرچند از دوران او دو هزار سال گذشته است

در شهرهاى بزرگ بنام او هنوز معبد هائى باقى است در چين دو هزار معبد بنام

كنفوسيوس موجود است كه هر سال عدّه بسيارى از حيوانات را در راه او قربانى

ميكنند ... مذهب ديگرى كه در چين رواج دارد مذهب لوتز است در اوقاتيكه كنفوسيوس

در جهان بود شخصى لوتز نام بمردم چنين تعليم ميداد كه بگدائى و تنبلى عمر را

بايد گذرانيد پس از وفات لوتز پيروانش به نشر نظريهء او پرداختند و باوهام و

خرافاتى از قبيل ادّعاى داشتن اكسير حيات و غيره مردم را ميفريبند ... اين ديانت

باسم تو معروف است معنى تو راه حقيقت است مذهب ديگرى در چين موجود است كه

عبارت است از طريقهء بودا ... معنى بودا عالم و دانشمند است تعاليم بودا و

گفتارى كه از او معروف است اين است ميگويد اوّل تمام مردم بيچاره اند دوّم چه

چيز آنها را بيچاره كرده ... آخرين كلمهء كه بودا گفت اين بود همه چيز در گذر

است پس از مرگش چند صد سال كه گذشت مردم بعبادت او پرداختند كم كم بعبادت

قديّسين نيز مشغول شدند خود بودا را ساكيا بودا مينامند و از شاگردانش بقديّسين

تعبير ميكنند در چين شاگردان بودا را پوذايا ( لوحان ) و بودا را فتوو

ص 189

 (فُو ) مينامند امروز در چين معبدى موجود است كه پانصد بت در آن برقرار است ...

بارى سه مذهب بزرگ در چين رايج است و چينيان نسبت بجميع اين مذاهب بنظر احترام

مينگرند و از تعليم هر يك قسمتى را محترم ميشمارند نصايح و مواعظ نيكوى كنفوسيوس

را كه در بارهء تعظيم و احترام پدر و مادر و رفتار و كردار نيك است محترم

ميشمارند ميگويند بودا بما فرموده كه پس از مردن روح شما ببدنهاى ديگر داخل

خواهد شد هر كس كه رفتار شريرانه و مذموم داشته باشد بكلّى محو و نابود ميشود از

شريعت لوتز بدعا و طلسم و غيره معتقد و آنها را محترم ميشمارند ... و در صفحهء

166 ميگويد :

مذاهب هندوستان \_ در هند مذاهب مختلفه بسيار است لكن دو مذهب عمده موجود كه يكى

اسلام و ديگرى مذهب هندو ميباشد ... هيچ طائفهء بقدر هندو ها اصنام و خدايان

ندارند عدّهء بتها به 330 مليون ميرسد هيچ كس نيست كه اسم همهء اين بتها و

خدايان را بداند در ضمن خدايان مار و ميمونها نيز پرستش ميشوند خداى بزرگ هندوها

براهم نام دارد تعجّب اينجاست كه هيچكس براهم را پرستش نميكند و چند مجسّمه از

او بيشتر موجود نيست بجز براهم سه خداى ديگر كه شريك براهم هستند وجود دارند

اسامى آنها از اين قرار است اوّل برهما يا خالق يا آفريدگار دوّم ويشنو حافظ و

نگهبان سوّم سيوايا خراب كننده هندوها اغلب سيوا و مخرّب را عبادت ميكنند برهما

را كه آفريدگار است كمتر ميپرستند گويند برهما بواسطه خداى ديگر ملعون شد چون

رفتار زشتى از او سرزد ويشنو و خداى حافظ و نكهبان بسيار محترم است زيرا معتقدند

كه جميع نعمتها را ويشنو بانها ميدهد هندوها ميگويند ويشنو 9 مرتبه در روى زمين

ظاهر شده مرتبه اوّل بصورت ماهى و بعداً بصورت لاك پشت و خوك و شيرى كه سر او

مانند انسان است با قدّى كوتاه و بعد براى آنكه پيشوايان برهمائى را كه برهمن

نام دارند معزّز و محترم سازد ياراسوراما ظاهر شد و بعد بشكل جنگجوئى ؟

راماجاندا آشگار گرديد

ص 190

يكمرتبه بصورت دزد شريرى جلوه گر شد مرتبه نهم ويشنو در هيكل بودا ظاهر گشت

گويند مرتبه دهم خواهد آمد بصورت پادشاه جنگجوئى كه بر اسب سفيدى سوار است تا

شريران را بجزاى عمل برساند ... هندوها مجسمه هائى از خدايان خود ميسازند خداى

ويشنو را كه حافظ و نگهبانست بر پرندهء سوار ميسازند كه نصف آن بشكل پرنده و نصف

بشكل انسان است مجسمهء سيوا را سوار بر گاوميش مجسمهء سيوا خيلى هول انگيز است

پوست پلنگى در بر او است و گردن بند او از جمجمه ها و مارهاست زوجه سيوا از خود

او درّنده تر است و وحشتناك تر اسم زوجهء سيوا كالى است گويند كالى ميل بسيارى

بخونريزى دارد اغلب براى او حيوانات قربانى ميكنند آنها كه بخواهند رضايت كالى

را بتمام معنى تحصيل كنند خون خود را در راه او نثار ميكنند يكى از معبد هاى

بزرگ كه موسوم به كالى غوت ميباشد نزديك كلكته است ... انتهى از كتاب فاراف

انگليسى طبع لندن سال 1879 ميلادى جلد اوّل نقل شد ).

 \*( ى )\*

يوئيل \_ يعنى يهوه خدا است مشارٌ ايه يكى از دوازده نبىّ اصاغِر است مسكن او

مملكت يهودا بوده و در آن زمان هنوز هيكل بر پا بوده است ( كتاب يوئيل باب اوّل

آيهء 14 باب دوّم آيهء 15 باب سوّم آيهء اوّل ) در باره حيات او نيز اختلاف است

اغلب گويند در دورهء سلطنت عزيا يعنى تقريباً هشتصد سال قبل از مسيح نبوّت

ميكرده است بيش از اين از حالات او اطلاعى در دست نيست .

يافا \_ بندرى است كه باورشليم مربود و امروزه بواسطه مركباتش معروف است از

شهرهاى قديمى است پرتقالهاى آن مشهور دنيا است و به شاموتى معروف است اين

پرتقالها بزرگ

ص 191

و پر آب و خوش طعم و داراى پوست ضخيمى است كه ديرتر فاسد ميشود گويند در هيچ

كشورى اينگونه پرتقال بعمل نميايد قديمى ترين قسمت شهر در اطراف تپّه هاى صخره

كه مشرف به بندر است واقع شده و كوچه هاى تنگ و پيچ در پيچش مستقيماً به لب دريا

ميرسد گويند يونس پيغمبر را در همين دريا نهنگ بلعيده است يافا از شهر هاى قديمى

است يازده قرن قبل از ميلاد بتوسط فرعون فتح شد و در كتيبه هاى تل العمارة كه در

مصر كشف شده از اين فتح ذكرى شده است يافا مدتى در قلمرو فلسطينيان بود چوبهاى

سرو آزاد كه در معبد سليمان بكار رفت بتوسّط هيرام از كوه لبنان به يافا وارد شد

اسكندر راين شهر را فتح كرده و بعداً جزو امپراطورى رُم در آمد گويند مارك

آنتونى اين شهر را برسم ارمغان بمعشوقهء خود كلئوپاترا هديه كرده است در جنگهاى

صليبى يافا نيز ميدان مبارزه بود اوّل ريشارد شيردل او را فتح كرده و بعد صلاح

الدّين ايّوبى در سال 583 هجرى دوباره او را پس گرفت ناپلئون هم قليل مدّتى مالك

اين شهر بود 1214 هجرى .

 \*( فهرست لعلام و امكنه كه در ذيل شمارهء 4 مذكور است )\*

رَواقيّين \_ در جرگه شاگردان سقراط شخصى از اهالى آتن موسوم به انتيشييوس بود

مشارٌ اليه معاصر افلاطون بوده و مبتكر طريقهء مخصوصه ايست جمعيّتى بنام كلبيّين

تاسيس نمود در وجه تسميه آنان به كلبى اختلاف است بعضى گويند چون اين استاد با

شگردانش در محلى كه موسوم بهيكل كلب ابيض بود جمع ميشدند بكلبى اشتهار يافتند و

برخى گويند چون در نهايت سختى و مشقّت بر حسب فلسفهء استاد خود زندگانى ميكردند

از حيث گذران و معيشت بكلبى معروف شدند مانند سگان زندگانى ميكردند نظريّه

انتيشينيوش را شگردانش بعداً بهم زدند از جمله زينون شتيسيكوس كه از شاگردان

ص 192

كرانيوس يكى از خلفاى انتيشينيوس بود طريقهء جديدى ابتكار نمود زينون 260 سال

قبل از ميلاد وفات يافته چون از معيشت كلبيّه كراهت داشت از راى معلم و استاد

خود برگشت و تغييرات بسيارى بطريقه استاد خويش داد و مدرسهء خود را در رواقى

قرار داد و در آن رواق 58 سال تدريس كرد شاگردان او معروف هستند بفلاسفهء

رواقييّن و آنها را استوانيّين نيز ميگويند ( زبدة الصحائف صفحه 26 ).

 \*( ع )\*

عَرَب وَثنيّه \_ اعراب قبل از اسلام كه معروف به دورهء جاهليت است بت پرست بودند

عدهء از آنها از صائبين و قليلى نيز يهودى و مسيحى بودند بت پرستان بخداى عظيمى

ماوراى خدايان ديگر معتقد بودند ولى براى بتها نيز قربانى ميكردند و آنها را

واسطهء بين خود و خالق اعظم ميدانستند در قرآن مجيد در سورهء رمز آيهء 44 و آيهء

4 و سورهء يونس آيهء 15 باين معنى اشاره شده طوائف اعراب هر يك معبد و معبودى

داشتند مثلاً ثقيف اللّات را پرستش ميكردند و معبدى در نخله براى او بنا كرده

بودند حضرت رسول در سال نهم هجرت مغيره و ابوسفيان را مامور فرمود تا اللّات را

شكستند افراد طائفهء ثقيف خصوصا زنها براى آن بت بى اندازه محزون شدند از پيغمبر

مهلت خواستند كه تا سه سال معبد اللّات را خراب نكند حتى بيك ماه هم راضى شدند

حضرت اجابت نفرمود ( تاريخ ابوالفداء ) اللّات از جمله خدايان مؤنث بود وتاءآخر

اين كلمه علامت تأنيث است طائفه قريش و كنانه و بنى سليم عزّى را ميپرستيدند

اين بت سمره نيز ناميده ميشد معبد سمره بِسّ نام داشت خالدبن وليد در سال هشتم

هجرت براى خرابى معبد مزبور رفت و بت را از پا در انداخت خادمهء بت با موى

پريشان دودست بر سر نهاد و با گريه و ناله خالد را مانع شد لكن خالد با شمشير او

را از پاى در آورد عزّى

ص 193

مشتقّ از عزّت و مؤنث اعز است قبيلهء هذيل و خزاعه منات را ميپرستيدند و در سال

هشتم هجرت شخصى موسوم بسعد او را بشكست منات از يك پارچه سنگ درست شده بود اسم

منات مأخوذ از مَنى است كه بمعنى خون ريختن است چون براى آن بت قربانى زياد

ميكردند باين اسم معروف شد بيابان نزديك مكّه را بهمين جهت مَنى گويند زيرا

حجّاج در آن مكان قربانى ميكنند اينكه ذكر شد بمقتضاى تواريخ است ولى جمالمبارك

در كتاب بديع ميفرمايند قوله تعالى لفظ منات را از منّان و عزّى را از از عزيز

و لات را از اللّه اخذ نموده اند و بان اسماء ساجد و عاكفند در قرآن مجيد اسم

پنج بت مذكور است از اين قرار وُدّ سُواع يَغوَث يَغوق نسر .

عزّى و منات و لات نيز در قرآن ذكر شده اعراب عقيده داشتند كه پنج بت كه در اوّل

ذكر شد قبل از طوفان موجود بوده اند وُدّ بصورت مردى بود كه باسمان اشاره ميكرد

طائفه كلب او را در دومة الجندل (؟) ميپرستيدند سواع بصورت زنى بود كه او را

قبيلهء هذيل و همدان در رقه (؟) ميپرستيدند يغوث بصورت شيرى بود كه طائفه مذخج

(؟) و اعراب يمن او را ميپرستيدند اسم او مشتقّ او غوث است يعوق بصورت اسبى بود

كه طائفهء مراد او را ميپرستيدند در اطراف سواع و يعوق روايات بسيارى است براى

تفصيل بقاموس كتاب المستطرف فى كلّ فنّ مستظرف مراجعه شود نسر بتى بود بصورت

كركس و او را قبيلهء حمير درذى الكلاع ميپرستيدند بجز آنچه ذكر شد اصنام كثيره

براى عرب بوده حتّى در هر خانه بتى موجود بود در مكّه ميان خانهء كعبه 360 بت

وجود داشت بزرگترين آنها موسوم به هبل بود بصورت مردى او را از عقيق سرخ تراشيده

بودند يك بازوى او بواسطهء عارضهء شكسته بود و بازوئى از طلا بجاى او

ص 194

نصب كردند حضرت رسول در سال هشتم هجرت كه سال فتح مكّه بود هبل را از پا در آورد

و از جمله بتهاى معروف اساف بود كه بصورت مردى بود و ديگرى نائله بصورت زنى اين

دو بت را از شام آورده بودند يكى را بر كوه صفا و ديگرى را در مروه نهاده بودند

طائفهء حنيفه در جاهليت از حيس بت ميساختند حيس معجونى بود مركّب از خرما و روغن

و كشك ابتداء دانه هاى خرما را بيرون آورده سپس با روغن و كشك مخلوط ميكردند و

از آن بت ميساختند و ميپرستيدند و هر زمان كه گرسنه ميشدند بت خود را ميخوردند (

المستطرف و جوهرى ) اغلب اين اصنام كه ذكر شد و مخصوصاء منات از سنگ درست شده

بود و در حجارى آنها ظرافت و اتقانى منظور نگرديده بود ( از كتاب تفصيل الدّر

اليتيم خلاصه شد )

 \*( فهرست اعلام و امكنه ذيل شمارهء 5 )\*

 \*( الف )\*

ارجمند \_ اسمش حاجى مهدى رفيعا از دانشمندان و مطّلعين كتاب مقدس بود مسكنش

همدان و بشغل زرگرى اشتغال داشت از قلم حضرت عبدالبهاء لوحى بافتخارش نازل

شده بود و در آن مذكور كه باسرار كتب مقدسه واقف شوى پس از نزول لوح اين موهبت

براى او حاصل شد در سال 1314 هجرى قمرى در همدان حاج مهدى با دكتر هلمس

پروتستانى در همدان بمناظره مشغول شد و تا مدّت دو سال هر هفته يك روز با حضور

جمعى از يهوديان و مسيحيان و مسلمين در بارهء اثبات امر اعظم از روى كتب مقدسه

محاوره مينمود خلاصه مذاكرات دوساله را در ضمن كتابى بنام گلشن حقايق تدوين كرد

كه در اصفهان بطبع رسيده است و در طهران نيز چاپ شده ارجمند در اواخر حيات از

همدان بطهران انتقال كرده و در 1320 شمسى هجرى در آن بلده وفات يافت

ص 195

 اشعيا \_ معنى اين كلمه نجات يهوه است مشارٌ اليه پسر عاموض است ( عاموض غير از

عاموص نبىّ مذكور در عهد عتيق است ) اشعيا يكى از مشاهير انبياى عبريان است كه

در اورشليم در اواخر سلطنت عزّبا 759 سال قبل از ميلاد نبوّت ميكرد دورهء نبوّتش

60 سال بود و زمان سلطنت چهار سلطان يعنى عزيّا پوتام حزقيا هو را درك نمود (

كتاب اشعيا فصل اوّل آيهء اول مطابق دوم ملوك فصل 15 آيهء 20 و دوّم تواريخ

ايّام فصل 26 آيهء 32 ) از قرار معلوم اشعيا كليّةً در اورشليم ميزيسته آخر

حياتش مجهول است لكن برخى از متقدّمين از تلمود روايت كرده اند كه اشعيا در زمان

سلطنت مِنِسِه با ارّه دوپاره شد اين قضيّه در يكى از الواح حضرت عبدالبهاء نيز

تصديق شده گويند اشعيا در وادى قرون در زير درخت توت بشهادت رسيد

 \*( د )\*

دانيال \_ معنى اين كلمه ( خدا حكم من است ميباشد ) مشارٌ اليه يكى از انبياى

عظام عبريان است و كلدانيان او را بلطَشَصَّر مينامند وى از خانوادهء ملوكانه

داود بود ( كتاب دانيال فصل اوّل آيهء3 ) در هنگام جوانى در سال سوّم سلطنت يهود

ياقيم پادشاه يهودا يعنى 606 سال قبل از مسيح باسيرى ببابل رفت و با رفقاى خود

خَنَيا و ميشائيل و عَزريا براى اقامت در بارگاه بنوكد نضر انتخاب شد و مورد

عنايت گشت در علوم كلدانى و زبان مقدس مهارت داشت بواسطهء آنكه خواب بنوكد نضر

را تعبير كرد بمنتها درجهء ترقى رسيد ( كتاب دانيال فصل 5 و فصل 8 ) دانيال

آرزوى بسيار داشت كه بعد از انقضاى 70 سال اسيرى با قوم باورشليم برگردد معلوم

نيست باين آرزو رسيد يا نرسيد يهود دانيال را خيلى محترم ميشمرند و مخصوصاً

يوسيفوس مورّخ يهودى او را اعظم و اكبر انبيا مينامد در كتب تلمود و تَرَكوم نيز

توصيف دانيال ذكر شده رؤياى دانيال

ص 196

است كه در سال سوّم سلطنت كورش چند رؤيا ديده و شرح بعضى از آنها در كتاب

مفاوضات از لسان اطهر نازل شده است .

 \*( ر )\*

رِسالهء قِرنْتيان \_ نام دو رساله است كه بولس رسول باهل كورنتيه نوشته و جو

رسائل عهد جديد محسوب است .

 \*( م )\*

محمّد \_ اسم حضرت رسول اللّه ميباشد .

مُثنّى \_ سفر پنجم از اسفار خمسه تورات است كه در غبرى آن را سفر و باريم نامند

 \*( ى )\*

يِشُوَع \_ بكسر ياء و ضمّ شين و فتح واو نام عيسى است معنى اين كلمه در عبرى

نجات دهنده است يسوع و عيسى معرب مصحّف اين كلمه است .

 \*( و فهرست اعلام و امكنهء شمارهء 6)\*

 \*( الف )\*

ابا عبداللّه \_ كنيهء حضرت امام جعفر صادق ششمين ائمه شيعهء اثنى عشريّه است

آن بزرگوار در سال هشتادم هجرى در مدينه متولّد شدند و پس از 65 سال در سال 145

هجرى منصور خليفه حضرتش را مسموم نمود و در مدينه در قبرستان بقيع مدفون گشت

پدرش امام محمّد باقر و مادرش امّ فروه مسمّات بقريبه دختر قاسم بن ابى بكر است

عدّه اولادش هفت پسر و سه دختر و زوجاتش بجز كنيزكان دو نفر بودند .

اَعْراف \_ اسم يكى از سور قرآنيه است علماى اسلام گويند اعراف مقامى است ميان

بهشت

ص 197

و جهنّم سعدى فرموده :

حوران بهشتى را دوزخ بود اعراف از دوزخيان پرس كه اعراف بهشت است

 \*( ز )\*

زقّوم \_ در مجمع البحرين ميگويد زقّوم بفتح زاء و تشديد قاف درخت تلخ بد مزّه و

بد بوئيست كه اهل جهنم آنرا مكروه ميدانند و از تناول آن پرهيز دارند در قرآن

وارد است كه زقوم در قعر جهنم ميرويد و شكوفه آن مانند سرهاى شياطين است .

 \*( ش )\*

شيخ الاشراقيّين \_ يحيى بن حبش بن اميرك ملقب بشهاب الدين سهروردى و شيخ

الاشراقيّين است در كتاب (؟) الصحائف صفحهء 44 راجع بمشار اليه ميگويد كه در فن

شعبده مهارتى كامل داشت و بقدم عام معتقد بود در سال 587 هجرى مطابق 1191 ميلادى

بقتل رسيد مؤلفات بسيارى از او بيادگار است از قبيل مطارحات (؟) و حكمة الاشراق

و هياكل و غيرها

 \*( ص )\*

صَلاح الدّين ايُّوبى \_ از سلاطين معرفه اكراد است مولدش تكريت (؟) بوده كه

امروزه قصبه ايست بين بغداد و موصل شرح حال صلاح الدين بتفصيل در تاريخ ابى

الفداء مسطور است شهرت اين پادشاه بواسطهء شجاعتهائى است كه در جنگهاى صليبى از

او بظهور رسيده صلاح الدين در قرن ششم هجرى ميزيسته و از مشاهير اسلام محسوب است

 \*( ض )\*

ضَريع \_ در مجمع البحرين ميگويد ضِريع گياهى است در حجاز كه خارهاى درشتى دارد و

ص 198

او را شبرق نيز گويند براى شتر خوردن اين گياه زيان دارد از پيغمبر روايت شده كه

فرمود ضِريع چيزى است در جهنّم يافت ميشود كه داراى خار است از صبر تلختر و از

مردار بدبو تر و از آتش سوزنده تر است .

 \*( ف )\*

فار قليط \_ اين كلمه در باب شانزدهم انجيل متى وارد شده و او را به تسلى دهنده

ترجمه كرده اند مسيحيان ميگويند فار قليط عبارت از روح القدس بود كه در واقعهء

يوم الدّار بشرحيكه در باب دوّم اعمال رسولان مسطور است بر حواريين جلوه گر شد و

در آن روز هر يك بطرفى سفر تبليغى كردند ولى بعضى از محقّقين مسيحى و غيره هم

فار قليط را موعود انجيل دانند نه آنكه مقصود روح القدس يعنى قيوم (؟) ثالث باشد

بلكه شخصى است كه از طرف خدا بعد از عيسى ظاهر خواهد شد پيروان كنوستيك و اتباع

ماركيّون كه در قرن ثانى ميلاد ميزيسته از معتقدين اين عقيده محسوبند ماركيونيها

ميگويند مقصود از فار قليط بولس رسول است شخصى موسوم به ممتانيوس در سال 165

ميلادى در فربحيا كه قسمتى از آسياى صغرى بوده ادعا كرد كه او همان فار قليط

مذكور در انجيل است بعضى گفته اند مانى نقاش نيز مدّعى آن بوده كه فار قليط

موعود است بارى راجع بفار قليط گفتگو بسيار است ولى مطابق لوحيكه از قلم حضرت

عبدالبهاء نازل شده و در مكاتيب جلد دوم بطبع رسيده است مقصود از فار قليط و

روح تسلى دهنده مظهر موعود انجيل است كه بايد بعد از مسيح ظاهر شود براى تفصيل

بلوح مزبور مراجعه شود .

 \*( ى )\*

يُونِس \_ يكى از انبياى الهى است كه سورهء بنام او در قرآن نازل شده در عبرى او

را يونا گويند شرح حالش در عهد عتيق مسطور و مذكور است .

ص 199

 \*( فهرست اعلام و امكنهء شمارهء 7 )\*

اسلمُنت از دكتر هاى معروف انگلستان است تمام اسم او ژان انبرز اسلمنت ميباشد

مشارٌ اليه در نوزدهم ماه مى 1874 ميلادى در فيزفورد كالتر ابردين (؟) متولد شده

و در 22 نوامبر 1925 ميلادى در حيفا بملكوت الهى صعود كرد آثارى از وى بيادگار

است از قبيل كتاب بهاءاللّه و عصر جديد و پيام بهاءاللّه و غيرها قبرش در

گلستان جاويد حيفا در دامنهء كوه كرمل مجاور مرقد حاج وكيل الدّولهء افنان است

بعد از وفاتش توقيع منيعى در بارهء او بلسان انگليسى از قلم مبارك حضرت ولى امر

اللّه نازل گرديده كه در نشريات غربى بطبع رسيده است .

 \*( ح )\*

حاج سيّد جواد كربلائى \_ منسب اين بزرگوار به سيد بحر العلوم ميرسد كه از

علماى معروف شيعه است مشارٌ اليه از شاگردان شيخ و سيّد بوده و قبل از اظهار امر

حضرت اعلى كراراً بحضور مبارك رسيده بعد از اظهار امر بواسطه ملا على بسطامى كه

در كربلا ملاقات نمود بامر حضرت باب مومن شد و بشيراز سفر كرده بحضور مبارك رسيد

شرح حالش بتفصيل در تاريخ نبيل و كتاب كشف القطاع مسطور است قبرش در كرمان و

محامد و اوصافش بيرون از حد نگارش است .

 \*( د )\*

دارُ السّلام \_ مقصود بغداد است براى تاريخ بناى بغداد و وقايع مهمّه آن

بتواريخ مفصّل مراجعه شود .

 \*( ص )\*

صقْلاب \_ مقصود اقليمى است كه ادرنه در آن واقع گرديده .

 \*( م )\*

ص 200

مَشاهِدِ مشرّفه \_ مقصود كربلا و نجف و كاظمين و سامره است كه مرقد ائمه اطهار

و اوصياى حضرت رسول است .

ميرزا سيّد محمّد خال \_ ملقّب بخال اكبر دائى حضرت اعلى است كتاب ايقان در

بغداد باسم اين بزرگوار نازل شد مادر حضرت اعلى دو برادر ديگر نيز داشتند يكى

حاج ميرزا سيّد علىّ خال اعظم كه در طهران بشهادت رسيد و يكى ميرزا حسنعلى كه

بخال اصغر ملقب است .

 \*( فهرست اعلام و امكنهء ذيل شمارهء 8 )\*

 \*( الف )\*

انيبال \_ سردار بزرگ كارتاژ است كه بعد از پدر خود آميل كار كه شهر كارتاژ را

در كنار درياى مديترانه بنا كرده بود در 22 سالگى بمقام او رسيد آنيبال نزد پدر

خود قسم خورد كه تا زنده است با اهالى رومن دشمنى كند از اين رو با آنها جنگيد و

از كوه آلپ گذشته در دشت ايطاليا بر آنها غلبه كرد مشارٌ اليه از مشاهير دنيا

است كه در (247 تا 183 قبل از ميلاد ميزيسته )

 \*( ت )\*

تِلْمود \_ تفسير علماء تورات است كه در ظرف سيصد سال جمع شده از اوايل قرن چهارم

ميلادى شروع شد و در اواخر قرن ششم تمام شد تلمود دو قسم است ميشنا و گمارا

ميشنا احكامى است كه مستند بعهد قديم است و بلغت عبرى نوشته شده گمارا عبارت از

اقوال علما است كه بلغت آرامى نوشته شده

 \*( چ )\*

چنگيز خان \_ پادشاه خونخوار مغول است كه در قرن هفتم هجرى بر ايران حمله كرده

سراسر آن كشور را خراب و ويران ساخت شرح خونريزيهاى او در تواريخ مفصلاً ذكر شده

است

ص 201

 \*( ل )\*

لوقا \_ از شاگردان بولس است لوقا مانند بولس بشرف لقاى حضرت مسيح فائز نشده دو

رساله از رسائل عهد جديد بوسيلهء لوقا نوشته شده يكى معروف بانجيل لوقا و ديگرى

معروف باعمال رسولان است.

مُرقس \_ يكى از نويسندگان انجيل است كه بحضور مسيح مشرف شده انجيل او جزو رسائل

عهد جديد است .

 \*( ن )\*

ناپلئون بناپارت \_ ناپلئون سردار جنگجوى فرانسه است كه از مشاهير دنيا

محسوبست مردى جاه طلب و جسور بود قشون باغلب نقاط اروپا و آسيا و افريقا برد و

بروسيّه و مصر تاخت پس از فتح مصر با آزادى فرانسه مخالفت كرد و در ماه نوامبر

1799 بزور قشون وكلاى ملت را بيرون كرد حكومت ملّى را درهم شكست و در 1804 خود

را پادشاه مقتدر خواند و در 1810 هلند و سواحل بحر شمال را مسخّر كرد آخر كار در

جزيرهء سنت هلند (؟) محبوس و در 1841 در گذشت .

 \*( و )\*

وصاياى عَشَره \_ مقصود ده حكم اصلى شريعت موسى است كه در كوه سينا بتفصيلى كه

در سفر خروج مسطور است بر آنحضرت نازل گرديده .

 \*( فهرست اعلام و امكنهء شمارهء 9 )\*

 \*( ب )\*

بهجت الصّدور \_ كتابى است كه جناب ميرزا حيدر على اصفهانى در شرح حال خود نگاشته

اين كتاب داراى مطالب مفيدهء تبليغى و تاريخى و شامل حكم و مواعظ گرانبها است و

مطالعهء

ص 202

آن بر هر فردى لازم و واجب است سلبقاً در بمبئ بطبع رسيده ولى مملو از اغلاط

است اگر ثانياً بطبع رسد و تصحيح شود يكى از كتب گرانبهاى عالم بهائى محسوب است

.بَحْر العرفان \_ استدلاليّه نقلى تاليف جناب ميرزا محمد افشار يزدى است كه در

بمبئ بطبع رسيده اين كتاب در قسمت تبليغى شامل نكات دقيقه و مطالب مفيده است

 \*( پ )\*

پيلاطُس \_ اسم نمايندهء قيصر روم در اراضى مقدسه بوده شرح مظالمش در رسائل

انجيل مسطور است رسالهء به تسالونيكيان يكى از نامه هاى معروف بولس رسول باهل

تسالونيك است كه شامل مطالب مفيده و جزو رسائل انجيل بطبع رسيده .

 \*( ك )\*

كتاب هيكل \_ يكى از الواح مهمّه حضرت بهاءاللّه است كه الواح ملوك نيز در ضمن

اين لوح مندرج گرديده چون در اوائل اين لوح آياتى مسطور و مفاد اين خطابهائى است

كه از ذات غيب هيكل مبارك مظهر امر متوجه شده از قبيل يا عين هذا الهيكل يا

رِجل هذَا الهيكل وَ غيرها لذا بكتاب هيكل معروف است بشارات بسيار و انذارات

بيشمار در ضمن اين لوح مبارك مذكور و مطالعه و تلاوتش بر عموم اهل ايمان لازم و

واجب است .

 \*( م )\*

ميرزا حيدر على \_ اصلاً اهل اصفهان و از احبّاى قدَما و ستمديدگان است در اوايل

جوانى بحاج كريمخان كرمانى ارادت داشته و پس از استماع نداى امر مبارك حضرت اعلى

بايمان فائز گرديده در دورهء ظهور مَنْ يُظْهُرهُ اللّه بعرفان مظهر امر فائز

شد و بشرحيكه در بهجت

ص 203

الصّدور مسطور است قريب 14 سال بواسطهء مخالفت اعداء در سودان اسير بود اواخر

حال در جوار لطف و فضل الهى در حيفا گذرانيد تا آنكه در سال 1338 هجرى قمرى در

حيفا صعود فرمود مهمترين آثارش كتاب بهجت الصّدور و دلائل العرفان است .

 \*( م )\*

ميكا \_ لفظ ميكا يعنى كيست مثل يهوه يكى از از انبياى بنى اسرائيل استو او را

ميكاى مورشتى گويند مورشت قريه ء بوده است در غربى يهودا ، ميكا ششمين انبياى

اصاغر است قريب پنجاه سال در زمان پوتام و آحاز و حزقيا هو پادشاهان يهودا نبوّت

ميكرد تقريبا با اشعيا معاصر بوده است كتابى دارد كه بشارات ظهور مبارك در آن

مندرجست اين كتاب در در جزو رسائل عهد عتيق موجود است .

 \*( ن )\*

نياگارا \_ محلى است در امريكا كه بواسطه آبشار معروفش در جميع جهان منتشر است

 \*( ى )\*

يرميا \_ يا ارميا معنى جمله يهوه بزير مياندازد است وى پسر حَلَقياه و دوّمين

انبياى اعاظم محسوب است مولدش عناتوت بنيامين و از سلسله آبياتا كاهن است قبل از

تولدش از جانب خدا به نبوّت تقديس شد ( كتاب ارميا فصل اوّل آيهء 1 تا 5 ) در

هنگام جوانى يعنى در سال 628 قبل از ميلاد مسيح كه سال سيزدهم سلطنت يوشياء بود

در مولد خود عناتوت به نبوّت مشغول

(يك سطر قابل خواندن نيست )

 قبل از ميلاد يوستيا بمرد در دوره سلطنت مختصر يهوآحاز و

يهوياقيم بت پرستى رواج گرفت ارميا كتاب نخستين

ص 204

خود را كه شامل انذارات و نبوّات است در سال چهارم سلطنت يهوياقيم تصنيف كرد

پادشاه غضبناك شد و كتاب مزبور را ورق بورق سوزاند و ارميا را اذيت كرد ( كتاب

ارميا فصل 36 ) پس از آن ارميا دربارهء 70 سال اسيرى بنى اسرائيل در بابل نبوّت

كرد و خبر داد كه بزودى واقع خواهد شد ( ارميا فصل 25 ) و خرابى بابل را نيز خبر

داد نبوت ارميا واقع شد ، بنوكد نضر باورشليم دست يافت و آنجا را مفتوح ساخت

ارمياى نبى در آن وقت محبوس بود بنوكد نضر او را آزاد ساخت و در بابل خانهء باو

داد خلاصه ارميا 24 سال از قوم طاغى خود رنج و مشقت كشيد .

 \*( فهرست اعلام و امكنهء شمارهء 10 )\*

 \*( الف )\*

ابى جعفر محمّد بن علىّ الرّضا \_ معروف بامام محمّد تقى امام نهم شيعهء اثنى

عشرى است پدرش علىّ بن موسى الرضا و مادرش امّ ولد مسمّات به خيزران از اهالى

نوبهء حبشه بوده اين امام همام ملقب بجواد الائمه است در سال 195 هجرى قمرى در

مدينه متولّد شده و پس از 25 سال زندگى در سال 220 هجرى امّ الفضل دختر مامون كه

زوجهء آنحضرت بود او را مسموم نمود و در كاظمين مدفون گشت امام جواد بجز امّ

الفضل كنيزكان ديگر نيز داشت دو پسر و دو دختر از آنحضرت بيادگار ماند اسامى

پسران يكى على النقى امام دهم شيعه و ديگرى موسى است و دو دختر يكى فاطمه و

ديگرى انامه (؟) نام داشت و در هيچ تاريخى دخترى حليمه يا حكيمه نام براى امام

جواد ذكر نشده \_ بنا براين صحّت داستان ولادت محمّد بن الحسن العسكرى بر اساس

صحيحى استوار نيست .

ص 205

 \*( ع )\*

عَقائد الشّيعه \_ ادوارد برون در تاريخ ادبيات ايران چنين مينويسد عقايد الشيعه

در زمان محمد شاه پيش از نيمهء قرن نوزدهم ميلادى بتوسط على اصغر بن على اكبر

نامى تاليف شده و در ايران بدون تعيين محل يا تاريخ طبع چاپ شده است اين تاليف

مشتمل بر 438 صفحه بى نمره و داراى يكمقدمه و 5 مشكوة و يكخاتمه است .

 \*( ن )\*

ناطِق نيستانى \_ از اهل نيستان اصفهانست در اصفهان بتصديق امر فائز گرديد و

مدتها در كاشان و همدان و آذربايجان و ساير نقاط ايران بخدمات امريه مشغول بود

مردى دانشمند و فاضل بود ديوان اشعارى فصيح و شيوا دارد كه بطبع نرسيده مثنوى

خلاّمنامه نيز برشتهء نظم كشيده كه حاوى مطالب مفيده تبليغى است ولى بطبع نرسيده

از آثار مشارٌ اليه جلد اوّل كتاب مناظرات الدّينيّه است كه در مصر چاپ شده در

اواخر حال در طهران بسال 1316 هجرى شمسى بر اثر كسالت ممتدّى بملكوت ابهى صعود

فرمود .

 \*( فهرست اعلام و امكنهء شمارهء 12 )\*

 \*( الف )\*

امير المؤمنين عَلىّ بن لَبى طالب \_ پسر عموى حضرت رسول اللّه و وصىّ آن

بزرگوار است اسمش على و القابش مرتضى و اسد اللّه و امير المومنين و غيرها است

پدرش موسوم به عمرو و مكنّى بابى طالب بود مطابق تواريخ معتبره ابيطالب بقبول

اسلام و ايمان تن در نداد و بائين جاهليت وفات يافت مادر حضرت على مسمّاة

بفاطمهء بنت اسد دختر هاشم بن عبد مناف است بنا بر مشهور حضرت على در 13 رجب از

سال سى ام عام الفيل در خانهء كعبه متولد شد و اوّل من آمن برسول

ص 206

اللّه است در راه انتشار اسلام خدمات بسيار نمود و زحمات بيشمار كشيد و چون بعد

از خليفه سوم منصوب گرديد گرفتار مناقضات داخلى شد و جنگهاى مهمّه از قبيل جنگ

جمل و صفّين و نهروان با پيروان عايشه و معاويه و خوارج نمود و در سال چهلم هجرى

در محراب كوفه بدست يكى از خوارج موسوم بعبد الرحمن بن ملجم مرادى بشهادت رسيد

پسران بسيار و دختران بى شمار از آن حضرت بيادگار ماند .

 \*( ب )\*

برنابا \_ يكى از مومنين اوّليه مسيح است انجيلى هم بنام او معروف است ولى

مسيحيان او را قبول ندارند .

بولس \_ در لغت بمعنى كوچك است يكى از مومنين مهم و مبشّرين عظيم بود كه قبائل را

بظهور مسيح مژده ميداد مولد بولس طرطوس قليقيّه و از رعاياى رومى بود پدر و

مادرش از يهوديان سبط بنيامين بود و در اوايل حال او را باور شليم فرستادند تا

در نزد غمالائيل كه از علماى معروف بود استفاده كند پس از چندى بوطن برگشت و

بخيمه دوزى مشغول شد ( اعمال رسولان فصل 18 آيهء 31 و فصل 20 آيهء 34 در رساله

دوم تسلونيكى فصل 3 آيهء 1 ) شرح ايمانش در اعمال رسولان باب نهم و بيست و دوم و

بيست و ششم مسطور است بُولس بدسيسهء يهود دو سال در قيصريّه محبوس شد و پس از آن

بخواهش خود او وى را نزد قيصر روميّه بردند و در حضور امپراطور استنطاق شد و چون

بيگناهى او ثابت گشت مستخلص گرديد و به تبليغ پرداخت مسافرتهاى بسيار كرده و

رسائل بيشمار باطراف نگاشت آخر كار بشهادت رسيد داستان شهادتش در عهد جديد ذكر

نشده و لوقا در اعمال رسولان حكايت بولس را تا دورهء محبوس شدنش در روم مينويسد

ولى در تاريخ كليساس قديم روم صفحهء 61 ميگويد نرن امپراطور روم در سال 67

ميلادى سر بولس را در روم از تن جدا كرد .

 \*( ج )\*

ص 207

جلال الدّين سُيوطىّ \_ عبد الرحمن از اهل قريهء سيوط است وفاتش در 911 هجرى قمرى

است از اهل ادب و تاريخ بوده و متجاوز از 361 جلد كتاب و رساله در تفسير قرآن و

اخبار و تاريخ و ادبيات دارد .

 \*( ح )\*

حزقيل \_ يا حزقيال بمعنى قوّت خدا است وى پسر بوزى و از انبياء و كاهنان محسوب

است در سال 598 قبل از ميلاد بنوكد نضر او را با يهوياكين پادشاه يهودا اسير كرد

ببابل برد و در كنار رود خابور مسكن داد حزقيل از سى سالگى به نبوّت مشغول شد و

مدّت 22 سال يعنى از سال 590 تا 573 (؟) قبل از مسيح و تا 14 سال بعد از اسيرى

آخرى اورشليم نبوّت ميكرد 8 سال با ارميا معاصر بود كتابش جزو ضمائم عهد عتيق

موجود است .

 \*( ر )\*

رسالهء افسيان \_ يكى از رسالهء بولس است كه باهل فسس نگاشته .

 \*( س )\*

سَيّد رضىّ \_ محمّد بن طاهر ملقّب به شريف رضىّ موسوى از اعاظم شعراء و ادباء

عرب در قرن چهارم هجرت محسوب است در سال 359 هجرى قمرى در بغداد متولد شد و در

سال 406 در همانجا وفات يافت و در محلهء كرخ بغداد مدفون گرديد مؤلفات بسيار از

وى بيادگار است ديوانش در هند بطبع رسيده .

 \*( ف )\*

فخر رازى \_ از مشاهير دانشمندان قرن هفتم اسلامى است وى را امام المشككين

گويند زيرا در باره هيچيك از مسائل علمى يقين كامل نداشت حضرت عبدالبهاء در

ص 208

لوح مباركى كه در جلد اوّل مكاتيب بطبع رسيده است راجع بفخر رازى و شكّ او در

بارهء مسائل علميّه ميفرمايند قوله الاحلى انّ التّحرير الشّهير فخر الرّازى

بَكا يَوْماً وَ سَألَه اَحدٌ مِن اصدقائه عن سَبَب بكائِه فَقال مسألة

اعتقدت بُها مُنذُ ثلثينَ سَنةًتَبيّن لَى السّاعةَ بدَليل لائح لى انّ الامر

على خلاف ما كان عمدى فبكيت و قلت لَعل الّذى لاح لِى ايضاً يكُون مثل الاوّل

فخر رازى مؤلفات بسيار دارد تفسير كبيرى بر قرآن در هشت مجلد نگاشته كه در مصر

بطبع رسيده است اشعارى از او بفارسى و عربى در تذكره ها نقل كرده اند از جمله

اين رباعى از او است

هرگز دل من زعلم محروم نشد كم ماند ز اسرار كه مفهوم نشد

هفتاد و دوسال فكر كردم شب و روز معلوم شد كه هيچ معلوم نشد

علّامه شهرستانى در كتاب ملل و نحل اين شعر را از امام فخر نقل كرده است .

نهايَةُ اَقْدامِ العُقول عِقالٌ وَ كِثرَةُ سعى العالَمينَ ضَلالٌ

وَ ما نَفْعُنا مِنْ عِلمِنا دَهْرِنا سِوى اَنْ جَمعَنا مِنْهُ قيلُ وَ

قالُوا

 \*( ص )\*

صَحَيح بخارى \_ كتابى است شامل احاديث مرويّه از رسول اللّه از طريق اهل سنّت و

جماعت كه علامه بخارى آن را جمع آورى نموده است بخارى در سال 256 هجرى وفات يافت

 \*( ن )\*

نَهَج البِلاغة \_ مجموعه ايست از خطب و رسائل امير المومنين على بن ابى طالب كه

بنا بر مشهور شريف رضى آنرا جمع آورى كرده شريف رضى كه بسيّد رضىّ نيز معروف است

نامش محمّد بن

ص 209

طاهر ميباشد .

 \*( ى )\*

يهُدالبوس \_ يهودا رسالهء نگاشته است كه ضمائم عهد جديد است .

 \*( فهرست اعلام و امكنهء شعاع دوّم )\*

 \*( الف )\*

اديب فضل اللّه \_ صاحب كتاب تاريخ المعجم از مشاهير ادباى ايران است پسرش اديب

عبد اللّه معاصر با اتابك فارس و سعدى است تاريخ وصّاف كه در نهايت پيچيدگى

تاليف شده بعبد اللّه منسوب است .

اسمعيل خان \_ از اهل تويسرگان است مدتى در نز مانكچى صاحب در طهران ميزيسته و

باشارهء او كتابى موسوم بفرازستان در شرح حال سلاطين ايران بفارسى خالص نگاشته

كه در هند بطبع رسيده است در اواخر حال در تويسرگان ميگذرانيد مدعى بود كه بر

مذهب زردشت ميباشد در اطراف اطاق خود صور بروج و كواكب را رسم كرده بود و هر روز

صبح هنگام طلوع آفتاب مقابل خورشيد ميايستاد و نياز و درود ميفرستاد قبرش در

تويسرگان بر روى تلّى موجود است و امروز منزل و خانه اش بكلى خراب و ويران

ميباشد مرحوم حاج ميرزا حيدر على اصفهانى در كتاب بهجت الصّدور شرح ملاقات خود

را با اسماعيل خان در تويسرگان مفصلاً نگاشته و عقيدهء او را ذكر كرده اند .

 \*( س )\*

سيّد كاظم رشتى \_ از مشاهير رؤساى شيخيّه است كه بعد از شيخ احمد احسائى مرجع

شگردان شيخ گرديد شرح حالش بتفصيل در فصل دوّم از تاريخ نبيل مسطور گرديده در ذى

الحجّه

ص 210

1250 هجرى در كربلا وفات يافت و در جوار مرقد حضرت سيّد الشهداء مدفون گرديدند

 \*( ش )\*

شيخ طُوسىّ \_ محمد بن حسن از علماى مهمّ اخبار است كه در سال 460 هجرى وفات كرده

شيخ صدّوق \_ محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى معروف بصدّوق در سال 381

هجرى وفات يافته است شرح حالش در قصص العلماء بتفصيل مذكور است .

 \*( ط )\*

؟ \_ از خطبه هاى منسوبهء بامير المؤمنين است كه سيد كاظم رشتى شرح مفصّل

بر آن نگاشته و بطبع رسيده است .

 \*( ف )\*

فردوسى \_ ابوالقاسم طوسى از مشاهير شعراى ايران است معاصر با سلطان محمود غزنوى

بوده تاريخ حياتش معروف و قبرش چنانكه گويند در قريهء طوس در خراسان واقعست در

چند سال قبل بنائى عالى و رفيع در نقطهء كه گمان ميكردند قبر فردوسى بوده از طرف

دولت ايران ساخته شد ولى حضرت عبد البها در يكى از بيانات مباركه ميفرمايد :

فردوسى در بغداد وفات يافت و دفن شد مضمون اين بيان مبارك در روز ششم نوامبر سال

1915 از لسان اطهر جارى شده و راجع بتاريخ حيات فردوسى فرموده اند از اين قرار

است ميفرمايند چند نفر بودند عازم بر نوشتن تاريخ فرس از جمله دقيقى و عسجدى

حضرات شعرا كسى را در مجلس خود راه نميدادند وقتى فردوسى در لباس دهقانان بمجلس

آنان داخل شد خواستند او را از ميدان بيرون كنند لهذا باو گفتند كه عادت ما بر

اين است كه قبل از اكل طعام هر يك يك مصراع شعر ميگوئيم و ديدند تنگترين قافيه

روشن و گلشن است يكى روشن آورد و ديگرى گلشن و سوّمى

ص 211

جوشن فردوسى پشن آورد شرح آنرا خواستند تفصيل داد سه چهار هزار بيت گفته بود

بواسطهء اياز آن را حضور سلطان خواند سلطان فرمود امشب مجلس ما را فردوسى كردى

اين بود كه مشهور بفردوسى شد و الّا اسمش ابوالقاسم است حضرات شعراء منصف بودند

كنار كشيدند ديدند مرد اين كار نيستند سلطان محلّى در قصر معيّن كرد و بر در و

ديوارها نقش و نگارهاى رزمى و بزمى كشيد فردوسى هر وقت ميخواست از بزم بنويسد

ناظر به تصويرهاى بزميّه بود و هر وقت از رزم بان صورتها مينگريست سى سال زحمت

كشيد شصت هزار بيت برشته نظم در آورد و مستعد گرفتن عطايا بود كه وزير سلطان حسن

ميمندى كه وقتى فردوسى او را هجو كرده بود از او اغبرار داشت بشاه عرض كرد اين

شخص دهقان بود اگر اين وجه را به شصت هزار درهم مبدّل كنى بيش از كفاف اوست راى

او پذيرفته شد پول را آوردند فردوسى در حمام بود بيست هزار بكيسه كش داد بيست

هزار بحمّامى بيست هزار تعارف نمود چون سلطان هم متهم بنانوازاده بود ابياتى در

هجو او نوشت و ببغداد فرار كرد سلطان محمود او را از خليفهء بغداد طلبيد كه اگر

او را ندهى با پاى پيلان آن مملكت را زير و زبر كنم او در جواب نوشت اَلَمْ تَرَ

كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحابِ الفيل و تسليم ننمود و در بغداد فوت شد بعد

سلطان محمود پشيمان شده مصمم شد كه آن وجه را بتمامه بدهد استفسار نمود كه آيا

از فردوسى كسى باقى مانده است گفتند يكدختر از او مانده در خراسان پول را براى

او فرستادند او گفت پدر من اين وجه را براى ساختن يك پلى ميخواست در شهر خود

لهذا بايد آن پل ساخته شود و باسم او ساخته شد انتهى

 \*( ترجمهء اعلام و امكنهء شعاع سوّم )\*

ص 212

 \*( الف )\*

ابن بابويه \_ محمّد بن عليّبن موسى كه در سال 381 هجرى وفات نموده از علماى مهمّ

اخبار محسوب است .

ابن حجر \_ احمد بن علىّ بن محمّد بن محمّد بن على بن احمد شهاب الدّين ابوالفضل

كنانى عقلانى مصرى قاهرى محدّث مشهور و مورّخ و فقيه شافعى است در دوازدهم شعبان

سال 773 در مصر متولد شد و در كودكى بى پدر گرديد و در حمايت زكّى الدّين خروبى

كه از تجّار بزرگ بود نشو و نما نمود كتب بسيار از او بيادگار است ابن حجر در

حوالى اواخر ذى حجّه سال 852 هجرى درگذشته شرح حالش بتفصيل در كتاب الجواهر

و الدّرر فى ترجمة شيخ الاسلام ابن حجر كه از مولفات سخاوى شاگرد او است مسطور

است از تاليفات مهمّه او صواعق المحرقه است .

امام پنجم \_ محمد الباقر ابن علىّ بن الحسين پدرش سيّد سجّاد و مادرش اسماء بنت

عبد الرحمن بن ابى يكر است در سال 58 هجرى متولد و پس از 58 سال زندگانى در سنه

116 هجرى بواسطهء ابراهيم بن وليد و الى مدينه مسموم شد مدفن آنحضرت در قبرستان

يقيع پنج پسر و ده دختر داشته و بجز كنيزكان دو زوجه نيز دارا بوده است .

 \*( ت )\*

تفسير صافى \_ از تفاسير مهمّه ايست كه ملّا محسن كاشى ملقّب به فيض كه اسمش

محمّد بن المرتضى بوده آنرا تاليف نموده است وفات ملّا محسن در سال 1090 هجرى

است در عرفان و حكمت تاليفات كثيره دارد مدتى در شيراز از محضر ملّا صدرا حكيم

معروف استفاده ميكرد و دختر او را گرفت مرحوم فيض شعر نيز ميگفته قسمتى از

اشعارش در مجمع الفصحاء مسطور است

ص 213

 \*( ش )\*

شرح قصيده \_ از مولفات سيد كاظم رشتى است على رضا پاشا پارچه زربفتى براى ضريح

حضرت امام موسى كاظم كه در كاظمين مدفون است تقديم كرد عبد الباقى افندى موصلى

در اينخصوص قصيدهء بنظم آورد سيّد كاظم رشتى بر اين قصيده شرحى نگاشته و بشارات

ظهور را در اين كتاب مندرج ساخته اين كتاب بطبع رسيده است .

شافعى \_ يكى از ائمه مقتداى اهل سنّت و جماعت است كه فرقهء در فروع بفتواى او

عمل مينمايند از آثار مهمه او كتاب الام ميباشد قبرش در مصر است .

 \*( ع )\*

عايشه \_ دختر ابيبكر و زوجهء رسول اللّه است كه بعد از وفات پيغمبر بامور خطيره

قيام نمود .

عَوالم بَحرَينى \_ كتابى است در احاديث تاليف عبد اللّه بن نوراللّه بحرينى اين

كتاب طرف اعتماد شيعه است .

 \*( ك )\*

كِتاب كافى \_ كتاب مهمى است شامل احاديث صحيحه كه در نزد شيعه بسيار معتبر است

اين كتاب را محمّد بن يعقوب كلينى ملقب به ثقة الاسلام كه در سال 329 هجرى وفات

يافته تاليف نموده

كريم خان \_ پسر ابراهيم خان كرمانى از مشاهير پيشوايان شيخيّه است كه بعد از

سيّد كاظم رشتى مدّعى مقام ركن رابع شد تاليفات بسيار دارد اعقاب او هنوز در

كرمان داراى رياست بوده و هستند كريم خان مثنوى نيز برشته تحرير كشيده و بطبع

رسيده است از كتب مهمّه او ارشاد العوام است كه مكرّ= چاپ شده .

 \*( م )\*

مُحيِى الدّين \_ ابوبكر محمد بن على محيى الدين حاتمى طائى از نسل حاتم طائى است

و باندلس نيز معروف است از پيشوايان تصوّف و ملقب به شيخ اكبر است او را ابن

عربى نيز گويند بدون اينكه

ص 214

الف و لام در سر عربى درآورند تا با ابى بكر بن العربى القاضى اشتباه نشود تولد

محيى الدّين در هفدهم رمضان سال 560 هجرى در مرسيه بوده سفرهاى بسيار در عمر خود

نمود و در همه جا مورد احترام بود بذل و بخشش بى پايان داشته و به بينوايان

دستگيرى ميكرده در اواخر حال بدمشق آمد و در ربيع الثانى سال 638 هجرى در دمشق

وفات نمود و در دامنهء كوه واسيون مدفون گرديد مؤلفاتش بسيار و از همه مهمتر

فتوحات مكّيّه و كتاب فصوص الحكم است كه قيصرى بر آن شرحى نوشته است .

 \*( م )\*

موسَى الكاظم \_ پدرش امام جعفر صادق و مادرش حميدهء بربريّه است در سال 128

هجرى در مابين مكه و مدينه متولد گرديد و پس از 55 سال زندگانى در سال 173 هجرى

در زندان بغداد وفات يافت هارون الرشيد خليفه عباسى به سندى بن شاهك امر كرده

بود حضرتش را مسموم نمايند حضرت كاظم زن نكاحى هيچ نداشتند ولى كنيزك بسيار دارا

بودند اولاد آن بزرگوار 18 پسر و (؟) دختر بوده بعضى از اصحابش بعد از وفات

آنحضرت قائل بغيبت او شدند براى تفصيل بكتب تاريخ مراجعه شود .

 \*( فهرست اَعلام و امكنهء شعاع چهارم )\*

 \*( س )\*

سيّد اسداللّه قمى \_ از احباى مشهور دورهء ميثاق است در سفر امريكا جزو ملتزمين

حضور مبارك بود طبع شعر داشته و قصايد بسيار از او بيادگار است الواح زيادى

بافتخارش نازل شده و هنوز قصّه ها و حكايات لطيفهء را كه در جمع احبا نقل ميكرده

در بين ياران معروف و مشهور است

 \*( ش )\*

شيخ بَهائى \_ محمّد بن حسين بن عبد الصّمد الحارثى العاملى يكى از علماى شيعه

است چون از اهل جبل عامل شامات بوده بعاملى مشهور شده پدرش شيخ حسين از شاگردان

شيخ زين الدّين شهيد ثانى بوده بعد از آنكه استادش بجرم تشيع بدست تركها مقتول

شد بايران آمد پسرش شيخ بهائى همراهش بود اوصاف شيخ بهائى بسيار و معلومات

بيشمار داشته در روز هفدهم محرّم 953 هجرى در بعلبك شام تولد يافته و در دوازدهم

شوّال 1031 هجرى وفات كرده قبرش در مشهد خراسانست كتب بسيار نگاشته در فنون

مختلفه از قبيل جامع عبّاسى و تشريح الافلاك و خاصة الحساب و كشكول اشعارى نيز

از وى بيادگار است مثنوى نان و حلوا و شير و شكر از اوست اشعرش در جلد دوم مجمع

الفصحاء مسطور است

 \*( ع )\*

عاموص \_ سوّمين انبياى اصاغر محسوب است چوپانى از اهل قصبهء كوچكى از يهودا

بوده كه در جنوب اورشليم بفاصلء سه فرسخ واقع و اسم آن قصبه تقوّع بوده است

عاموص معاصر با هوشع و يوئيل ميباشد و در ايّام سلطنت عزيّا پادشاه يهودا و

ياربعام دوم پادشاه اسرائيل در بيت ئيل نبوّت ميكرده است كه تقريباً (800 \_

787 ) قبل از مسيح ، عاموس پيغمبر زاده نبزد ز اولاد يكى از چوپانها بوده است (

كتاب عاموص فصل 7 آيهء 14 ) و نبوت او بر كاهنان گران آمد نزد ياربعام از او

بدگوئى كردند كوشش داشتند كه او را از شهر اخراج كنند ( عاموص فصل 7 آيهء 10 تا

17 )

 \*( م )\*

ملّاى رومى \_ جلال الدّين محمّد مشهور به بلخى از مشاهير عرفا و دانشمندان

اسلامى است كه در قرن هفتم هجرى ميزيسته شرح حالش معروف و مقامش مستغنى از توصيف

است فرهاد ميرزا در

ص 216

كتاب زنبيل تاريخ وفات او را در اين بيت آورده ميگويد :

سال تاريخ آن وحيد فريد نوّرَ اللّهُ مَرْقَدَه گرديد

 \*( فهرست اَعلام و امكنه شعاع ششم )\*

 \*( الف )\*

ابن عبّاس \_ پسر عموى حضرت رسول است كه راوى احاديث و اخبار بسيار است مشارٌ

اليه در نزد سنّى و شيعه هر دو مقبول است .

ابن مسعود \_ عبد اللّه بن غافل بن حبيب بن بن شمخ بن فاز بن مخذوم بن صاهلة بن

كاهل بن حارث بن تميم بن سعد بن هذيل از ياران پيغمبر بوده در جوانى شغل چوپانى

داشته شرح حالش در تاريخ طبرى و ساير كتب مسطور است در سال 32 33 هجرى در مدينه

در شصت سالگى درگذشته قبرش در قبرستان بقيع است ابن مسعود شهرت خاصى در حديث و

علم قرآن داشته .

ابُو هريرة \_ از اصحاب رسول اللّه است و در سال غزوهء خيبر بحضور پيغمبر آمده

احاديث بسيار بدو منسوب است و اغلب از عبد اللّه سلام يهودى كه اسلام پذيرفته و

در سال 40 هجرى مرده است نقل حديث كرده شرح حالش در كتب تواريخ مسطور است .

ابُو العلاء معرى \_ احمد بن عبد اللّه بن سليمان معرى از شعراى اسلامى است در

سال 363 هجرى در معرة النعمان كه قصبه ايست در شمال شام بين حلب و حمّص متولد

گرديده است از خانوادهء عربى است در چهار سالگى بر اثر آبله دو چشمش نابينا

گرديد ولى حافظهء غريبى داشت شهرت بسيار در زمان خود تحصيل كرد سفرى ببغداد نمود

و پس از چندى بوطن برگشت در اواخر حال عزلت اختيار كرد و با نهايت قناعت بسر

ميبرد ناصر خسرو علوى در سفرنامه خود

ص 217

نگاشته كه در معرة النعمان ابوالعلا را ملاقات كرده است در سال 439 هجرى

بالاخرة ابوالعلا در سنه 449 هجرى وفات يافت كتبى چند از وى بيادگار است كه در

عالم ادبيّات مشهور است از قبيل رسالة الغفران و لزوميّات مشارٌاليه بخرافات و

اوهام معتقد نبوده و در زمان خويش او را زنديق و بيدين ميگفتند .

اكبرى \_ يكى از مغنّيان معروف دورهء ناصر الدين شاه است كه قاآنى شاعر اسم او را

در ضمن اشعار خود ياد كرده است .

 \*( ب )\*

باقِل \_ شخصى است از اعراب كه از سخن گفتن بواسطهء لكنت زبان عاجز بوده است

گويند وقتى آهوئى خريده بود و او را بر گردن نهاده ميرفت زنى باو رسيد پرسيد اين

آهو را چند خريدهء چون لكنت زبان داشت خواست باشاره بگويد يازده درهم خريده ام

همانطور كه دست و پاى آهو را با دو دست خود گرفته بود براى اشاره هر دو دست خود

را باز كرده ده انگشت و زبان خود را كه جمعاً يازده ميشود به سائل نشان داد آهو

چون خود را رها ديد فرار اختيار كرد از اين قبيل داستانها از وى بسيار است .

بكر ربّانى \_ از مغنّيان دورهء محمود غزنوى است كه رباب را خوب مينواخته منوچهرى

دامغانى در اشعار خود اسم او را آورده است .

 \*( س )\*

سلمان فارسى \_ اسم اصلى او روزبه است در كتاب ايقان نام او نازل شده از اصحاب

خاص رسول اللّه و اصلاً ايرانى است قبرش در مداين نزديك طاق كسرى واقع است و

امروز بسلمان پاك معروف است .

ص 218

 \*( ش )\*

شيخ احمد احسائى \_ ابن زين الدّين از سلالهء مشايخ بنى صخر است (؟) در سال 1157

هجرى متولد و در 1242 هجرى در سفر مكّه دو منزل بمدينه مانده در روز يكشنبه 22

ذيقعده وفات نمود و در قبرستان بقيع در مدينه مدفون گردى بر سنگ مزارش اين جمله

منقوش است المرقد المطهّر للشّيخ العظيم الشّأن السّاطِع البُرهان نامُوس

الدّهر و تاج الفخر علامة العصر علم الاعلام مرجع علماء الأسلام مجدّد رأس

الماة الثّالثه العشر مولانا احمد بن الشيخ زين الدّين الاحسائى قدّس اللّهُ

نفسهُ عَظّم رَمسه وَ قَدْ توفّى اعلى اللّه مَقامه فى سنة 1242 هجريّة .

 \*( ط !\*

طائى \_ حاتم طائى كه بجود و كرم معروف است از قبيله طىّ بوده شرح حالش در اغانى

ابوالفرج اصفهانى و ساير كتب مسطور است .

طنز جُحى \_ بضم جيم و كسر حاء مهمله يكى از مغنّيان معروف دورهء غزنويان است كه

منوچهرى در اشعار خود اسم او را ذكر نموده .

 \*( ق )\*

قُسّ ابن ساعده ايادى از فلاسفهء عرب در دورهء جاهليت بشمار است و اشعارى در

مواعظ و حكم از او بيادگار است كه در كتاب عقد الفريد و ساير كتب ادبيّه مسطور

گرديده .

قادِر \_ بكسر دال يكى از اعراب است كه ببخا و لثامت موصوف و داستانهاى عجيب از

امساك او معروفست

قسيلمه (؟) معروف به كذّاب در دورهء رسول اللّه مدعى وحى و رتبه نبوّت شد و در

آخر كار بدست وحشى غلام حمزه مقتول گرديد شرح حالش در تواريخ مسطور است

ص 219

شعاع هشتم \_ در ذكر اسامى كتبى كه در اين تاليف مورد استفاده نگارنده بوده است

كتاب مستطاب ايقان كتاب مستطاب مفاوضات كتاب اشعار نعيم

ٍ استدلاليه نثر نعيم ٍ عقايد الوثنيّة ٍ سفينهً طالبى

ٍ دائرة المعارف اسلامى ٍ دائرة المعارف بريتانيا ٍ فرائد

ٍ بحر العرفان ٍ بهجت الصدور ٍ گلشن حقايق

ٍ آيات مورخه ٍ ٍ خطابات مباركه

كتاب مقدس ٍ بحار الانوار ٍ مناظرات الدينيّه

ٍ تفصيل الدّر اليتيم ٍ زبدة الصحائف ٍ بهاءاللّه و عصر جديد

ٍ نظرة فى الديانة المسيحيه گاهنامه جلال الدين طهرانى ٍ تقويم بهائى سال 89

تاريخ ادبيات ايران ادوارد برون قاموس العهدين ٍ استدلاليه صحيح فروش

تاريخ اهل حق تاليف صحيح فروش رسالة المنتهى ٍ رجاء العالم

كتاب اصول كافى كتاب صحيح بخارى كمال الدّين و اتمام النعمة

ٍ حجج الكرامة تحفة الملوك خليفهء دوم قاديانى دلائل العرفان

رساله سلاطين حاج محمد كريمخان برهان لامع كتاب مجمع البحرين

كتاب دبستان المذاهب مجمع الرسائل ابوالفضائل ٍ تاريخ ابوالفداء

ٍتفسير فخر رازى المقالة فى الاسلام جرجيس صال انگليسى قرآن مجيد

ص 220

شعاع نهم \_ در فهرست مطالب مندرجه در اين كتاب

صفحه شرح مطلب

2 مفتاح \_ سبب تاليف كتاب

4 شعاع اول \_ در ذكر احتجابات مهمّه

7 2\_ در بيان آنكه علامات ظهور هميشه علت اعتراض ناس و باعث اعراض طوائف و

 از مظاهر مقدسه الهيّه بوده

13 3\_ در بيان اينكه علامات ظهور در جميع كتب مقدسه مذكور است

23 4\_ در بيان اينكه علامات ظهور داراى تاويل و معانى باطنيّه است

25 5\_ در بيان اينكه هر نفسى قادر بر فهم معانى كلمات الهيّه نيست

30 6\_ معنى علامات را مظهر امر اللّه در يوم ظهور خواهد فرمود

35 7\_ در بيان اينكه مظهر امر اللّه در كتاب ايقان معانى حقيقيّه علامات را

 ذكر فرموده

38 8\_ در بيان معنى قسمتى از علامات مندرجه در كتب آسمانى

48 9\_ در بيان آنكه جميع علامات مذكوره در كتب مقدسه بوقوع پيوسته است

61 10\_ در بيان اينكه علامات ظهور مذكوره در احاديث و اخبار نيز جمعاً ظاهر و

 آشكار گرديده

67 11\_ در بيان آنكه علامات ظهور موعود فرقهً معروف به علىّ اللهى كه در ايران

 بسيارند جميعاً واقع شده

79 12\_ در چند مطلب \_ مطلب 1 در بيان آنكه اگر علامات مندرجه در كتب مقدسه را

 بتمامها بظاهر حمل كنيم بمشكلاتى برخواهيم خورد

86 مطلب 2 در بيان آنكه در كتب مقدسه و آيات مظاهر الهيه الفاظ شمس و قمر و

 نجوم و غيرها بر معانى باطنيّه اطلاق شده

92 مطلب 3 راجع بتحريف كتب مقدسه

100 شعاع 2 در اينكه هر قومى منتظر پيشوايان دين خود ميباشند

ص 221

121 شعاع 3 در بيان اينكه هر ملتى دين خود را آخرين اديان و كتاب خويش را آخرين

 شمرده اند و باينوسيله از ايمان بمظهر موعود محروم مانده اند

146 شعاع 4 در بيان اينكه علماى هر امّتى در هر دورى سبب احتجاب افراد آن ملّت

 شدند

150 شعاع 5 از جمله عوامل احتجاب ملل و اديان از مظاهر امر الهى مقام بشرى

 آنهاست

153 شعاع 6 استدراك برخى از مطالب فائته

161 شعاع 7 در ترجمه اعلام و امكنهء كتاب

221 شعاع 8 در ذكر اسامى كتبى كه در اين تاليف مورد استفاده نگارنده بوده است

در اين مقام گوهر اوّل از دُرَج لئالى هدايت بپايان رسيد گوهر دوّم در مجلّد

دوّم شروع ميشود و ان در باره كيفيت استدلال بمعجزات و حجّيّت ايات و ساير

مسائل متفرّعه بر اين موضوع است

نَسْاءلُ مِنَ اللّهِ التُّوفيق اِنَّ فضلَهُ خَيْرٌ مُعين و رفيق